گزيده عين الحياة در اخلاق

علامه محمد باقر مجلسى

- فهرست -

 مقدمه ناشر
 رؤ يت
 ايمان سرمايه ابدى است
 حدوث عالم
 معنى فرد
 بقاى حق تعالى
 معنى لطيف و خيبر
 ضرورت وجود نبى و احتياج خلايق به او
 معجزه
 دليل بر نبوت پيغمبر آخرالزمان
 نازل شدن آيه تطهير در شاءن اهل بيت عليه السلام
 مقصد اول : در احتراز از طولامل
 مقصد دوم : دجال
 مقصد سوم : معاد
 فضيلت علم و فضل علما
 اصناف علما و صفات عالمى كه متابعت او مى توان نمود
 مذمت علم بى عمل
 مذمت فتوا دادن كسى كه اهليت آن نداشته باشد
 عدم اغترار به عبادت و اعتراف به عجز
 شكر نعمت
 توبه
 فضيلت صلات
 رهبانيت در اين امت نمى باشد و رهبانيت بدعت است
 اعتزال از خلق
 طلب مال از حلال نمودن و قدر انفاق كردن
 تجمل و زينت
 فضيلت پاكيزه بودن و بوى خوش كردن
 مدح مطعومات لذيذه و مذمت ترك گوشت نمودن
 حرمت غنا
 ذكر
 تصدق كردن
 خوف و رجا
 مدح مخالفت نفس
 مذمت دنيا
 معنى دنيا
 خصلت اول : بسيار خنديدن
 خصلت دوم : كسل و سستى در عبادت
 خصلت اول : حيا
 خصلت دوم : عفت شكم
 خصلت سوم : عفت فرج
 خصلت چهارم : نگاه داشتن چشم
 فضيلت دعا و فوايد آن
 اكرام پيران مسلمان
 فضيلت حاملان قرآن
 احوال سلاطين و امرا و معاشرت نمودن ايشان
 مذمت و حرمت غيبت
 مذمت بهتان و متهم ساختن مؤمنان و گمان بد بردن به ايشان
 مذمت تكبر
 اصلاح سريره
 پشم پوشى

**مقدمه ناشر**

حوادثى كه پس از رحلت پيامبر صلى اللّه عليه و آله ، براى جامعه اسلامى رخ داد، آن چنان سهمگين و گسترده بود كه مسلمانان را به حيرت و سر در گمى واداشت . سعى پيامبر آن بود كه علاج واقعه قبل از وقوع كند. ماجراى غدير و سفارش بر پيروى از قرآن و عترت از همين نگرانى نشاءت مى گرفت .

در اين ميان ، شيعه طبق وصيت و سفارش پيامبر، گام برداشت ، راه امامت را برگزيد، گوش جان به احاديث معصومين عليهم السلام سپرد و تفسير قرآن را از مفسران آن ، سلسله جليله امامت برگرفت . در اين عرصه ، اما خسته دل و تنها، گرمى دستى را بر سر انتظار مى كشيد تا آن كه علماى شيعه با تلاشى كه پى گير سخنان معصوم عليه السلام را گرد آوردند و اين چنين ، (( كتب اربعه )) پديد آمد. اين ، اما همه ماجرا نبود و لازم بود بزرگ مردى كوله بار بر دوش و پاى در ركاب ، قدم گذارد و خزانه اى ذخار و گنجينه اى پر بار از كلام معصوم به دست دهد تا از تطاول ايامش نگه دارد. اين بزرگ مرد، همان علامه مجلسى رحمة اللّه عليه فرزند مولى محمد تقى مجلسى است كه عمر خود را سخاوت مندانه در سودايى مبارك و آسمانى نهاد و براى وظيفه خوران خوان معنويت ، مجلسى را به گلپاره هاى نور آراست ، باغستان رو به خشكى نهاده شيعه را طراوتى بخشيد و پرندگان دور مانده از سوسن و سنبل و ياسمن را به آن جا پر داد. وى با ذهنى وقاد و حافظه اى سرشار گام به اين ميدان نهاد و براى پاسدارى و گردآورى آن چه از معصوم رسيده است ، همت گماشت و بى وقفه دست به تاءليف آثار و تربيت شاگردان نامور زد. هر گوشه اى كه از كتابى يا كتاب خانه اى سراغى مى يافت از آن نمى گذشت تا بتواند بحارالانوار را دريايى كند از روشنى . از طرفى ، آن چه وجهه همت ساخت اين بود كه آثارى نيز بيافريند تا همه گروه فارسى زبانان يا غالب آنان از معارف اهل بيت دور نمانند؛ از اين رو، تاءليفات فارسى اش تجلى نمود و سخنان معصوم اين چنين در دست عامه فارسى زبان شيعه قرار گرفت .

آن چه پيش رو داريد گزيده يكى از آثار فارسى علامه است كه با همت و زمينه سازى جناب آقاى مهدى مهريزى و كوشش جناب آقاى محمد على اسفند يارى رياحى فراهم شده است . ناشر با ارج نهادن بر اين همت و تلاش ، بر خود لازم مى داند آن را سپاس ‍ گزارد.

باشد كه بتوانيم آن سرچشمه هاى پاك را بهتر بشناسيم و بهره كافى از آنها ببريم .

گر خطا گفتيم ، اصلاحش تو كن !

علامه محمد باقر مجلسى در سال 1037 قمرى در اصفهان زاده شد. پدرش ، مولى محمد تقى ، معروف به مجلسى اول ، از فقيهان و محدثان نامبردار بود و نسبش به حافظ ابو نعيم اصفهانى ، از حافظان و بزرگان حديث مى رسيد.

علامه مجلسى در خانواده اى كه همه اهل قبله و قلم بودند، باليد و پس از درك محضر عالمان بزرگ ، در فقه و حديث سرآمد عصر خويش شد و صدها شاگرد تربيت نمود. وى ضمن اشتغال به مباحث علمى ، عهده دار مسؤ وليت هاى اجتماعى نيز بود و امور مردم را حل فصل مى كرد. نماز جمعه و جماعت را با شكوه خاصى اقامه مى كرد و در مساجد و مجالس وعظ، مردم را به دين رهنمون مى شد.

علامه مجلسى از عالمان بسيار نويس در جهان اسلام است و مجموع آثارش به حدود دويست جلد مى رسد كه موضوع اغلب آنها حديث است . در اين عرصه كسى از از وى سبقت نجسته است و او همچنان بزرگ ترين حديث كه او شيعه قلمداد مى شود.

بحارالانوار، در 110 جلد، مرآة العقول ، در 25 جلد و ملاذالاخيار، در 16 جلد، از مهم ترين آثار او و همگى به زبان عربى است . جالب اين كه تاريخ ولادت وى به حساب ابجد معادل است با (( جامع كتاب بحار الانوار )) .

علامه مجلسى از معدود عالمانى است كه تنها براى دانشمندان كتاب ننوشت ، بلكه عموم مردم را نيز مخاطب و مطمح نظر قرار داد و بر خلاف بسيارى از همگان خويش ، به زبان فارسى نوشت تا به گفته خودش : (( جميع طوائف الانام ، سيما جمعى كه از فهم لغت عربى عاجزند از آن بهره مند گردند. ))

از ميان آثار فارسى مجلسى ، پنج كتاب از همه مهم تر است : حق اليقين ، در اعتقادات ، عين الحياة ، در اخلاق ، حلية المتقين ، در آداب و احكام ، حياة القلوب ، در تاريخ پيامبران ، و جلاء العيون ، در تاريخ امامان .

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى به مناسبت همايش بزرگداشت علامه مجلسى ، بر آن شد مهم ترين آثار فارسى اين عالم ربانى را كه نامشان آمد به صورت چكيده منتشر كند؛ باشد كه هم پيراسته تر شود و هم عده بيش ترى مجال مطالعه آن را بيابند. درستى اين تصميم با مراجعه به آثار علامه نيز تاءييد شد؛ آن جا كه در مقدمه حياة القلوب مرقوم داشته است :

(( در اين زمان همت اكثر ناس از تحصيل كتب مطوله ، هر چند كثير الفايده باشد، قاصر است . ))

اثر حاضر چكيده اى است از كتاب عين الحياة بى آن كه كلمه اى به متن افزوده و يا تصرفى در آن شده باشد. همراه اين اثر، چهار كتاب ديگر منتشر شده است و بدين ترتيب پنج چكيده از مهم ترين آثار فارسى علامه مجلسى به خوانندگان تقديم مى شود.

بسم اللّه الرحمن الرحيم

مستمد فيوض ازلى ، محمد باقر بن محمد تقى عفى اللّه عن جرائمهما به موقف عرض برادران ايمانى و دوستان روحانى مى رساند: اين بى بضاعت را به خاطر فاتر رسيد كه وصيتى كه حضرت سيد المرسلين صلى اللّه عليه و آله برگزيده اصحاب ، و زبده اتباع خود، ابوذر غفارى رضوان اللّه عليه را فرموده اند، ترجمه نمايم ، و مقيد بر نيكى عبارات و حسن استعارات نگرديده ، به عبارات قريبه به فهم ، مضامين آن را ادا كنم ، و آن چه محتاج به تفسير و تبيين باشد و اشكال آن منحصر در عدم فهم لغت نباشد بر وجه ايجاز متوجه حل آن بشوم ، تا كافه مؤمنان و عامه شيعيان را از اين مائده سبحانى ، و عايده ربانى بهره فاضل و نصيب كامل بوده باشد.

چون از فضل شامل سبحانى اميد دارم كه موجب حيات قلوب و ارواح مرده دلان سراى غرور گردد. آن را به عين الحياة مسمى گردانيدم .

ابوالاسود ديلمى روايت مى كند كه وارد ربذه شدم در هنگامى كه ابوذر عليه الرحمة در آن جا متوطن بود، به خدمت ابوذر رفتم ، مرا خبر داد كه در اول روزى داخل مسجد مدينه شدم ، در مسجد كسى نديدم جز حضرت رسالت پناه صلى اللّه عليه و آله . و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در پهلوى وى نشسته . خلوت مسجد و تنهايى آن حضرت غنيمت شمرده ، گفتم : يا رسول اللّه ! پدر و مادرم فداى تو باد، وصيت كن مرا و موعظه بگو به وصيتى كه خدا مرا به آن وصيت نفع دهد، يعنى به توفيق الهى به آن عمل نمايم . حضرت رسالت فرمود: بلى تو را وصيت مى كنم ، و چه بسيار گرامى و پسنديده اى تو نزد ما اى ابوذر! تو از ما اهل بيتى ، و به درستى كه تو را وصيت مى كنم به وصيتى عظيم ، پس حفظ كن آن را، و عمل كن به آن به درستى كه جامع جميع مسالك خيرات و طرق نجات است ، و اگر به خاطر دارى و عمل نمايى به آن تو را بهره اى عظيم از رحمت الهى خواهد بود:

يا اءباذر اعبد اللّه كاءنك تراه ، فان كنت لا تراه فانه يراك ؛ اى ابوذر خداى را چنان عبادت كن كه گويا او را مى بينى ، پس اگر او را نبينى او تو را مى بيند.

**رؤيت**

بدان كه رؤ يت را بر ديدن به چشم اطلاق مى كنند، و بر نهايت انكشاف و ظهور نيز اطلاق مى كنند گو به چشم ديده نشود، و ضرورى مذهب شيعه است كه خدا را به چشم نتوان ديد، زيرا كه جسم و جسمانى نيست و حصول او در مكان محال است كه به چشم ديده شود، و آن چه در آيات و اخبار در شاءن بارى تعالى به لفظ رويت واقع شده مراد از آن معنى دوم است ؛ زيرا كه ظهور آن نزد عارفان زياده از ظهور امرى است كه به چشم ديده شود.

چنان چه اسانيد معتبره از حضرت امام العارفين و يعسوب الدين اءميرالمؤمنين عليه السلام منقول است كه از او پرسيدند كه يا اميرالمؤمنين خداى خود را ديده اى ؟ فرمود: تا خدا را نمى ديدم هرگز او را عبادت نمى كردم ، سائل پرسيد كه خدا را به چه كيفيت ديدى ؟ فرمود: خطا كردى به چشم او را نتوان ديد، وليكن دل ، او را به حقيقت ايمان و يقين ديده است .

و به روايت ديگر مثل اين سؤ ال از حضرت مبين الحقايق جعفر بن محمد الصادق عليه السلام نمودند، و آن حضرت چنين جواب فرمود.

و جناب نبوى در اين عبارت به اين اشارت فرموده اند: گويا او را مى بينى ، يعنى او را نتوان ديد، اما در مقام عبادت از بابت كسى باش ‍ كه شخصى را بيند، و در حضور او خدمت او كند، و در مرتبه يقين خود را به درجه عارفان كه اقوا از مشاهده و عيان است برسان .

و ممكن است كه معنى دوم رؤ يت مراد باشد، و مراد غايت مرتبه انكشاف باشد، و چون اين قسم از انكشاف مخصوص انبيا و ائمه است ، و از ابوذر و مثل او متصور نيست ، فرمود: چنان عبادت كن كه گويا به آن مرتبه رسيده اى ، چنان چه رويت در تتمه سخن به همين معنى است ، زيرا كه خدا اشيا را به چشم نبيند، و او را جارحه و عضو نباشد.

و بايد دانست كه عبادت عبارت از نهايت مرتبه خشوع و شكستگى و فروتنى است ، و لهذا نزد غير معبود حقيقى كه بخشنده وجود و حيات و جميع نعمتها و كمالات است سزاوار نيست ، و چون خدمت و عبادت بايد كه در خور معبود باشد هر چند مخدوم بزرگوارتر است ، خدمت او را با شرايط به جا آوردن دشوارتر است ، چنان چه اشرف مكنونات (1) اقرار به عجز نموده ، مى فرمايد: ما عبدناك حق عبادتك . يعنى : الهى عبادت نكرده ايم تو را چنان چه تو سزاوار پرستيدنى ، و اعلاى مراتب عبادت عابدان اقرار ايشان است به عجز از عبادت با نهايت سعى و بذل طاقت ، و چون حق سبحانه و تعالى مى دانست كه عقول خلايق از ادراك و چگونگى عبادت او قاصر است ، تا آداب عبادت تعليم نفرموده تكليف ننمود.

و اعلم اءن اءول عبادة اللّه المعرفة به ، اءنه الاءول قبل كل شى ء، فلاشى ء قبله ، و الفرد فلاثانى له ، و الباقى ، فاطر السموات و الاءرض و ما فيهما و ما بينهما من شى ء، و هو اللطيف الخبير، و هو على كل شى ء قدير.

پس حضرت فرمود كه بدان كه اول عبادت الهى معرفت و شناختن اوست به آن كه اول است پيش از همه اشيا، پس چيزى از او بيشتر نيست ، و يگانه است پس شريكى ندارد، و باقى است هميشه ، و باقى بودن او نهايتى ندارد، از نو پديد آورنده آسمانها و زمين است ، و آن چه در آسمانها و آن چه در زمين است . و آن چه در ميان آسمان و زمين است ، اوست خداوند صاحب لطف ، و عالم به دقايق امور، و بر همه چيز قادر و تواناست :

توضيح بعضى از مطالب عليه كه اين كلمات به آنها اشاره دارد بر سبيل اجمال موقوف بر چند اصل است .

اول عبادت ، معرفت است و قبول جميع عبادات موقوف است بر آن

اين معنى از آيات بسيار و اخبار بى شمار به ظهور پيوسته ، و خلافى (2) در اين نيست كه صحت عبادات موقوف بر ايمان است ، و بدون ايمان هيچ عبادتى موجب ثواب نيست ، بلكه مورث (3) عثاب است ، و ايمان مشتمل است بر اعتقاد به وجود واجب الوجود، و صفات ثبوتيه و سلبيه او، و اقرار به يگانگى خدا، و به عدالت او، و اقرار به نبوت پيغمبر آخرالزمان صلى اللّه عليه و آله و حقيقت آن چه او از جانب خدا آورده ، و آن چه ضرورى دين باشد مفصلا، و آن چه غير آن باشد مجملا، و اقرار به امامت ائمه اثنى عشر صلوات اللّه عليهم و اقرار به معاد جسمانى ، كه خداوند عالميان همين بدنها را بعد از مردن زنده خواهد كرد، و ثواب و عقاب خواهد داد، و اقرار به بهشت و دوزخ و ساير امورى كه از صاحب شرع معلوم گرديده ، تفصيل مراتب ايمان و خلافهايى كه در آن شده اين مقام گنجايش ذكر آنها ندارد.

و بدان كه چون عبادت بر جميع جوارح آدمى متفرق است ، و هر عضوى از اعضا عبادتى دارد، و اعتقادات عبادت دل است ، لهذا معرفت را نيز عبادت فرمود، و فرمود: اول عبادت است ، يعنى بر همه مقدم است ، و عبادات ديگر بدون آن بى فايده است .

**ايمان سرمايه ابدى است**

بدان كه چون ايمان مايه سعادت ابدى است ، و ترك آن شقاوت ابدى ، و شيطان دزد عقايد و اعمال است ، دزد را تا ممكن است اول بر متاع نفيس مى زند، و اگر بر آن دست نيافت متاعهاى ديگر را مى برد، و عقباتى كه كمين گاه شيطان است در اين باب بسيار است : عقبه اول عقبه معرفت واجب الوجود است ، و از اين عقبه اكثر عالم را به جهنم برده ، و اگر نجات از اين عقبه خواهى دست از سفينه نجات كه اهل بيت رسالتند بر مدار، كه ايشان درد و دواى هر چيز را مى دانند، و كمين گاههاى شيطان را مى شناسند، و تابعان خود را به ساحل نجات مى رسانند، و اين فريب را مخور كه تا خدا را نشناسى به دليل عقل پيغمبر و امام را نمى توان شناخت ؛ زيرا كه معرفت الهى دو شعبه دارد:

شعبه اول علم به وجود واجب الوجود است ، و آن از جميع اشيا ظاهرتر است ، به دليل دور و تسلسل كه موجب سرگردانى و تعطل است احتياج ندارد، چنان چه از اخبار بسيار ظاهر مى شود كه معرفت وجود واجب الوجود فطرى است ، و همين كه آدمى به حد شعور رسيد مى داند كه صانعى دارد، و هر كس كه در حال خود تفكر نمايد خواه فاضل و خواه جاهل مى داند كه خدا را از روى دلايل حكمى نشناخته ، بلكه خدا در هنگام صباوت (4) او را معرفت روزى كرده ، بلكه هرگز كفار را تكليف اذعان به وجود واجب الوجود نكردند، بلكه ايشان را به اقرار به يگانگى خدا خواندند، و بعد از آن ايشان را به عبادت و بندگى خدا وا داشتند كه از آن راه ايمان ايشان كامل گردد.

شعبه دوم تفكر در كنه ذات و چگونگى صفات واجب الوجود است و كنه ذات واجب را دانستن محال است و كنه صفات نيز چون عين ذات است محال است و تفكر در انحاى وجوه و كيفيات ذات و صفات ممنوع است . پس در اين باب بايد به نحوى كه خدا در قرآن مجيد فرموده و حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله و حضرات ائمه معصومين عليهم السلام فرموده اند اعتقاد نمايد.

از حضرت امام حسن عسكرى عليه السلام منقول است كه شخصى به خدمت حضرت صادق عليه السلام آمد و گفت : مرا دلالت كن به خداوند خود كه ملاحده (5) با من بسيار مجادله مى نمايند، و مرا حيران كرده اند، حضرت فرمود: هرگز به كشتى سوار شده اى ؟ گفت : بلى ، فرمود: هرگز كشتى تو شكسته است كه مضطرب شده باشى ، و هيچ چاره از براى نجات خود ندانى ؟ گفت : بلى ، فرمود: در آن هنگام اميد نجات از كه داشتى ؟ و چه كسى را قادر بر نجات دادن خود مى دانستى ؟ همان خداوند توست .

**حدوث عالم**

بدان كه از جمله چيزهايى كه اين كلمات اعجاز آيات نبوى بر آن دلالت دارد حدوث عالم است ، چنان چه فرمود: خدا اول است پيش از همه چيز، و اوليتش اضافى نيست ، كه چيزى پيش از او نتواند بود، يا آن كه زمان موجودى نيست كه اوليت به آن اعتبار باشد، تا لازم آيد كه آن زمان بر او سابق باشد، و تحقيق و معنى اوليت و سبق الهى در اين مقام مناسب نيست .

وليكن اعتقاد بايد داشت كه آن چه غير خداوند عالميان است زمان وجودش از طرف ازل متناهى است ، كه چند هزار سال است ، و وجودشان زمان اولى دارد، اما خداوند عالميان قديم است ، و وجود او را اولى و نهايتى نيست .

و حدوث عالم به اين معنى اجماع جميع اهل اديان است ، و هر طائفه اى كه دينى داشته اند و به پيغمبرى مؤمن بوده اند، به اين معنى قائل بوده اند، و آيات بسيار بر اين معنى دلالت دارد، و اخبار بر اين معنى متواتر است .

و جمعى از حكما كه به پيغمبرى و شرعى قائل بوده اند. و مدار امور را بر عقل ناقص خود مى گذاشتند، به قدم عالم قائل نبوده اند، و به عقول قديمه قائل شده اند، و افلاك را قديم مى دانند، و هيولاى عناصر را قديم مى دانند.

و اين مذهب كفر است ، و مستلزم تكذيب پيغمبران است ، و متضمن انكار بسيارى از آيات قرآنى است ؛ زيرا ايشان را اعتقاد اين است كه هر چيز كه قديم است عدم بر او محال است ، و هيولى و صورت افلاك را قديم مى داند، پس مى بايد كه بر طرف شدن و متفرق شدن افلاك و كواكب محال باشد، و حال آن كه حق تعالى در سوره انشقاق و انفطار و غير آنها از مواقع بسيار مى فرمايد: در قيامت آسمانها از يكديگر خواهند پاشيد، و شق خواهند شد، و پيچيده خواهند شد، به نحوى كه كاغذ را بر هم پيچند، و كواكب از يكديگر خواهد پاشيد. و عبارت (( فاطر )) كه در قرآن و در اين حديث وارد است هم دلالت بر حدوث دارد؛ زيرا كه در لغت ، (( فطر )) اختراع كردن و از نو پديد آوردن است ، و ايشان مى گويند هر چيزى كه هست مسبوق به ماده اى است كه قبل از آن مى باشد، و تفصيل اين سخن را اين مقام گنجايش ندارد.

**معنى فرد**

بدان كه فرد و وتر و واحد و احد كه در اسماء الهى وارد شده به حسب معنى نزديكند به يكديگر، و فرديت مشتمل است بر دو معنى كه اذعان به هر دو واجب است :

اول : يگانه بودن در الهيت كه در خداوندى شريكى ندارد، چنان چه كفار قريش بتان را شريك خدا مى دانستند، و بعضى از نصارا عيسى مريم را شريك او مى دانند، و گبران به نور و ظلمت قائلند، و اين معنى كفر است ، و بطلان آن در آيات و اخبار با براهين قاطعه وارد شده ، و عقل همگى حكم مى كند اين چنين نظامى با اين نسق (6) به يك شخص منسوب مى باشد، و اگر خداوند ديگر العياذبالله مى بود، مى بايست كه خلق را از شناخت خود محروم نگرداند، و چنان چه اين خداوند پيغمبران و كتاب ها فرستاده ، و خود را به مردم شناسانيده ، مى بايست كه او نيز بفرستد، چنان چه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به اين معنى اشاره فرموده ، با آن كه كه در اين باب اخبار خدا و رسول و ائمه كه صدق و حقيقت ايشان ظاهر شده و از نقص و عيب و كذب مبرايند كافى است .

دوم : يگانه بودن در ذات و صفات است ، يعنى : بسيط است ، و او را اجزا به هيچ نحو نيست . و جزو بر دو قسم است : جزو خارجى ، و جزو ذهنى . جزو خارجى آن است كه داخل در ماهيت شى ء باشد، و وجودش در خارج متميز و جدا باشد از وجود كل ، مثل دست و پا و چشم و گوش از براى انسان ، و سركه و عسل براى سكنجبين ، و اين چنين جزوى بر كل محمول نمى شود، و نمى توان گفت كه انسان دست اوست يا چشم اوست ، يا سكنجبين عسل است يا سركه است .

و جزو ذهنى آن است كه داخل در ماهيت شى ء باشد، ليكن وجودش از وجود كل ممتاز نباشد، بلكه متحد باشد در خارج با كل ، وليكن عقل تحليل نمايد آن را به اين دو جزو، مثل حيوان و ناطق نسبت به انسان ، كه هر دو در وجود خارجى با انسان متحدند، اما عقل ماهيت انسان را بعد از تعقل به اين دو جزو تحليل مى دهد، و اين چنين جزوى محمول مى شود بر كل ، و لهذا مى توان گفت : انسان حيوان است ، و انسان ناطق است ، و به دلائل عقل و نقلى ثابت گرديده كه اين هر دو قسم جزو در باب خدا محال است ، و تعدد واجب الوجود لازم مى آيد، و آن ممتنع است .

و معنى فرد بودن مشتمل بر توحيد صفات هم هست ، و آن را نيز اعتقاد بايد داشت كه خدا را صفات زايد بر ذات نيست ، چنان چه ممكنات صفتى مى دارند و ذاتى . و به آن صفت متصف مى شود ذات ايشان ، مثلا زيد ذاتى مى دارد و علمى جدا از ذات مى دارد كه به آن علم متصف مى شود، و به سبب آن او را عالم مى گويند، و همچنين قادر است به قدرتى كه خدا در او ايجاد كرده ، و همچنين ساير صفات .

و خداوند عالميان صفات مقدس او عين ذات است ، و اصل ذات قائم مقام جميع صفات است چنان چه ما چيزها را به علم مى دانيم ، او به اصل ذات مى داند، و ما كارها را به قدرت مى كنيم ، او به اصل ذات مى كند، و موجود بودن ما به وجودى است زايد بر ذات ، اما وجود او عين ذات است ، و به اصل موجود است ، لهذا عدم او ممتنع است ، و اگر صفات زايد داشته باشد در كمالش ، محتاج به غير خواهد بود، و آن صفاتش نيز واجب الوجود قديم خواهند بود.

**بقاى حق تعالى**

حق تعالى باقى است ، و فنا و عدم بر او محال است ، و بقاى او غايتى ندارد، و بيان اين معنى سابقا ذكر شد، و كسى توهم نكند كه چون بهشت و جهنم و اهل هر دو هميشه باقى خواهند بود، پس اين صفت به خدا اختصاص ندارد؛ زيرا كه بقاى الهى به ذات خود است ، و بقاى ايشان به غير، و بقاى الهى بر يك صفت و حالت است ، و هيچ تغيير در او نيست ، و بقاى ديگران با انواع تغيرات و تبدلات است .

چنان چه منقول است كه عبدالله بن اءبى يعفور از حضرت صادق عليه السلام پرسيد از تفسير اين آيه (هو الاءول و الآخر)(7) گفت : اول را دانستم ، بيان معنى آخر بفرما، حضرت فرمود: هيچ چيز نيست مگر اين كه كهنه مى شود و متغير مى گردد، و يك نحو زوالى در او راه مى يابد، و از رنگى به رنگى متغير مى شود، و از هيئتى به هيئتى مى گردد، و از صفتى به صفتى انتقال مى نمايد، و نقصان و زيادتى بر آن طارى (8) مى شود، مگر خداوند عالم كه هميشه واحد و يگانه بوده ، و بر يك حال بوده ، و اول است پيش از همه اشياء و آخر است ، و هميشه خواهد بود، و صفات و نامهاى مختلف بر او وارد نمى شود، چنان چه بر ديگران مى شود، مثل آدمى كه يك مرتبه خاك است ، و يك مرتبه گوشت و خون است و يك مرتبه استخوان و پوسيده است ، و مانند خرما كه يك مرتبه غوره است ، و يك مرتبه تمر است ، پس اسما و صفات بر اين ها متبدل مى شود، و خدا بر خلاف اين هاست .

**معنى لطيف و خيبر**

بدان كه لطيف را بر چهار معنى اطلاق مى نمايند:

اول : چيزهايى بسيار ريزه را كه به ديده در نيايد لطيف مى گويند، و به اين معنى در خدا كنايه از تجرد خداست ، يعنى از خواص ‍ مبراست ، و در مكانى و جهتى نيست ، و ديده نمى شود به چشم ، بلكه به عقل در نمى آيد.

دوم : لطيف مى گويند و صانع امور لطيفه را مى خواهند، چنان چه صانعى اگر چيزهاى بسيار ريزه سازد و دقايق در آن صنعت به كار برد كه ديگران از آن عاجز باشند، آن را لطيف مى گويند. و اطلاق اين معنى بر خدا ظاهر است ، كه اگر كسى تفكر نمايد در اعضا و جوارحى كه خلق كرده است در حيواناتى كه به چشم در نمى آيند، و قوا و مشاعرى كه در ايشان مقرر فرموده عقل حيران مى شود.

سوم : عالم به لطايف و دقايق را لطيف مى گويند، و اين نيز ظاهر است .

چهارم : لطيف مشتق از لطف و احسان مى باشد، يعنى صاحب لطف و كرم و احسان .

و بدان كه خبير را بر دو معنى اطلاق مى نمايند:

اول : آن كه فعيل به معنى فاعل باشد، يعنى : عالم به جميع امور و كه حقايق و حقيات و دقايق اشياء.

دوم : آن كه فعيل به معنى مفعل باشد: يعنى : خبر دهنده و مطلع گرداننده بر حقايق اشياء.

ثم الايمان بى ، والاقرار باءن الله تعالى اءرسلنى الى الى كافة الناس ، بشيرا و نذيرا الى الله باذنه و سراجا منيرا.

حضرت رسالت صلى الله عليه و آله و سلم فرمود به ابوذر: بعد از معرفت ذات و صفات واجب و ايمان به آن ها، ايمان به من است ، و اقرار نمودن به اين كه حق تعالى مرا به كافه آدميان به پيغمبرى فرستاده ، كه اطاعت كنندگان را بشارت مى دهم به ثوابهاى غير متناهى ، و مخالفت كنندگان را مى ترسانم از عذابهاى الهى ، و مى خوانم مردم را به سوى خدا و اطاعت او به فرمان او توفيق او، و چراغ نور بخشنده ام كه مردم را از تاريكيهاى جهل و ضلالت به نور ايمان و هدايت مى رسانم .

بدان كه يكى از اصول دين اقرار به نبوت پيغمبر آخر الزمان صلى الله عليه و آله و سلم است ، و بيان اين امر در اين مختصر بر وجه كمال نمى توان نمود، و ليكن مجملى از آن را تحرير مى نمايد.

**ضرورت وجود نبى و احتياج خلايق به او**

بسى ظاهر و معلوم است كه غرض الهى از خلق اين عالم تحصيل منفعتى از براى خود نيست ، چه معلوم است كه او غنى بالذات است ، و در هيچ كمالى به غير محتاج نيست ، بلكه غرض آن است كه افراد قابله خلق را به كمالاتى كه قابل آن باشند فائز گرداند.

و ظاهر است كه كمال نوع انسانى به تحصيل كمالات ، و رفع نقايص مى شود، و شكى نيست كه اين نوع از كمال بدون معلم ربانى كه از جانب حق تعالى مؤ يد بوده باشد، و به وحى حسن و قبح اشياء را داند، و به وعد و وعيد مردم را بر خيرات شهوات و لذات راغب به بديها مى باشند، و امور قبيحه در نظر ايشان مستحسن مى باشد، و اكثر مردم امور قبيحه را به شهوات خود حسن مى دانند.

و ايضا معلوم است كه اين امور بدون وعده به ثوابها و وعيد از عقابها متمشى (9) نمى شود. و معلوم است كه عقل انسانى بدون وحى ربانى احاطه به خصوصيات ثواب هر عملى و عقاب هر جرمى نمى كند، پس به غير شخصى كه از جانب حق سبحانه و تعالى ماءمور باشد و حسن و قبح اشيا را به وحى الهى داند، ارشاد خلق و تكميل ايشان حاصل نمى گردد، و اين شخص را ناچار است از دو جهت : يكى جهت بشريت ، كه به آن اعتبار محال است ، و مؤ انست و مكالمه و مصاحبت با مكلفين نمايد، و الفت و آميزش با ايشان كند، كه سخن او در نفس ايشان تاءثير نمايد. و جهت ديگر جهت روحانيت و تقدس و كمال است ، كه به آن جهت مستعد فيوضات نامتناهى ، و قرب به جناب اقدس الهى بوده باشد، كه از جهت ثانى استفاضه علوم و حكم و معارف نمايد، و به جهت اول به خلق رساند.

چنان چه منقول است كه زنديقى به خدمت حضرت صادق عليه السلام آمد، و سؤ الهايى نمود، و به جوابهاى آن حضرت به شرف اسلام فائز گرديد از جمله آن سؤ الها اين بود كه به چه دليل اثبات انبيا و رسل مى نماييد؟ حضرت فرمودند: چون ما ثابت كرديم خداوندى را كه خالق و صانع ماست و منزه است از صفات جميع مخلوقين ، و آن صانع حكيم است و بناى جميع امورش بر حكمت و مصلحت است ، و خلق او را نمى توانند ديد، و به لمس و حس در نمى آيند، و جسم نيست كه با او روبرو و مكالمه و محاجه و گفتگو نمايند، پس ثابت شد كه بر وفق حكمت بايد رسولان در ميان او و خلايق باشند، كه ايشان را دلالت نمايند بر آن چه مصلحت ايشان در آن است ، و باعث نفع ايشان است ، و راهنمايى كنند ايشان را به چيزى چند كه باعث بقاى نوع ايشان است ، و ترك آنها مورث فناى ايشان است .

پس ثابت شد كه جمعى مى بايد باشند كه از جانب حكيم عليم مردم را امر و نهى نمايند، و تكاليف الهى و حكم ربانى را به خلق برسانند، و ايشان پيغمبران و اوصياى ايشانند، كه برگزيده هاى خدايند از ميان خلق ، كه ايشان را تاءديب به حكمت نموده ، و مبعوث به حكمت ساخته ، كه در اخلاق و صفات با عامه خلق شريك نيستند، و در خلق و صورت و تركيب به ايشان شبيهند، و از جانب خدا مؤ يدند به دلائل و معجزات و براهين و شواهد، كه بر حقيقت ايشان دلالت مى كند، مثل مرده زنده كردن ، و كور روشن كردن ، و پيس ‍ را شفا دادن ، و هرگز زمين خدا از يكى از ايشان خالى نمى باشد، كه كمال علم و معجزه اش دليل حقيت اوست ، و هر وصى دليل است بر حقيت پيغمبرش ..

بدان كه حضرت در اين حديث اشاره به دليل ديگر نيز فرموده ، كه چون انسان مدنى الطبع است ، و هر فردى به ديگران در امور معاش و معاد خود محتاجند، و با يكديگر آميزش ايشان ضرور است ، و آميزش باعث منازعات و مشاجرات مى شود، پس ناچار است ايشان را از حاكمى كه رفع منازعات ايشان نمايد، به نحوى كه حيفى و ميلى در حكم او نباشد، و اگر نه به زودى يكديگر را مى كشند و فانى مى شوند، و اگر اين حاكم تا مؤ يد از جانب خدا نباشد ماءمون از حيف و ميل نيست ، و ايضا حكم موقوف است بر علم به خصوصيات احكام ، و ظاهر است كه عقل بشرى احاطه به جميع خصوصيات احكام نمى تواند نمود، پس حاكم بايد مويد به وحى باشد.

**معجزه**

بدان كه دليلى كه عامه ناس به آن علم به نبوت نبى به هم توانند رسانيد معجزه است ، و آن عبارت است از امر خارق عادت كه از مدعى پيغمبرى ظاهر گردد، و ديگران از اتيان (10) به مثل عاجز باشند، مانند عصا را اژدها كردن ، و مرده زنده كردن ، و ماه را شق كردن .

و وجه دلالت معجزه بر نبوت ظاهر است . چه ، هر گاه شخصى دعوى نمايد كه من پيغمبر و فرستاده خدايم ، و گواه بر حقيقت من اين است كه فلان امر غريب را خدا بر دست من جارى مى كند، و مطابق آن چه گفته ، به ظهور در آيد، و آن كار خارج از طاقت بشر باشد، علم به هم مى رسد كه آن شخص فرستاده خدا است .

همچنان كه گاه شخصى به حضار مجلس پادشاهى بگويد كه من از جانب پادشاه ماءمور شده ام كه شما را به فلان كار بدارم ، و شاهد بر صدق من آن كه پادشاه آن روز نه را سه مرتبه مى بندد و مى گشايد، يا سه بار از تخت بر مى خيزد و مى نشيند، و پادشاه سخن آن شخص را مى شنيده باشد، خواه حاضر باشد نزد آن جماعت بى حجاب و خواه پرده در ميان باشد، و بعد از آن مطابق گفته آن شخص از پادشاه به ظهور آيد، جميع حاضران را يقين به هم مى رسد كه آن شخص راست مى گويد.

و نيز اگر خداى تعالى معجزه را بر طبق گفته مدعى كاذب ظاهر سازد، تصديق او كرده باشد، و تصديق كاذب قبيح است ، و بر خدا رو نيست . و ايضا چگونه عقل تجويز مى نمايد كه از خداوند با نهايت لطف و رحمت اين چنين تصديقى كه موجب ضلالت ابدى خلق باشد به ظهور در آيد، و هم چنان كه از ديدن معجزه علم به نبوت مى رسد از علم به ظهور از راه اخبار متواتره نيز علم به هم مى رسد، چنان چه ما را از تواتر وجود شهر مكه علمى به هم رسيده كه بعد از ديدن هيچ زياده نمى شود.

**دليل بر نبوت پيغمبر آخرالزمان**

بدان كه معجزات ظاهرات و آيات باهرات (11) آن حضرت فوق حد و احصاست ، و از جمله معجزات آن حضرت قرآن مجيد است ؛ زيرا كه با تواتر معلوم شده است قرآن را بر طبق دعواى نبوت خود معجزه آوردند، و جميع فصحا و بلغاى قبايل عرب را با آن كه از ريگ بيابان بيش تر بودند، تكليف نمودند كه در برابر يك سوره كوچك از سوره هاى قرآنى سوره اى بياوريد، كه در بلاغت و فصاحت مثل آن باشد، و با وفور جماعات و كثرت ايشان ، و شدت عداوت و عصبيت و كفرى كه داشتند، چندان كه سعى كردند چيزى نتوانستند آورد، و همه اعتراف به عجز كردند؛ و به مقاتله و كشته شدن تن در دادند، و به اين امر اتيان كردند، با اين كه در آن زمان فصاحت و بلاغت پيشه ايشان بود، و مدار ايشان بر خطب و اشعار بود،

چنان چه ابن بابويه عليه الرحمة روايت كرده است كه ابن السكيت كه از علماى عامه بود به خدمت حضرت امام رضا عليه السلام آمد، و سؤ ال كرد كه چرا خداوند عالميان موسى بن عمران را بايد بيضا و عصا و چيزى چند كه شبيه به سحر بود فرستاد؟ و حضرت عيسى را به طب فرستاد؟ و پيغمبر ما را با معجزه سخن و كلام فرستاد؟

حضرت فرمود: خدا چون موسى را فرستاد بر اهل عصرش سحر غالب بود، و ساحران در آن زمان بسيار بودند، لهذا موسى را با معجزه چند فرستاد كه به آن امرى كه ايشان در آن مهارت داشتند شبيه بود، و سحر ايشان را باطل گردانيد، و ايشان عاجزند از برابرى آن ، و به اين نحو حجت را بر ايشان تمام كرد. و حضرت عيسى عليه السلام در زمانى مبعوث گرديد كه كوفت هاى (12) مزمن و بلاهاى عظيم در آن زمان به هم رسيده بود، و مردم به طبيب بسيار محتاج بودند و اطباى ماهر بودند پس او را به معجزه اى چند فرستاد از مرده زنده كردن ، و كور و پيس را شفا بخشيدن ، كه اهل آن عصر از آنها عاجز شدند، و حجت الهى بر ايشان تمام شد. و پيغمبر ما را در زمانى مبعوث گردانيد، كه مدار اهل آن عصر بر خطبها و كلامهاى بليغ و اشعار بود، و تفاخر ايشان به همين صنعت سخن بود، پس آن حضرت از كتاب الهى و مواعظ احكام چيزى چند آورد، كه ايشان معترف به عجز خود شدند، و حجت خدا را بر ايشان تمام كرد.

ابن السكيت گفت : والله كه مثل تو عالمى در اين زمان نديده ام بگو كه امروز حجت خدا بر مردم چه چيز است ؟ فرمود: حجت خدا در اين زمان عقل است ، كه به آن تميز نمايى ميان كسى كه راست بر خدا گويد، و تصديق او نمايى ، و به گفته او عمل كنى ، و كسى كه دروغ به خدا بندد، او را تكذيب كنى ، اين السكيت گفت : والله كه جواب حق همين است .

و غير قرآن از معجزات و خوارق عادات كه در كتب خاصه و عامه روايت نموده اند و اكثر آنها به تواتر پيوسته ، بسيار است . و بر تقدير عدم تواتر بعضى ، در متواتر بودن بعضى قدر مشتركى است ، و ميان آنها شكى نيست ، مثل شق قمر، و با وجود چيزى نخواندن و از بشرى تعلم نگرفتن ، از احوال گذشته ها از پيغمبران و غير ايشان خبر دادن موافق واقع بدون خللى و اختلافى ، و با اين حال بر جميع مطلع بودن ، و از هيچ كس در حجت مغلوب نشدن ، و در هيچ سؤ ال عاجز از جواب نشدن ، و خبر دادن از وقوع امور بسيار در زمان آينده ، و همه به فعل آمدن ، مثل فتح مكه ، و فتح خيبر، و مغلوب شدن روم ، و مفتوح گشتن خزاين فارس و روم به دست اهل اسلام ، و مقاتله نمودن حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام با سپاه عايشه و طلحه و زبير و معاويه و خوارج نهروان ، و مظلوميت اهل بيت عليه السلام .

ثم حب اءهل بيتى اءذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا.

يعنى : بعد از اقرار به رسالت ، محبت اهل بيت من است ، كه خدا از ايشان هر شكى و شركى را دور گردانيده ، و ايشان را معصوم و مطهر گردانيده از جميع گناهان و بديها، پاك گردانيدنى .

بدان كه در اين حديث حضرت اشاره فرموده اند به اين كه آيه تطهير در شاءن اهل بيت عليه السلام نازل شده ، و اين آيه يكى از دلايل عصمت و امامت ايشان است ، و در كتب اصحاب تفاصيل اين امور مذكور است ، و ما بعضى از آن مطالب را بر سبيل اجمال به ظهور مى رسانيم :

**نازل شدن آيه تطهير در شاءن اهل بيت عليه السلام**

بدان كه احاديث از طرق عامه و خاصه به حد تواتر رسيده كه آيه تطهير در شاءن اهل بيت رسالت عليه السلام نازل شده كه آل عبا باشند، و موافق بعضى از احاديث ما جميع ائمه ما داخل اند.

و صاحب كشاف كه از متعصبين علماء اهل سنت است در قصه مباهل ذكر كرده است كه چون حضرت رسول نصاراى نجران را به مباهله خواند، ايشان مهلت طلبيدند، و چون با يكديگر خلوت كردند به عاقب كه صاحب راءى ايشان بود گفتند: چه مصلحت مى دانى ؟ گفت : والله اى گروه نصارا شما دانستيد كه محمد پيغمبر و فرستاده خداست و در بيان احوال عيسى حق را بر شما ظاهر ساخت ، والله كه هيچ قومى با پيغمبر خود مباهله نكردند مگر پير و جوان ايشان هلاك شدند، و اگر مباهله كنيد البته هلاك خواهيد شد، و اگر بسيار اهتمام در نگاه داشتن دين خود داريد، و از مسلمان شدن ابا داريد، با او مصالحه نماييد و بر گرديد.

چون صبح شد رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم حضرت امام حسين را در بر گرفت . و دست حضرت امام حسن را گرفت ، و فاطمه و على را از پى خود روان ساخت ، و فرمود: من چون دعا كنم شما آمين بگوييد، پس اسقف نجران گفت : اى گروه نصارا من رويى چند مى بينم كه خدا به اين روها كوه را از جا مى كند، با ايشان مباهله مكنيد كه هلاك مى شويد، و بر روى زمين يك نصرانى تا قيامت نخواهد بود. ايشان به خدمت حضرت آمدند و گفتند: ما با تو مباهله نمى كنيم ، تو بر دين خود باش و ما بر دين خود. حضرت فرمود: اگر مباهله نمى كنيد مسلمان شويد، ابا كردند. فرمود: پس با هم جنگ مى كنيم ، گفتند: ما طاقت جنگ عرب نداريم ، و ليكن با تو صلح مى كنيم كه با ما جنگ نكنى و به دين ما كار ندارى (نداشته باشى)، و ما به تو هر سال دو هزار حله در ماه صفر بدهيم ، و هزار حله در ماه رجب و سى زره نفيس هر سال بدهيم حضرت به اين نحو با ايشان مصالحه فرمود.

و گفت : والله كه هلاك بر اهل نجران مشرف شده بود، و اگر مباهله مى كردند همه مسخ مى شدند به صورت ميمون و خوك ، و اين صحرا همه بر ايشان آتش مى شد، و خدا جميع اهل نجران را هلاك مى كرد، حتى مرغى كه بر روى درختان بود، و بر تمام نصارا سال نمى گذشت كه همه هلاك مى شدند.

و باز صاحب كشاف از عايشه روايت كرده است كه روزى حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم بيرون آمد، و عبائى پوشيده بود از موى سياه ، پس حضرت امام حسن آمد او را داخل عبا كرد، بعد از آن حضرت امام حسين آمد او را داخل عبا كرد، پس حضرت فاطمه و على بن ابى طالب آمدند هر دو را داخل عبا كرد و اين آيه را خواند (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا) . بعد از آن صاحب كشاف گفته است : اگر گويى كه چرا اين جماعت را در مباهله داخل كرد؟ جواب مى گويم : براى آن كه اين دلالت بر حقيت و اعتماد داخل كرد؟ جواب مى گويم : براى آن كه اين دلالت بر حقيت و اعتماد بر راستى او بيش تر مى كرد از آن كه ديگران را داخل كند؛ زيرا كه عزيزترين خلق را نزد خود، و پاره هاى جگر خود، و محبوب ترين مردم را نزد خود، در معرض مباهله و نفرين در آورد، و اكتفا بر خود نكرده به تنهايى ، چه بسيار است كه آدمى خود را هلاكت مى دهد و اين قسم اعزه (13) را حفظ مى كند.

و در موطاء مالك كه امام اهل سنت است روايت شده است از انس كه چون آيه تطهير نازل شد، قريب به شش ماه رسول خدا در هنگام رفتن به نماز صبح بر در خانه فاطمه مى گفت : الصلاة اءهل البيت (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا).

واعلم يا اءباذر ان الله عز و جل جعل اءهل بيتى فى امتى كسفينة نوح من ركبها نجا، و من رغب عنها غرق ، و مثل باب حطة فى بنى اسرائيل ، من دخله كان آمنا.

و بدان اى ابوذر كه خداوند عالميان اهل بيت مرا در ميان امت من از باب كشتى نوح گردانيده ، كه هر كه سوار آن كشتى شد نجات يافت ، و هر كه نخواست آن را و داخل آن كشتى نشد غرق شد، هم چنين اهل بيت من هر كه در كشتى ولايت و محبت و متابعت ايشان مى نشيند، از گرداب فتنه و كفر و ضلالت نجات مى يابد، و هر كه از جانب ايشان به سوى ديگر ميل مى كند در درياى شقاوت غرق مى شود، و اهل بيت من در اين امت مانند در حطه اند كه در بنى اسرائيل بود، كه خدا امر فرمود داخل آن در شوند، و هر كه داخل آن در شد از عذاب خدا در دنيا و عقبى ايمن شد، و هم چنين در اين امت هر كه چنگ در دامان متابعت ايشان مى زند، و از راه پيروى و متابعت ايشان خدا را طلب مى كند. از جمله ايمنان است ، والا طعمه شيطان و مستحق عذاب و خذلان است .

بدان كه خداوند عالميان امر فرمود بنى اسرائيل را كه (ادخلو الباب سجدا وقولوا حطة نغفر لكم خطاياكم) (14) و جمعى از مفسرين گفته اند: مراد از در حطه در قريه بيت المقدس است ، يعنى : در آييد به يكى از درهاى قريه بيت المقدس از روى خضوع و شكستگى ، يا چون در كوچك است خم شويد و به ركوع داخل شويد، يا بعد از داخل شدن سجده كنيد و استغفار كنيد، و بگوئيد خداوندا از گناهان ما بگذر تا بيامرزيم گناهان شما را.

و بعضى گفته اند: در قريه اريحا مراد است ، و جمعى از محققين اعتقاد اين است كه مراد در آن قبه اى است كه در تيه براى قبله ايشان مقرر كرده بودند، و رو به آن نماز مى كردند، پس بعضى ابا كردند، و درهاى ديگر داخل شدند، يا داخل نشدند، و بعضى كه از آن در داخل شدند آن عبارت كه استغفار ايشان بود تغيير دادند، و به جاى حط، حنطه گفتند و گندم طلبيدند، پس خدا طاعونى بر ايشان گماشت كه در يك ساعت بيست و چهار هزار كس ايشان بمردند.

و بدان كه مضمون اين دو تشبيه بليغ كه در اين حديث وارد شده است در احاديث سنى و شيعه متواتر است ، و دلالت بر اين مى كند كه در هر باب تسليم و انقياد اهل بيت بايد نمود، و پا از جاده متابعت ايشان به در نبايد گذاشت ، و به همين اكتفا نبايد كرد كه نام شيعه بر خود گذارند، و در اعمال و اعتقادات از طريقه ايشان به در روند، بلكه ايشان وسيله ميان خلق و خدا، و هدايت از غير ايشان حاصل نمى شود.

يا اباذر احفظ ما اءوصيك به تكن سعيدا فى الدنيا و الآخرة .

يا اءباذر نعمتان مغبون فيهما كثير من الناس : الصحة ، و الفراغ .

يا اءباذر اغتنم خمسا قبل خمس : شبابك قبل هرمك ، و صحتك قبل سقمك ، و غناك قبل فقرك ، و فراغك قبل قبل شغلك ، و حياتك قبل موتك .

يا اءباذر اياك و التسويف باءملك ، فانك بيومك ، ولسك بما بعده ، فان يكن غدا لك ، لم تندم على ما فرطت فى اليوم .

يا اءباذر كم من مستقبل يوما لا يستكمله ، و منتظر غدا لا يبلغه .

يا اءباذر لو نظرت الى الاءجل و مسيره ، لاءبغضت الاءمل و غروره .

يا اءباذر كن كاءنك فى الدنيا غريب ، اءوكعا بر سبيل ، و عد نفسك من اءصحاب القبور.

يا اءباذر اذا اءصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء، و اذا اءمسيت فلا تحدث نفسك بالصباح ، وخذ من صحتك قبل سقمك ، و من حياتك قيبل موتك ، لا تدرى ما اسمك غدا.

يا اءباذر اياك اءن تدركك الصرعة عند الغرة ، فلا تمكن من الرجعة ، و لا يحمدك من خلفت بما تركت ، و لا يعذرك من تقدم عليه بما اشتغلت به .

يا اءباذر ما راءيت كالنار نام هاربها، و لا مثل الجنة نام طالبها.

يا اءباذر كن على عمرك اءشح على درهمك و دينارك .

يا اءباذر هل ينتظر آحدكم الا غنى مطغيا، اءو فقرا منسيا، اءو مرضا مفسدا، اءو هرما مفنيا اءو موتا مجهزا، اءو الدجال فانه شر غائب ، اءو الساعة ينتظر، و الساعة اءدمى و اءمر.

اى ابوذر حفظ كن آن چه من تو را به آن وصيت مى كنم ، و عمل نما تا سعادتمند گردى در دنيا و آخرت .

اى ابوذر دو نعمت است ، كه غبن دارند (15) در آن دو نعمت بسيارى از مردم : يكى صحت بدن و اعضاء و جوارح ، و يكى فراغ و فرصت و مجال ، يعنى در اين دو نعمت فريب مى خورند، و غنيمت نمى شمارند، و مى گذارند كه از دستشان مى رود، و بعد از آن حسرت مى خورند و فايده ندارد، و در احاديث مفتوح به فا وارد شده است ، يعنى باعث فتنه ايشان است ، و ايشان را از خدا غافل مى گرداند.

اى ابوذر غنيمت شمار و قدر بدان پنج چيز را پيش از پنج چيز جوانى را پيش از پيرى ، كه چون پير شدى بندگى نمى توانى كرد، و حسرت خواهى برد، و غنيمت دان تندرستى را پيش از بيمارى ، كه چون بيمار شوى عبادت نمى توانى كرد، چنان چه در صحت مى توانى كرد، و قدر بدان توانگرى را پيش از آن كه فقير شوى ، و آن چه خواهى در راه خدا نتوانى داد، و حسرت توانگرى را برى ، يا به علت فقر از عبادت بازمانى ، و غنيمت دان فارغ بودن را پيش از آن كه مشغول شوى به كارهايى كه فرصت عبادت نداشته باشى ، و مغتنم دان زندگى را پيش از مرگ ، كه بعد از مرگ هيچ چاره نتوانى كرد.

اى ابوذر زينهار كه تاءخير كارهاى خير مكن به طول و امل و آرزوها، كه بعد از اين خواهم كرد؛ به درستى كه اين روزها كه در دست تو است همين را دارى ، و بعد از اين را نمى دانى كه خواهى داشت ، پس امروز را صرف كار خود كن ، كه اگر فردا زنده باشى در فردا هم چنان باشى كه امروز بودى .

و اگر فردا از عمر تو نباشد نادم و پشيمان نباشى كه چرا امروز را ضايع كردى ، و حال آن كه آخر عمر تو بود.

اى ابوذر چه بسيار كسى كه روزى در پيش داشته باشد، و آن روز را تمام نكرده بميرد، و چه بسيار كسى كه انتظار فردا برد و به او نرسد.

اى ابوذر اگر ببينى اجل خود و تندى رفتار آن را كه چه زود مى آيد، و عمر به سرعت مى گذرد هر آينه دشمن خواهى داشت آرزوهاى دور و دراز خود را، و فريب آن نخواهى خورد.

اى ابوذر در دنيا مانند غريبى باش كه به غربتى در آيد، و آن را وطن خود نشمارد، و يا مسافرى كه در منزلى فرود آيد، و قصد اقامت ننمايد، و خود را از اصحاب قبور بشمار، و قبر را منزل خوددان ، و در تعمير و آبادانى آن همت بگمار.

اى ابوذر چون صبح كنى در خاطر خود فكر شام را راه مده ، و شام را از عمر خود حساب مكن ، و چون شام كنى خيال صبح و انديشه آن را در خاطر مگذران ، و از صحت خود توشه بگير پيش از بيمارى ، و از زندگى بهره بردار پيش از مردن كه نمى دانى فردا چه نام خواهى داشت ، نام زندگانى خواهى داشت يا نام مردگان ، يا آن كه در روز قيامت نمى دانى كه نام سعدا خواهى داشت يا نام اشقيا.

اى ابوذر بينديش مبادا كه از پا در آيى و بميرى رد هنگام غفلت در جميع دنيا، پس تو را رخصت برگشتن نباشد كه كار خود درست كنى ، و وارث تو تو را مدح نكند به آن چه از براى او گذاشته اى ، و آن خداوندى كه به نزد او رفته اى تو را معذور ندارد در آن چيزهايى كه مشغول آنها شده اى ، و بندگى او را براى آنها ترك كرده اى .

اى ابوذر نديدم چون آتش جهنم چيزى را كه گريزنده از آن خواب كند و غافل باشد، زيرا كسى كه از امر سهل خايف و گريزان است از خوف آن خواب نمى كند، و آتش جهنم با آن عظمت جمعى كه دعواى خوف از آن مى كنند به خواب مى روند، بلكه هميشه در خوابند، و نديدم مثل بهشت چيزى را كه طلب كنند، و خواهان آن خواب كند، زيرا كه مردم از براى لذتهاى سهل دنياى فانى خواب را بر خود حرام مى كنند، و سعى در تحصيل آن مى نمايند، و طالبان بهشت ابدى و نعيم نامتناهى پيوسته در خوابند.

اى ابوذر قدر عمر را بدان ، و بر عمر خود بخيل تر باش كه ضايع نشود از دينار و درهم .

اى ابوذر هر يك از شما يكى از چند چيز را انتظار مى بريد و در پيش داريد: يا توانگرى به هم رسانيد و طاغى شويد، و به سبب آن از سعادت ابد محروم شويد، يا فقر و بى چيزى كه به سبب آن خدا را فراموش كنيد، يا بيمارى كه شما را فاسد گرداند و از اصلاح باز دارد، يا پيرى كه شما را از كار بيندازد، يا مرگى كه به سرعت در رسد و مهلت ندهد، يا فتنه دجال كه شرى است غايب و مى رسد، يا قيامت بر پا شود و قيامت از همه چيز عظيم تر و تلخ ‌تر است .

توضيح اين كلمات طريفه و مواعظ شريفه را در ضمن سه مقصد بيان مى نمايد.

**مقصد اول : در احتراز از طول امل**

بدان كه مفاد اين نصايح شافيه ، اهتمام در عمل ، و احتراز از طول امل است ، و طول امل از امهات صفات ذميمه است ، و مورث چهار خصلت است :

اول : كسل و ترك طاعت ، زيرا كه شيطان او را از اين راه فريب مى دهد، كه فرصت بسيار است و عمر دراز است ، و در هنگام پيرى عبادت مى توان كرد، ايام جوانى را صرف عيش و طرب مى بايد كرد.

دوم : آن كه باعث ترك توبه مى شود، و تاءخير مى كند توبه را به گمان اين كه مهلت خواهد يافت ، تا مرگ به ناگاه او را بگيرد و مهلت ندهد.

سوم : آن كه باعث حرص بر جمع مال ، و تحصيل امور لازمه آن مى شود، براى آن كه چون گمان عمر بسيار به خود دارد، به اندازه آن تحصيل مايحتاج خود مى كند، چون اعتماد بر خداوند خود ندارد، و نمى داند كه اگر خدا خواهد او را زود فقير مى كند، و آن چه تحصيل كرده است به كار او نمى آيد. و اگر خدا مصلحت داند اگر به كار خدا باشد خدا او را توانگر مى كند.

چهارم : آن كه باعث قساوت قلب و فراموشى آخرت مى گردد، و اين صفات ذميمه مايه شقاوت ابدى است .

چنان چه از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به اسانيد معتبره منقول است كه خصلتى كه از آن بيش تر بر شما مى ترسم دو خصلت است ، يكى متابعت خواهشهاى نفس كردن ، و يكى طول امل ، اما متابعت هواى نفسانى پس آدمى را از قبول حق و متابعت آن منع مى كند و باز مى دارد، و اما طول امل پس موجب فراموشى آخرت مى گردد.

و ايضا از آن حضرت منقول است : هر كه املش دراز است عملش نيكو نيست .

و از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه صلاح اول اين امت به زهد و يقين است ، و فساد آخر ايشان به بخل و طول امل است . و از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام منقول است كه بسيار ياد كنيد مرگ را، و بيرون آمدن از قبرها را، و ايستادن نزد خداوند خود را در مقام حساب ، تا مصيبتهاى دنيا بر شما آسان شود.

و فرمود: هر كه فردا را از عمر خود حساب كند، مصاحبت مرگ را نيكو نكرده است ، و او را نشناخته است .

**مقصد دوم : دجال**

بدان كه يكى از فتنه هاى آخرالزمان خروج دجال است كه قبل از ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله عليه خروج خواهد كرد.

و چنان چه در احاديث عامه وارد شده است : او در زمان حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم متولد شد، و حضرت به نزد او رفتند و با حضرت سخن گفت ، و حضرت به او تكليف اسلام كرد، و قبول نكرد و گفت : تو به پيغمبرى از من سزاوارتر نيستى ، و هرزه ها گفت : و دعواهاى بزرگ كرد، حضرت به او فرمود: دور شو كه از اجل خود تجاوز نخواهى كرد، و به آرزوى خود نخواهى رسيد و غير آن چه از براى تو مقدر شده است نخواهى يافت .

پس حضرت به اصحابش فرمود: هيچ پيغمبرى مبعوث نشده است مگر اين كه قوم خود را از فتنه دجال حذر فرموده است ، و خدا او را تاءخير فرمود، و در اين امت ظاهر گردانيد، پس اگر دعواى خدايى كند و در نظر شما امر او مشتبه شود، يقين بدانيد كه خداوند شما اعور و يك چشم نيست ، و بيرون خواهد آمد، بر خرى سوار خواهد شد كه ما بين دو گوش الاغ او يك ميل باشد، يعنى ثلث فرسخ ، و با او بهشتى و دوزخى و كوهى از نان و نهرى از آب خواهد بود. و اكثر اتباع او يهودان و زنان و باديه نشينان خواهند بود، و گرد عالم خواهد گشت ، و داخل آفاق زمين خواهد شد. به غير از مكه و مدينه و دو سنگسان مدينه ، كه داخل آنها نمى توان شد.

**مقصد سوم : معاد**

بدان كه معاد عبارت است : از زنده گردانيده حق تعالى خلايق را در روز قيامت براى مكافات ، و اين معاد ضرورى دين جميع پيغمبران است ، و از راه آيات صريحه قرآنى و اخبار متكثره نبوى و اجماع امت به نحوى به ظهور رسيده كه قابل شك نيست ، و شبهه اى در آن راه ندارد، و انكار كردن آن يا تاءويل كردن كه روح لذتها مى دارد اما به اين بدن بر نمى گردد موجب كفر و زندقه است .

و بر هر مكلف واجب است كه اعتقاد كند و به يقين بداند كه آخر تزلزل در بناى آسمان و زمين راه خواهد يافت ، و آسمانها به امر الهى در نور ديده خواهد شد، و كوهها از يكديگر خواهد پاشيده ، حق تعالى بدنهاى همه را از اجزاى خودشان چنان چه بود خواهد ساخت ، و اعضاى پوسيده از هم پاشيده را جمع خواهد كرد به قدرت كامله خود و حيات خواهد بخشيد، و ارواح خلايق را به بدنها آميزش خواهد داد؛ زيرا كه اين امور ممكن است ، و آيات متكثره و احاديث متواتره از وقوعش خبر داده به نحوى كه اصلا قابل تاءويل نيست .

ايضا بايد دانست كه خصوصيات قيامت ، از صراط و ميزان و سنجيدن نامه هاى اعمال و امثال اين ها، متحقق خواهد گشت ، و بعد از آن حق تعالى به مقتضاى وعده و وعيد خود بهشتى را بهشت جاودان ارزانى خواهد داشت ، با حور و قصور و بساتين (16) و غلمان (17) و غير اين ها از آن چه آدمى به آن لذت مى برد، و دوزخى را به عذاب اليم دوزخ كه مشتمل است بر آتش و مار و عقرب و زقوم (18) و حميم (19) و امثال اين ها از موذيات و مولمات گرفتار خواهد كرد، و جميع اين ها از آيات و احاديث متحقق و ثابت گرديده ، و قابل تاءويل نيست .

و ديگر بايد دانست كه به مقتضاى آيات و احاديث خصوصيات بعد از موت ، از عذاب قبر و سؤ ال منكر و نكير و امثال اين ها حق است ، و نفوس رد زمان بعد از موت و پيش از ظهور روز قيامت كه آن را برزخ گويند موجودند، و در ساعت اول به بدن خود تعلق مى گيرند، و منكر و نكير از ايشان در همين بدن سؤ ال مى كنند، و ضغط (20) و فشار قبر كه اكثر مردگان را مى باشد در همين بدن است .

و بعد از آن ارواح مؤمنان در بدنهاى مثالى در ميان هوا طيران مى كنند، و در بهشت دنيا مى باشند، و از نعمتهاى آن متنعم مى شوند، و گاهى در وادى السلام كه صحراى نجف اشرف است حاضر مى شوند، و بر قبر خود و زيارت كنندگان خود اطلاع دارند، و روح كافران در بدنهاى مثالى معذب مى باشند در وادى برهوت يا غير آن ، ايشان عذاب مى كنند تا هنگامى كه محشور شوند.

و شبهه هاى ملاحده را در اين بابها گوش نبايد كرد، بعد از آن كه مخبر صادق خبر داده ، و راه تاءويل را در هر باب مى بايد بست كه به زودى اين كس را به الحاد مى رساند.

يا اءباذر ان شر الناس عندالله يوم القيامة عالم لا ينتفع بعلمه ، و من طلب علما ليصرف به وجوه الناس اليه لم يجد ريح الجنة .

يا اءباذر من ابتغى العلم ليخدع به الناس ، لم يجد ريح الجنة .

يا اءباذر اذا سئلت عن علم لا تعلمه ، فقل لا اءعلمه ، تنج من تبعته ، و لا تفت الناس بما لا علم لك به تنج من عذاب الله يوم القيامة .

يا اءباذر يطلع قوم من .هل الجنة الى قوم من اءهل النار، فيقولون : ما اءدخلكم النار و قد دخلنا الجنة بفضل تاءديبكم و تعليمكم ؟ فيقولون : انا كنا ناءمر بالخبر و لا نفعله .

اى ابوذر بدترين مردم و پست ترين مردم نزد خداوند عالميان در قيامت عالمى است كه مردم از علم او منتفع نشوند، يا خود از علم خود منتفع نشود، و كسى كه طلب علم كند براى اين كه روى مردم را به سوى خود بگرداند، و مرجع ايشان باشد، بوى بهشت را نشنود.

اى ابوذر كسى كه طلب علم كند براى اين كه مردم را فريب دهد، نيابد بوى بهشت را.

اى ابوذر اگر از تو پرسند از علمى كه ندانى بگو نمى دانم ، تا نجات يابى از گناه آن كه بر خلاف واقع چيزى را بيان كند. و فتوا مده مردم را به چيزى تا نجات يابى از عذاب الهى در روز قيامت .

اى ابوذر مشرف مى شوند و نظر مى كنند جماعتى از اهل بهشت به سوى گروهى از اهل جهنم ، پس از ايشان مى پرسند: چه چيز باعث شد كه شما را به جهنم آوردند؟ و حال آن كه ما به بركت تعليم و تاءديب شما داخل بهشت شده ايم ؟ گويند: ما مردم را به خوبى ها امر مى كرديم و خود به جا نمى آورديم .

توضيح اين فصل :

**فضيلت علم و فضل علما**

بدان كه علم از اشراف سعادات ، و افضل كمالات است ، و آيات و اخبار در فضيلت آن بسيار است ، و قدرى از آن در اصول و فروع دين واجب عينى اس ، و فضيلت انسان بر جميع مخلوقات به علم است ، و سرمايه جميع كمالات ديگر است .

چنان چه به اسانيد معتبره از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه طلب علم واجب است بر هر مسلمانى ، به درستى كه خداوند عالميان دوست مى دارد طالبان علم را.

و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: ايها الناس بدانيد كه كمال دين در طلب علم است ، و عمل كردن به آن ، به درستى كه طلب علم بر شما لازم تر است از طلب مال ؛ زيرا كه روزى رد ميان شما قسمت شده است ، و ضامن شده اند آن را از براى شما، و خداوند عادلى قسمت كرده و ضامن شده است ، و البته وفا مى كند به ضمان خود، و علم را نزد اهلش سپرده اند و شما را امر كرده اند كه از ايشان طلب كنيد، پس طلب نماييد تا بيابيد.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: كسى كه علوم دين را ياد نگيرد، خدا در روز قيامت نظر رحمت به سوى او نفرمايد، و اعمال او را قبول نكند.

و فرمود: چون خدا خير بنده اى را خواهد او را دانا مى گرداند در دين خود.

و فرمود كه حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: خيرى نيست رد زندگانى مگر دو كس را: عالمى را كه اطاعت او كنند، يا شنونده اى كه حفظ كند و علم نمايد.

و حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود: عالمى كه مردم به علم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد.

**اصناف علما و صفات عالمى كه متابعت او مى توان نمود**

از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه هر گاه ديديد عالمى را كه دنيا را دوست مى دارد، او را متهم دانيد بر دين خود، و دين خود را به او وامگذاريد، به درستى كه هر كه چيزى را دوست مى دارد آن چيز را جمع مى كند و طلب مى نمايد كه محبوب اوست ، گاه باشد كه دين شما را به دنياى خود ضايع كند، به درستى كه خداوند عالميان وحى فرمود به حضرت داوود كه ميان من و خود واسطه مكن عالمى را كه فريب دنيا خورده باشد، كه تو را از راه محبت من برمى گرداند، به درستى كه ايشان راهزنان بندگان منند كه رو به من دارند، كم تر چيزى كه نسبت به ايشان مى كنم آن است كه شيرينى لذت مناجات خود را از دل ايشان برمى دارم .

و حضرت صادق عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم روايت نموده كه دو صنفند از امت من كه اگر ايشان صالحند جميع امت صالحند، و اگر ايشان فاسدند جميع امت فاسدند، پرسيدند يا رسول الله كيستند؟

فرمود: فقيهان و پادشاهان .

و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام : مى خواهيد خبر دهم شما را به كسى كه سزاوار فقيه بودن است ، گفتند: بلى يا اميرالمؤمنين . فرمود: آن كسى است كه مردم را از رحمت الهى نااميد نكند، و از عذاب الهى ايمن نگرداند، و به معصيت خدا رخصت ندهد، و قرآن را ترك نكند براى رغبت به چيزهاى ديگر.

**مذمت علم بى عمل**

از حضرت صادق عليه السلام منقول است : كسى كه بى بصيرت و علم عمل مى كند مانند كسى است كه بى راهه مى رود، هر چند بيش تر مى رود از راه دورتر مى شود.

و ايضا از آن حضرت منقول است كه حق تعالى قبول نمى فرمايد عملى را مگر با معرفت ، و قبول نمى فرمايد معرفتى را مگر با عمل ، پس كسى كه عارف شد، معرفت او را راهنمايى مى كند به عمل ، و كسى كه عمل من او را معرفت نخواهد بود، يا علم از او مسلوب مى شود، به درستى كه اجزاء ايمان بعضى از بعضى حاصل مى شود و به يكديگر مربوطند.

و ايضا از آن حضرت منقول است كه حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: هر كه عمل نمايد به غير علم ، افساد او بيش از اصلاح او خواهد بود.

و اين معنى ظاهر است كه عقل آدمى مستقل نيست در ادراك خصوصيات عباداتى كه موجب نجات است ، و اگر نه ارسال پيغمبران بى فايده خواهد بود، و هر عبادتى را شرايط بسيار هست كه به فوت هر يك از آنها آن عبادت باطل مى شود. پس بدون علم خدا را به نحوى كه فرموده است

بادت نمى توان نمود، و هر گاه راههاى دنيا را بدون قائى و راهنمايى نتوان طى كرد، راه بندگى خدا را كه خطيرترين راههاست ، و در هر گامى چندين چاه و چندين كمين گاه است ، و در هر كمين گاهى چندين هزار از شياطين جن و انس در كمينند، بدون دليلى و راهنمايى نتوان رفت ، و دليل و راهنماى اين راه شرع و اهالى آن است از انبيا و ائمه عليه السلام و علمايى كه از علوم ايشان به خير و شر بينا شده باشند، و طرق نجات و هلاك را دانند.

**مذمت فتوا دادن كسى كه اهليت آن نداشته باشد**

چنان چه از آيات و اخبار ظاهر مى شود بدترين گناهان كبيره افترا بر خدا و رسول بستن است ، به آن كه حكمى از احكام الهى را كسى كه اهليت فهم آن حكم از آيات و اخبار نداشته باشد بيان كند، بدون آن كه نسبت دهد به كسى كه او اهليت اين امر داشته باشد.

پس اگر كسى خود اهليت اين فهم نداشته باشد اما از عالمى كه او را در اين مرتبه باشد و روايت كند كه از او چنين شنيده ام جايز است ، و به غير اين دو صورت هر چند موافق واقع گفته باشد خطا گفته است و گناه كار است ، و حق سبحانه و تعالى فرمايد: كيست ظالم تر از كسى كه افترا بر خدا بندد به دروغ . و مى فرمايد: آن جماعتى كه افترا بر خدا مى بندند روهاى ايشان سياه خواهد بود در روز قيامت . و آن جماعتى كه حكم به غير ما انزل الله مى كنند در يك آيه كافر فرموده . و در يك آيه ظالم فرموده ، و در يك آيه فاصق فرموده .

و به سند صحيح از عبدالرحمن بن حجاج منقول اس كه حضرت صادق عليه السلام فرمود: تو را حذر مى نمايم از دو خصلت كه در اين دو خصلت هلاك شده است هر كه هلاك شده است : زينهار كه فتوا ندهى مردم را به راءى خود، و زينهار كه عبادت نكنى خدا را به چيزى كه ندانى رضاى خدا در آن ، يا به دينى كه حقيقت آن را ندانى .

و به سند صحيح از حضرت امام محمد باقر منقول است : هر كه فتوا دهد مردم را به غير علم و هدايتى كه خدا او را كرده باشد، لعنت كنند او را ملائكه رحمت و ملائكه عذاب ، و به ملحق شود گناه آن كسى كه به فتواى او عمل نمايد.

و فرمود: حق الهى بر مردم آن است كه آن چه را دانند بگويند، و آن چه را ندانند توقف نمايند و ساكت شوند.

و حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: هر كه عمل به قياس نمايد خود را و ديگران را هلاك مى كند، و هر كه فتوا دهد و ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه قرآن را نداند خود هلاك شده است ، و ديگران را هلاك كرده است .

يا اءباذر ان حقوق الله جل ثناؤ ه اءعظم من اءن يقوم بها العباد، و ان نعمه اءكثر من اءن تحصيها العباد، ولكن اءمسوا تائبين ، و اءصبحوا تائبين .

اى ابوذر حقوق الهى بر بندگان و آن چه از بندگى او بر ايشان لازم است از آن عظيم تر است كه بندگان قيام به آن توانند نمود، و بندگى او را چنان چه سزاوار آن است به جا توانند آورد، به درستى كه نعمت هاى خدا از آن بيش تر است كه بندگان احصاى (21) آنها توانند نمود، پس چون در بندگى و احصاى نعمت و شكر آن آدمى عاجز است ، پس هر صبح و شام توجه كنيد، تا خداوند عالميان از تقصيرات شما بگذرد.

اين فقرا شريفه مشتمل است بر چند خصلت از مكارم خصال .

**عدم اغترار به عبادت و اعتراف به عجز**

بدان كه بدترين صفات ذميه عجب است ، و عمل خود را خوب دانستن ، و خود را مقصر ندانستن ، و اين از جهل ناشى مى شود؛ زيرا كه اگر كسى در شرايط قبول و كمال عبادت تفكر بكند، و در عيوب خود و پستيها و عجز و نقص خود به ديده بصيرت نظر نمايد، و عظمت معبود خود را شناخته باشد، مى داند كه هيچ عبادت نكرده ، و اعتماد بر غير لطيف معبود خود كه اكرم الاكرمين است نمى توان كرد.

چنان چه منقول است كه حضرت امام موسى عليه السلام به يكى از فرزندان خود فرمود: اى فرزند بر تو باد به جد و اهتمام در عبادت ، و بيرون مبر هرگز نفس خود را از حد تقصير در عبادت و طاعت الهى ، و هميشه خود را در آن درگاه صاحب تقصير بدان ، به درستى كه خدا را عبادت نمى توان كرد به نحوى كه او سزاوار عبادت است .

و حضرت امام محمد باقر عليه السلام به جابر فرمود: اى جابر خدا هرگز تو را از نقص و تقصير بيرون نبرد، يعنى چنين كند كه هميشه دانى كه مقصر و ناقصى .

و از حضرت امام رضا عليه السلام منقول است كه عابدى در بنى اسرائيل چهل سال خدا را عبادت كرد، و بعد از آن قربانى كرد و قربانى او مقبول نشد، و علامت قربانى ايشان آن بود كه آتشى مى آمد و آن را مى سوخت ، چون ديد كه قربانيش مقبول نشد، به نفس ‍ خود خطاب كرد كه تقصير همه از توست ، و ناقص بودن عمل از تقصير و گناه تو است ، پس خدا وحى به سوى او فرستاد كه مذمتى كه نفس خود را كردى و درگاه ما بهتر بود از عبادت چهل ساله تو.

و حضرت امام موسى عليه السلام فرمود: هر عبادتى كه از براى خدا كنى در آن عبادت پيش نفس خود صاحب تقصير باش ، به درستى كه بندگان همه در عملهايى كه مى كنند ميان خود و خدا مقصرند، مگر كسى كه خدا او را معصوم گردانيده باشد.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه خدا مى دانست گناه از براى مؤمن از عجب بهتر است ، و اگر نه اين بود نمى گذاشت كه هيچ مؤمنى به گناه مبتلا شود.

و از آن حضرت منقول است كه گاه هست آدمى گناه مى كند، و از آن نادم و پشيمان مى شود، و بعد از آن عمل خيرى مى كند مسرور و خوشحال مى شود، و از آن ندامت و پشيمانى باز مى ماند، پس اگر بر حال اول مى ماند براى او بهتر بود از حالى كه آخر به هم رساندى .

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: عالمى به نزد عابدى آمد، و پرسيد كه نماز تو چون است ؟ گفت : كى از نماز من پرسيده است و حال آن كه من سال هاست عبادت مى كنم ، پرسيد گريه و چون است ؟ گفت : آنقدر مى گريم كه از روى من جارى مى شود، آن عالم به عابد گفت : اگر خنده كرده بودى و الحال ترسان بودى بهتر بود از گريه اى كه باعث اعتماد و اعتقاد تو به عبادت شده است ؛ زيرا عبادت كسى كه بر عبادت خود اعتماد داشته باشد بالا نمى رود.

و از اما محمد باقر عليه السلام منقول است كه دو كس داخل مسجد شدند:

يك عابد و ديگرى فاسق ، چون بيرون آمدند عباد، فاسق و فاسق ، نيكوكار شده بود؛ زيرا عابد بر عبادت خود اعتماد كرده بود، و خود را از نيكان مى دانست ، و اين عجب در خاطر او بود، و فاسق در فكر گناه خود بود، و نادم و پشيمان بود، و استغفار مى كرد از گناهان خود.

**شكر نعمت**

شكر از امهات صفات حميده است ، و ضدش كفران از اصول صفات ذميمه است ، و شكر هر نعمتى موجب مزيد آن نعمت است ، و كفرانش مورث حرمان است ، چنان چه حق تعالى مى فرمايد: اگر شكر نعمت كنيد نعمت را زياد مى كنم ، و اگر كفران نماييد عذاب من شديد و عظيم است .

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: هر كه را چهار چيز دادند از چهار چيز محروم نكردند: كسى را كه راه دعا را دادند از اجابت محروم نكردند، و كسى را كه راه استغفار دادن توبه او را قبول كردند، و كسى را كه شكر دادند از زيادتى نعمت محروم ننمودند، و كسى را صبر كرامت كردند از اجر و ثواب محروم نمى نمايند.

و در حديث ديگر فرمود: سه چيز است كه به آنها هيچ ضرر نمى رساند: دعا كردن در هنگام سختيها، و استغفار نزد گناه ، و شكر در وقت نعمت .

و حضرت رسول (ص) فرمود: طعام خورنده شكر كننده ، ثوابش مثل ثواب روزه دارى است كه از براى خدا روزه داشته باشد؛ و صاحب عافيتى كه بر عافيت شكر كند، ثوابش مثل كسى است كه به بلايا مبتلا باشد و صبر كند؛ و مال دارى كه شكر كند در ثواب محرومى است كه قانع باشد.

**توبه**

بدان كه توبه از جمله نعمتهاى عظمى است كه حق تعالى به اين امت

فرموده است و به بركت پيغمبر آخرالزمان و اهل بيت او صلوات الله عليهم بر اين امت آسان كرده است ؛ زيرا توبه هاى امم سابقه دشوار بود، چنان چه در توبه گوساله پرستى امر شد شمشير بكشند و يكديگر را بكشند تا توبه ايشان مقبول شود، و بر اين امت بر پوشانيدن گناهان و توسعه در توبه ايشان نعمتهاى عظيم فرموده است .

چنان چه از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه حضرت رسول (ص) فرمود: چون بنده اراده حسنه مى كند، اگر آن حسنه را نكرد به محض آن نيت خير خدا يك حسنه در نامه عمل او مى نويسد، و اگر به جا آورده ده حسنه در نامه عملش مى نويسد، و چون اراده گناهى مى كند اگر به جا نياورد بر او چيزى نمى نويسند، و اگر به جا آورد تا هفت ساعت او را مهلت مى دهند، و ملك دست راست كه كاتب حسنات است به ملك دست چپ كه كاتب سيئات است مى گويد:

تعجيل مكن و زود منويس ، شايد حسنه اى بكند كه اين گناه را محو كند؛ زيرا خدا مى فرمايد: به درستى كه حسنات سيئات را برطرف مى كند، يا شايد استغفارى بكند كه گناهش آمرزيده شود، پس اگر گفت : (( استغفر الله الذى لااله الا هو عالم الغيب و الشهادة العزيز الحكيم الغفور الرحيم ذوالجلال و الاكرام و اءتواب اليه ، )) بر او چيزى نمى نويسد. و اگر هفت ساعت گذشت و حسنه و استغفار هيچ يك نكرد، ملك دست راست به ديگرى مى گويد: بنويس بر اين شقى محروم .

و از حضرت صادق عليه السلام مروى است كه چون بنده اى توبه نصوح (22) مى كند كه عزم داشته باشد كه ديگر آن گناه را نكند، و تدارك مافات بكند، خدا او را دوست مى دارد، و در دنيا و آخرت بر او ستر مى نمايد، راوى گفت : چگونه بر او ستر مى نمايد؟ فرمود: از خاطر ملكين مى برد آن چه را بر او نوشته اند از گناه ، و وحى مى فرمايد به اعضا و جوارح كه گناهان او را كتمان نمايند، و وحى مى فرمايد به بقعه هاى زمين كه گناهانى كه بر روى شماها كرده است كتمان نماييد، پس چون به مقام حساب مى آيد هيچ چيز بر او گناه گواهى نمى دهند.

و حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود: شادى و فرح و خوشنودى خدا از توبه بنده اش زياده است از فرح شخصى كه در شب تارى راحله (23) و توشه گمشده خود را بيابد.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: خدا دوست مى دارد بنده اى را كه فريب خورده و گناه كرد، و هر چند كه گناه كند توبه كند، و كسى كه در اصل گناه نكند بهتر است ، و ليكن خدا آن گناه كننده توبه كننده را نيز دوست ميدارد.

و حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود: خدا وحى نمود به حضرت داوود كه برو به نزد بنده ام دانيال ، و بگو به او مرا معصيت كردى تو را

آمرزيدم ، و ديگر معصيت كردى تو را آمرزيدم ، اگر مرتبه چهارم معصيت كنى تو را نمى آمرزم ، چون داوود آمد و تبليغ رسالت نمود، گفت : اى پيغمبر خدا پيغام خدا را رسانيدى ، پس چون سحر شد دانيال با خداوند خود مناجات كرد كه اى پروردگار من داوود پيغمبر تو رسالتى به سوى من آورد، به عزت و جلالت قسم كه اگر تو مرا نگاه ندارى و حفظ نكنى معصيت خواهم كرد، و ديگر معصيت خواهم كرد.

(( يا اباذر فى ممر الليل و النهار فى آجال منقوصة ، و اءعمال محفوظة ، و الموت ياءتى بغتة ، و من يزرع خيرا يوشك اءن يحصد خيرا، و من يزرع شرا يوشك اءن يحصد ندامة ، و لكل زارع مازرع . ))

اى ابوذر تو در گذرگاه شب و روزى كه بر تو مى گذرند، واز اجل و عمر تو كم مى كنند، و خدا و ملائكه عملهاى تو را حفظ و ثبت مى كنند، و مرگ ناگاه و بى خبر مى رسد، و هركه تخم خير و نيكى در دنيا مى كارد به زودى در آخرت حاصل نيكى و سعادت درو مى كند، و هر كه تخم بدى در اين دنيا مى پاشد عن قريب حاصل ندامت و پشيمانى درو مى كند. و هر زراعت كننده اى مثل آن چه زراعت مى كند مى يابد.

(( يا اءباذر لايسبق بطى ء بحظه ، و لا يدرك حريص مالم يقدرله ، و من اعطى خيرا فالله اءعطاه ، و من وقى شرا فالله وقاه .))

اين ابوذر كسى كه سستى كند در طلب روزى ، ديگرى بهره او را نمى برد، و كسى كه حريص باشد و بسيار سعى كند در طلب رزق ، زياده از آن چه خدا مقرر كرده است به او نمى رسد، و هركه خيرى به او مى رسد خدا به او عطا فرموده است و بايد از جانب خدا داند. و كسى كه شرى و بدى از او دور مى شود خدا از او دور گردانيده و او را حفظ كره و بايد كه خدا را شكر كند.

بدان كه به مقتضاى آيات و احاديث بسارى روزى عبارت از چيزى چند است كه صاحب حيات به آن منتفع شود، خواه خوردنى باشد، و خواه پوشيدنى ، و خواه غير آن ها، مقدر است از جانب حق سبحانه و تعالى از براى هر كس يك قدرى بر وفق حكمت و مصلحت ، و خلاف است كه آيا حرام روزى مقدر است يا نه . و حق اين است كه خدا از براى هر كس از مصارف حلال روزى مقدر ساخته كه اگر متوجه حرام نشوند به ايشان برسد، و به قدر آن چه از حرام متصرف مى شوند از روزى حلال ايشان باز مى گيرد.

چنان چه به سند صحيح از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است كه حضرت رسول اكرم (ص) در حجة الوداع فرمود: به درستى كه روح الامين در دل من دميده كه هيچ نفسى نمى ميرد تا روزى مقدر خود را تمام صرف نكند، پس از خدا بترسيد و تقوا و پرهيزگارى را پيشه خود كنيد، و اجمال كنيد (24) در طلب روزى ، و بسيار سعى مكنيد، و اگر چيزى از روزى دير به شما برسد شما را باعث نشود كه از راه حرام طلب كنيد، و معصيت خدا را وسيله تحصيل روزى ننماييد؛ به درستى كه خدا روزى را حلال قسمت كرده است ، و حرام قسمت نكرده است ، پس كسى كه تقوا ورزد و گناهان را ترك نمايد، و بر تنگى روزى صبر كند، روزى او از حلال به او مى رسد، و كسى كه پرده ستر الهى را بدرد، و از غير حلال معاش خود را اخذ كند، كسر مى كند خدا از روزى حلال او، و در قيامت حساب از او مى طلبد.

بدان كه احاديث در طلب رزق بسيار است ، و احاديث در دعا كردن براى روزى بسيار است ، و كسى گمان نكند كه چون روزى مقدر است سعى و دعا بى فايده است ؛ زيرا كه بعضى از روزى چنان مقدر شده است كه بى سعى حاصل شود، و بعضى مقدر شده است كه با سعى حاصل شود، و بعضى مقدر شده است كه با دعا به دست آيد، پس آدمى مى بايد موافق فرموده خدا سعى بكند، و مبالغه بسيار در سعى نكند، و سعى را مانع عبادت و بندگى خدا نكند، و با وجود سعى توكل بر خدا داشته باشد.

و بدان از سعى بدون مشيت الهى چيزى حاصل نمى شود، و به زيادتى حرص و سعى كردن و ترك عبادت الهى نمودن چيزى بر مقدر نمى افزايد، و دعا نيز بكند و بداند كه دعا دخيل است ، و از جمله اسباب تقدير روزى است . و اگر نه ترك كردن تجارت و سعى مذموم است ، و احاديث متواتره براين مضمون وارد است .

و ايضا بايد كه روزى را از جانب خدا داند، و جميع خيرات و دفع جميع شرور را از او داند، و اگر خدا كسى را واسطه كند و احسانى به او بكند شكر احسان او بكند، بلكه مى بايد هر كه از خلق به تو نيكى و احسان كند، حق نعمت او را بشناسد، و شكر او را بكند، اما اعتماد بر او نكند، و او را رازق خود نداند، و براى خشنودى او مخالف پروردگار خود نكند، و بداند كه خدا او را واسطه كرده است كه اين روزى به او رسيده است ، و اگر خدا نمى خواست او قادر بر ايصال اين نعمت نبود.

چنان چه از حضرت على بن الحسين عليه السلام منقول است كه حق تعالى روز قيامت به بنده اى از بندگانش فرمايد: آيا شكر كردى فلان شخصى را؟ گويد: نه بلكه تو را شكر كردم ، فرمايد: چون او را شكر نكردى مرا نيز شكر نكردى ، پس حضرت فرمود: شكر كننده ترين شما كسى است كه شكر مردم رابيشت تر كند.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه از درستى يقين مرد مسلمان آن است كه راضى نگرداند. مردم را به غضب الهى ، و ملامت نكند مردم را بر چيزى كه خدا به او نداده ، زيرا روزى را حرص حريص نمى كشاند، و نخواستن و كراهيت كسى دور نمى كند، و اگر كسى از روزى خود بگريزد چنان چه از مرگ مى گريزد البته روزى او را دريابد، چنان چه مرگ او را در مى يابد.

(( يا اءباذر المتقون سادة ، و الفقهاء قادة ، و مجالستهم زيادة ، ان المؤمن ليرى ذنبه كاءنه تحت صخرة يخاف اءن تقع عليه ، و ان الكافر ليرى ذنبه كاءنه ذباب مرى على اءنفه .

يا اباذر آن الله تبارك و تعالى اذا اءراد بعيد خيرا جعل الذنوب بين عينيه ممثلة ، و الاثم عليه ثقيلا و بيلا، و اذا اءراد بعيد شرا اءنساه ذنوبه .

يا اءباذر لاتنظر الى صغر الخطيئة ، ولكن انظر الى من عصيت .

يا اءباذر ان نفس المؤمن اءشد ارتكاضا من الخطيئة من العصفور حين يقذف به فى شركه .

يا اءباذر من وافق قوله فعله ، فذلك اللذى اءصاب حظه ، و من خالف قوله فعله فانما يوبخ نفسه .

يا اءباذر الرجل ليحرم رزقه بالذنب يصيبه . )) .

اى ابوذر متقيان و پرهيزگاران بزرگوارانند، و فقها و علما قائد و رهنماى مردمانند، و هم نشينى علما كردن موجب زيادتى علم و كمالات است ، و مؤمن گناه خود را چنان عظيم مى بيند و از آن در حذر است كه گويا در زير سنگى است ، مى ترسد بر سرش فرود آيد، و كافر گناه خود را سهل مى داند كه گويا مگسى بربينى او نشست و گذشت .

اى ابوذر هرگاه حق تعالى خير و سعادت بنده اى را خواهد، گناهان او را پيوسته در ميان دو چشم او ممثل (25) مى كند كه منظور نظر او باشد، و گناهان را بر او گران و دشوار مى نمايد، و اگر سعادت بنده اى را نخواهد و او شقى باشد گناه را از خاطر او فراموش ‍ مى سازد.

اى ابوذر نظر مكن به كوچكى گناه ، وليكن نظر كن به بزرگوارى و عظمت خداوندى كه معصيت او كرده اى .

اى ابوذر نفس مؤمن اضطرابش از گناهان بيش تر است از اضطراب گنجشكى كه در دام افتاده باشد.

اى ابوذر هر كه گفتارش با كردارش موافق باشد، پس او بهره خود را از سعادت يافته است ، و اگر قولش نيكو و كردارش بد باشد، در قيامت خود را سرزنش و ملامت خواهد كرد.

اى ابوذر بسيار كس از روزى خود محروم مى گردد به سبب گناهى كه از او صادر مى شود.

بدان كه تقوا درجه رفيعى است از درجات مقربان ، و مجالست و هم نشينى علماى ربانى كه به شرايط علم عمل كرده باشند، و به آثار آن چه دانسته اند متصف شده باشند، موجب سعادت دنيا و آخرت است .

چنان چه از حضرت امام موسى عليه السلام منقول است كه با عالم صحبت (26) داشتن بر روى مزبله ها بهتر است از سخن گفتن و مصاحبت كردن با جاهل بر روى فرشها و تكيه گاههاى زيبا.

و به سند معتبر منقول است از حضرت رسول (ص) كه حواريان به حضرت عيسى گفتند: با چه جماعت هم نشينى كنيم ؟ فرمود: با كسى بنشينيد كه خدا را به ياد آورد ديدن او، و علم شما را بيفزايد، و سخن گفتن او و ديدن عمل او شما را به آخرت راغب گرداند.

و منقول است كه لقمان به فرزند خود گفت : به ديده بصيرت نظر كن ، و از روى بينايى مجالس را براى خود اختيار كن ، پس اگر بينى جماعتى را كه خدا را ياد مى كنند با ايشان بنشين ، اگر تو عالم باشى علم تو براى تو نفع خواهد كرد در اين مجلس ، و اگر جاهل باشى آن جماعت تو را تعليم خواهند كرد، و گاه باشد رحمتى كه از خدا نازل گردد بر ايشان تو را با ايشان فراگيرد، و اگر جماعتى را بينى كه در ياد خدا نيستند با ايشان منشين ، كه اگر عالم باشى چون با ايشان نشينى علم تو به تو نفع نمى دهد، و اگر جاهل باشى جهل تو را زياده مى كنند. و شايد كه عقوبتى بر ايشان نازل شود و تو را فراگيرد.

بدان كه مفاسد گناهان ، هر چند صغيره باشند، عظيم است ، و موجب جراءت شيطان و سلب توفيق خداوند عالميان مى شود، و باعث قساوت قلب و سياهى دل و دورى از رحمت الهى است ، بلكه مكروهات را سهل نمى بايد شمرد، كه ارتكاب مكروهات موجب دخول در محرمات و گناهان صغيره مى شود، و بر گناهان صغيره كه مصر شدند و توبه نكردند خود كبيره نيز مى شود، و ارتكاب كباير آدمى را به كفر و شرك مى رساند نعوذ بالله منه ، پس بايد گناهان را خرد نشمارند، و نظر به عظمت پروردگار كنند كه معصيت او سهل نمى باشد.

چنان چه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: صغيره نمى باشد عمل خيرى كه در روز قيامت نفع دهد، و صغيره نمى باشد چيزى كه در روز قيامت ضرر برساند.

از حضرت امام رضا عليه السلام منقول است كه گناهان صغيره راههايند به گناهان كبيره ، و كسى كه در اندك از خدا نترسد در بسيار هم نمى ترسد، و اگر خدا مردم را به بهشت و دوزخ نمى ترسانيد، واجب بود بر مردم كه او را اطاعت كنند و معصيت او نكنند، براى تفضلهايى كه به ايشان فرموده ، و احسانها كه نسبت به ايشان كرده ، و نعمتهايى كه بدون استحقاق بر ايشان فرستاده .

و حضرت رسول (ص) فرمود: حقير مشماريد چيزى از بدى را هر چند خرد نمايد در نظر شما، و اعمال خير خود را بسيار مدانيد هر چند بسيار باشد در نظر شما، كه كبيره باقى نماند با استغفار، و صغيره صغير نيست با اصرار.

و امام محمد باقر عليه السلام فرمود: از جمله گناهانى كه آمرزيده نمى شود، آن است كه كسى بگويد كاشكى مرا مؤ اخذه نمى كردند مگر به همين گناه .

و حضرت اميرالمؤمنين فرمود: هيچ بنده اى نيست مگر اين كه بر او چهل پرده پوشيده است ، تا هنگامى كه چهل گناه كبريه بكند، پس ‍ تمام آن پرده ها از او دريده مى شود، پس ملائكه حافظان اعمال مى گويند: خداوندا اين بنده تو پرده هاى ستر تو همه از او گشوده شد، خدا به ايشان وحى مى فرمايد: او را به بالهاى خود بپوشانيد، پس هيچ قبيحى را نمى گذارد مگر اين كه مرتكب مى شود، و خود را به افعال قبيحه خود در ميان مردم مى ستايد، پس ملائكه مى گويند: خداوندا اين بنده هيچ گناهى را ترك نمى كند، و ما را شرم مى آيد از كارهاى او، پس خدا وحى مى فرمايد كه بالهاى خود را از او برداريد، بعد از آن اظهار عداوت ما اهل بيت مى نمايد، پس ملائكه مى گويند: خداوندا اين بنده تو چنين پرده دريد و رسوا ماند، مى فرمايد: اگر من خيرى در او مى دانستم نمى گفتم شما بال خود را از او برداريد.

ايضامنقول است كه آن حضرت فرمود: ترك گناه كردن آسان تر است از طلب توبه كردن ، و چه بسيار شهوت يك ساعت كه باعث اندوه دور و دراز مى شود، و مرگ دنيا را رسوا كرده است ، و از براى عاقل در دنيا جاى فرح و شادى نگذاشته است .

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: اگر خدا خير بنده اى را مى خواهد و او گناهى مى كند، او را به بلايى مبتلا مى كند كه استغفار را ياد آورد و توبه كند، و كسى را كه خير در او نمى بيند، چون گناهى كرد استغفار را از خاطر او محو مى نمايد، و او را در نعمت مى دارد، چنان چه مى فرمايد: ما استدراج و آزمايش مى كنيم ايشان را از جهتى كه نمى دانند، يعنى در هنگام معاصى به ايشان نعمت مى دهيم .

و فرمود: خدا دوست مى دارد بنده اى را كه در گناهان عظيم رو به درگاه او آورد، و از او طلب آمرزش نمايد، و دشمن مى دارد بنده اى را كه اندك گناهى كرده باشد، و آن را حقير و خفيف شمارد.

و ايضا فرمود: بپرهيزيد از گناهان حقير شمرده شده كه آنها آمرزيده نمى شود، پرسيدند كدام گناهان است ؟ فرمود: كسى گناهى كند و گويد: خوشا حال من اگر غير اين گناه نداشته باشم .

و فرمود: حضرت رسول (ص) به صحراى خشك ساده اى رسيدند، به صحابه فرمودند: هيزم جمع كنيد، صحابه گفتند: يا رسول الله در اين زمين هيزم نيست ، فرمود: هر چه به دست آيد بياوريد، پس آوردند تا بسيار جمع شد، حضرت رسول (ص) فرمود: گناهان به اين نحو جمع مى شود، پس فرمود: زينهار سهل مشماريد گناهان را كه هر گناهى را طلب كننده اى هست ، و جميع گناهان را نوشته است و در نامه عمل ثبت كرده است .

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: آدمى كه گناهى مى كند، در دل او نشان سياهى پيدا مى شود، اگر توبه كرد برطرف مى شود، و اگر ديگر گناه كرد زياده مى شود تا دلش را تمام فرا مى گيرد، بعد از آن هرگز رستگار نمى شود.

و حضرت باقر عليه السلام فرمود: گاه هست كه بنده اى از خدا سؤ الى (27) مى نمايد، و نزديك مى شود حاجتش بر آورده شود، پس ‍ گناهى مى كند خدا وحى مى فرمايد به ملك كه حاجت او را بر نياوريد كه او متعرض غضب من شد، و مستوجب حرمان گرديد.

و در حديث ديگر فرمود: هيچ سالى باران از سال ديگر كم تر نمى آيد، وليكن خدا هر جا كه خواهد مى فرستد، به درستى كه هرگاه جماعتى معصيتها كردند، آنقدرى از باران كه بر ايشان مقدر شده است حق تعالى از ايشان باز مى گيرد، و در بيابانها و درياها و كوهها مى بارد.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: بسا مى شود شخصى گناهى مى كند و به سبب آن از نماز شب محروم مى گردد، و عمل بد تاءثيرش در صاحبش تندتر است او فرو رفتن كارد در گوشت .

(( يا اءباذر دع مالست منه فى شى ء، ولا تنطق فيما لايعنيك ، و اخزن لسانك كما تخزن ورقك ))

(( يا اءباذر ان الله جل ثناؤ ه ليدخل قوما الجة ، فيعطيهم حتى يملوا، وفوقهم قوم فى الدرجات العلى ، فاذا نظروا اليهم عروفهم ، فيقولون : ربنا اخواننا كنا معهم فى الدنيا، فلم فضلتهم علينا؟ فيقال : هيهات هيهات انهم كانوا يجوعون حين تشبعون ، و يظمئوون حين تروون ، و يقومون حين تنامون ، و يشخصون حين تحفظون . ))

اى ابوذر ترك كن كارى را كه از آن فايده به تو نمى رسد، و سخن مگو در امرى كه از آن منتفع نمى شوى ، و زبان خود را حفظ كن ، چنان چه زر خود را ضبط مى نمايى .

اى ابوذر حق سبحانه و تعالى جمعى را داخل بهشت خواهد كرد، و آنقدر نعمت به ايشان كرامت مى كند كه نزديك شود ايشان را از بسيار نعمت ملال حاصل شود، و بالاتر از ايشان جماعتى باشند در درجات عاليه بهشت ، پس چون ايشان نظر به آن جماعت كنند بشناسند ايشان را، و چون حال ايشان را از حال خود بهتر يابند گويند: پروردگارا ايشان برادر ما بودند، و ما در دنيا با ايشان بوديم ، به چه سبب ايشان را بر ما زيادتى داده اى ؟ جواب رسد: هيهات هيهات ! مرتبه شما كجا و مرتبه ايشان كجا، ايشان گرسنه مى بودند در هنگامى كه شما سير بوديد، و تشنه مى بودند وقتى كه شما سيراب بوديد، و به عبادت ايستاده بودند در اوقاتى كه شما در خواب بوديد. و از خانه ها بيرون مى رفتند از براى خدا در راه هاى خير در هنگامى كه شما در رفاهيت و عيش ساكن بوديد.

بدان كه از زبان به سخن گفتن سعادتها مى توان تحصيل نمود، و ممكن است به يك كلمه شقاوت ابدى براى گوينده حاصل شود، يا به حسب دنيا مفاسد مترتب شود كه اصلاح پذير نباشد، چنان چه اگر رده اى بگويد كافر مى شود، و بر او خلود(28) در جهنم واجب مى شود، و ممكن است كلمه شرى بگويد كه باعث قتل چندين هزار نفس بشود، و ممكن است كلمه خيرى بگويد كه باعث خلاصى چندين هزار كس از كشتن بشود.

پس چون مفاسد سخن گفتن بسيار است ، و غالب اوقات آدمى بى تفكر سخن مى گويد، و مفاسد دنيا و آخرت بسيار بر سخن گفتن مترتب مى شود، لهذا فضيلت خاموشى بسيار وارد شده است ، اما مراد خاموشى از سخنى است كه خيريت آن را نداند، پس اگر زبانش به اذكار و ادعيه و تلاوت قرآن جارى باشد يقين بهتر از خاموشى است ، و مورث سعادت ابدى است ، و اگر سخنان ديگر گويد، بايد اول تفكر نمايد، و رعايت مفاسد آن بكند، و بعد از آن كه بداند كه فايده اخروى يا صلاح دنيوى در آن هست بگويد، والا ساكت باشد كه سلامتى و نجات در اين است . چنان چه از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه حضرت لقمان به فرزند خود وصيت فرمود: اى فرزند اگر گمان كنى كه سخن از نقره است ، پس بدان ساكت بودن از طلاست .

و حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: نجات مرد مسلمان در نگاه داشتن زبان خود است .

و حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود: ابوذر مى گفت : اين طلب كننده علم ، اين زبان هم كليد خير است و هم كليد شر، پس بر زبان خود مهر بزن ، چنان چه بر طلا و نقره مهر مى زنى .

و روايت كرده اند كه شخصى به خدمت حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم آمد و گفت : يا رسول الله مرا وصيتى بفرما، زبان خود را حفظ كن . باز گفت : مرا وصيتى بفرما، حضرت فرمود: زبان خود را حفظ كن .

و در حديث ديگر فرمود: كسى كه كلام خود را از عملش حساب نكند، گناهان او بسيار و عذابش مهياست .

و حضرت جعفر بن محمد عليه السلام از حضرت رسول (ص) روايت فرمود: خدا زبان را در جهنم عذابى خواهد فرمود كه هيچ عضوى را آنچنان عذاب نكند، پس زبان خواهد گفت : خداوندا چرا مرا زياده از ساير اعضا عذاب كردى ؟ خطاب مى رسد: كلمه اى از تو صادر شد به مشرق و مغرب عالم رسيد، و خونهاى حرام به سبب آن ريخته شد، و مالها به سبب آن به حرام غارت شد، به عزت و جلال خودم قسم تو را عذابى بكنم كه هيچ يك از جوارح را آن عذاب نكنم .

و از حضرت امام زين العابدين عليه السلام پرسيدند از سخن گفتن و خاموشى كه كدام يك بهترند؟ حضرت فرمودند: هر يك را آفتها هست ، پس اگر هر دو از آفت سالم باشند سخن گفتن بهتر از خاموشى است ؛ زيرا خداوند عالميان پيغمبران و اوصياى ايشان را به خاموشى نفرستاد، بلكه به سخن امر فرمود، و مستحق بهشت نمى توان شد به خاموشى ، و مستوجب محبت الهى نمى توان شد به سكوت ، و از آتش جهنم خلاصى نمى توان يافت به سكوت ، جميع اين ها به سخن گفتن مى شود، هرگز من ماه را با آفتاب برابر نمى كنم ، تو فضل خاموشى را به سخن بيان مى كنى ، و فضل سخن را به خاموشى بيان نمى توانى كرد.

(( يا اءباذر جعل الله جل ثناؤ ه قرة عينى فى الصلاة ، و حبب الى الصلاة كما حبب الى الجائع الطعام ، والى الظمآن الماء. و ان الجائع اذا اءكل شبع ، و ان الظمآن اذا شرب روى ، و اءنا لااءشبع من الصلاة . ))

(( يا اءباذر ان الله عزوجل بعث عيسى بن مريم بالرهبانية ، و بعثت بالحنيفة المسحة ، و حبب الى النساء و الطيب ، و جعل فى الصلاة قرة عينى . ))

يا اءباذر اءيما رجل تطوع فى كل يوم و ليلة اثنتى عشرة ركعة سوى المكتوبة ، كان له حقا واجبا بيت فى الجنة

يا اءباذر انك ما دمت فى الصلاة فانك تقرع باب الملك الجبار، و من يكثر قرع باب الملك يفتح له .

يا اءباذر ما من مؤمن يقوم مصليا الا تناثر عليه البر ما بينه و بين العرش ، و وكل به ملك ينادى يابن آدم لو تعلم مالك فى الصلاة و من تناجى ما انفتلت .

اى ابوذر! حق تعالى روشنى چشم مرا در نماز مقرر فرموده ، و نماز را محبوب من قرار داده ، چنان چه گرسنه را دوست دار طعام ، و تشنه را خواهان آب گردانيده است ، و به درستى كه گرسنه چون طعام مى خورد سير مى شود، و تشنه چون آب مى خورد سيراب مى شود، و من هرگز از نماز سير نمى شوم ، و هميشه خواهان آنم .

اى ابوذر! خدا عيسى بن مريم را به رهبانيت مبعوث گردانيده بود، و در شريعت او بود ترك معاشرت خلق ، و دورى از زنان ، و ترك لذتها، و مرا مبعوث فرموده با دينى پاكيزه ، و مائل از اعوجاج و انحراف به جانب استقامت ، و در نهايت آسانى كه تكليف هاى شاق در آن نيست ، و مرا محبت زنان و بوى خوش داده اند، و ليكن فرح و شادى و روشنى ديده من در نماز است .

اى ابوذر هر كه در شبانه روزى دوازده ركعت نماز، به غير از نمازهاى واجب بگزارد، بر خدا لازم است كه خانه اى در بهشت او را كرامت فرمايد.

اى ابوذر مادام كه در نمازى ، درگاه فيض و فضل و رحمت خداوند جبار را مى كوبى ، و هر كه بسيار درگاه پادشاه را مى كوبد البته براى او مى گشايند.

اى ابوذر هيچ مؤمنى به نماز نمى ايستد مگر آن كه بر او فرو مى ريزد رحمت از ميانه او تا عرش ، و ملكى را بر او موكل مى گردانند كه او را ندا مى كند: اى فرزند آدم اگر بدانى تو را در نماز چه ثوابها و رحمتها هست ، و با چه خداوندى مناجات مى كنى ، هرگز از نماز فارغ نشوى ، و ترك نماز ننمايى .

توضيح اين مضامين قدسيه :

**فضيلت صلات**

چنان چه از احاديث معتبره ظاهر مى شود بعد از عقايد ايمانى از افعال بدنى ، هيچ فعلى به فضيلت نماز نيست ، و نماز از جميع افعال افضل است ، چنان چه (( حى على خير العمل )) كه در اذان متواتر است بر اين معنى دلالت دارد، و كسى استبعاد نكند كه نماز از عملهاى بسيار دشوار افضل باشد، چنان چه عمر عليه ما عليه به عقل شوم خود انكار اين معنى كرد و نهى كرد مردم را از گفتن حلى على خير العمل در اذان ؛ زيرا كه كمال و نقص عبادات را ما به عقول ناقصه خود نمى توانيم دانست ، و حكيم على الاطلاق مى داند كه كدام عمل براى صلاح حال ما و قرب ما به جانب اقدس او بيش تر دخيل است ، و بسيارى و كمى مشقت را چندان دخلى در فاضل و مفضول بودن عمل نيست .

چه ، ظاهر است كه اگر كسى به كوه بسيار صعبى بالا رود، يا پاهاى خود را ببندد و خود را يك روز بياويزد، از نماز دشوارتر است ، ولى هيچ فضيلت ندارد، و اگر به قصد ثواب كند معاقب خواهد بود، مثل آن كه طبيبى به دوايى كه به فلسى تحصيل توان نمود، بيمارى را معالجه نمايد كه به دوايى كه به صد تومان در مدت ده سال به عمل آورده باشند معالجه نتوان نمود، و تغذيه و تقويتى كه از چند لقمه گوشت و برنج حاصل مى شود، از هيچ معجونى حاصل نمى شود، هر چند مبلغها جوهر در آن به كار رفته باشد.

همچنين حكيم على الاطلاق ، و طبيب نفوس و ارواح و عقول خلايق ، هر عملى را در تكميل عقول و نفوس و تقويت ايمان و يقين تاءثيرى داده ، و از براى هر يك مرتبه اى از فضل بيان فرموده ، كه هيچ يك از ديگرى مغنى (29) نيستند، و هر يك را تاءثيرى خاص ‍ هست كه از ديگرى متصور نيست ، پس كسى گمان نكند چون نماز بهترين اعمال است ، پس كار ديگرى نبايد كرد، از بابت اين است كه كسى گويد: چون گوشت تقويتش بيش تر است ، پس آب نبايد خورد؛ بلكه هر يك مدخليتى در كمال ايمان هست كه ديگرى را نيست ، و همه در كارند، اما نماز فايده اش زياده از ساير اعمال است ، و بيش تر موجب قرب است ، و معراج مؤمن است .

و آن حديث مشهور كه بهترين اعمال آن است كه دشوارتر باشد، ممكن است مراد اين باشد كه در هر نوعى از عمل دشوارترين بهتر است ، مثلا نمازى كه در فعل آن مشقت بيش تر است بهتر باشد از نمازى كه آسان تر ميسر شود، و روزه در تابستان گرم ، چون دشوارتر است ، افضل باشد از روزه زمستان كه آسان تر است ، نه از اعمال ديگر،

و به سند صحيح از معاوية بن وهب منقول است كه از حضرت صادق عليه السلام سؤ ال كردم : كدام عمل است كه بيش تر باعث قرب بنده به خدا مى شود و نزد خدا محبوب تر است ؟ فرمود: عملى را بعد معرفت اصول دين بهتر از نماز نمى دانم ، نمى بينى كه بنده صالح عيسى بن مريم گفت : خدا مرا وصيت كرده است به نماز و زكات مادام كه زنده باشم .

و در حديث ديگر فرمود: محبوب ترين عملها نزد حق تعالى نماز است ، و نماز آخر وصيتهاى پيغمبران است .

و حضرت صادق عليه السلام از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم روايت فرموده كه مثل نماز نسبت به ايمان از بابت عمود خيمه است ، اگر عمود برپاست نفع مى كند طنابها و ميخها و پرده خيمه ، و چون عمود شكست آنها هيچ نفع نمى دهد، و اگر نماز نيست عملهاى ديگر چندان فايده نمى بخشد.

و حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: روز قيامت كه بنده را به مقام حساب مى دارند، اول چيزى كه از او سؤ ال مى نمايند نماز است ، پس اگر تمام به جا آورده است نجات مى يابد، والا او را در آتش فرو مى برند.

**رهبانيت در اين امت نمى باشد و رهبانيت بدعت است**

بدان كه رهبانيت امرى است مركب از ترك زنان ، و عزلت اختيار نمودن از مردمان ، و ترك مطعومات (30) و مشروبات لذيذه و ملبوسات (31) فاخره ، و در امت حضرت عيسى اكثر اين ها ممدوح بوده است ، و خود را خصى (32) مى كرده اند، و ذر غارها و كوهها جا مى گرفته اند، و لباسهاى خشن و گنده مى پوشيدند. و سنت پيغمبر ما بر خلاف اين ها جارى گرديده ، و رهبانيت مذموم است ، و نكاح كردن و زنان داشتن سنت مؤ كد است .

چنان چه اين بابويه در كتاب خصال به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم روايت كرده است كه در امت من رهبانيت و خاموشى نيست .

و در حديث ديگر فرمود: رهبانيت امت من جهاد در راه خداست ، و خصى كردن امت من روزه داشتن است .

و كلينى به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده است : كه زن عثمان بن مظعون به خدمت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم آمد، و گفت : يا رسول الله ! عثمان (شوهرم) روزها روزه مى دارد، و شبها همه شب عبادت مى كند، حضرت نعلين خود را برداشتند و غضبناك به خانه عثمان بن مظعون آمدند، ديدند او نماز مى كند، چون فارغ شد، حضرت فرمود: اى عثمان ! خدا مرا به رهبانيت نفرستاده است ، و به دين مستقيم آسان فرستاده است ، من روزه مى دارم ، و نماز مى كنم ، و با زنان نزديكى مى كنم ، پس هر كه خواهد بر فطرت اسلام باشد بايد به سنت من عمل نمايد، و از سنتهاى من نكاح زنان است .

و به سند معتبر ديگر از جعفر بن محمد الصادق عليه السلام روايت كرده است كه سه زن به خدمت حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم آمدند، يكى از ايشان گفت : شوهر من گوشت نمى خورد، و ديگرى گفت : شوهر من بوى خوش نمى كند، و ديگرى گفت : شوهرم با زنان نزديكى نمى كند، پس رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم از خانه بيرون آمد، و رداى مبارك را از غضب بر زمين مى كشيد، تا آن كه بر منبر رفتند، و بعد از حمد و ثناى الهى فرمودند: چه چيز باعث شده است كه جمعى از اصحاب من گوشت نمى خورند، و بوى خوش نمى بويند، و به نزد زنان خود نمى روند، من گوشت مى خورم و بوى خوش مى بويم ، و به نزد زنان مى روم ، هر كه سنت مرا نخواهد و ترك كند از من نيست .

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: از اخلاق پيغمبران است محبت زنان . و فرمود: گمان ندارم كسى را كه در ايمان خير او زياده گردد، مگر آن كه محبت او به زنان بيش تر مى شود.

و ابن بابويه روايت كرده است كه پسرى از عثمان بن مظعون فوت شد، و بسيار محزون و غمگين شد، حتى آن كه در خانه مسجدى براى خود قرار داد تا در آن جا عبادت كند، چون اين خبر به حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم رسيد، او را طلبيد و فرمود: اى عثمان ! خدا بر ما رهبانيت ننوشته است ، و رهبانيت اين امت جهاد در راه خداست .

**اعتزال از خلق**

بدان كه چنان چه از احاديث متواتره ظاهر مى شود اعتزال از عامه خلق در اين امت ممدوح نيست ، و احاديث بسيار در فضيلت ديدن برادران مؤمن ، و ملاقات ايشان ، و عيادت بيماران ايشان ، و اعانت محتاجان ايشان ، و حاضر شدن به جنازه مرده هاى ايشان ، و قضاى حوائج ايشان وارد شده است ، و هيچ يك از اين ها با عزلت جمع نمى شود.

و ايضا به اجماع و احاديث متواتره جاهل را تحصيل مسائل ضروريه واجب است ، و بر عالم هدايت خلق و امر به معروف و نهى از منكر واجب است ، و هيچ يك از اين ها با عزلت جمع نمى شود.

چنان چه كلينى به سند معتبر روايت كرده كه شخصى به خدمت حضرت صادق عليه السلام عرض كرد: شخصى هست كه مذهب تشيع را دانسته ، و اعتقاد خود را درست كرده ، و در خانه خود نشسته است و بيرون نمى آيد، و با برادران خود آشنايى نمى كند، حضرت فرمود: اين مرد چگونه مسائل دين خود را ياد مى گيرد.

و به سند معتبر از آن حضرت روايت كرده است كه بر شما باد به نماز در مساجد، و با مردم نيكو مجاورت كردن ، و گواهى براى ايشان دادن ، و به جنازه ايشان حاضر شدن ، به درستى كه ناچار است شما را از معاشرت مردم ، و تا آدمى زنده است از مردم مستغنى نيست ، و مردم همگى به يكديگر محتاجند.

و حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: كسى كه صبح كند، و اهتمام به امور مسلمانان نداشته باشد، او مسلمان نيست ، و كسى كه بشنود كسى استغاثه (33) مى كند، و از مسلمان اعانت مى طلبد، و اجابت او نكند، او مسلمان نيست .

و از آن حضرت پرسيدند كه محبوب ترين مردم نزد خدا كيست ؟ فرمود: كسى كه نفعش به مسلمانان بيش تر برسد.

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه مسلمان را بر مسلمان هفت حق واجب هست ، كه هر يك از آنها را كه ترك كند از دوستى خدا و طاعت او به در مى رود، و خدا را در او نصيبى و بهره اى نيست ، بعد از آن فرمود: كم تر حقى كه او را بر تو هست آن است كه از براى برادر مؤمن بخواهى آن چه از براى خود مى خواهى ، و از براى او نخواهى آن چه از براى خود نمى خواهى . و حق دوم آن است كه از آزردگى و خشم او احتراز نمايى ، و پيروى خشنودى او و اطاعت امر او بكنى . حق سوم آن است كه او را اعانت كنى به نفس و مال و زبان و دست و پاى خود. حق چهارم آن است كه چشم او و راهنماى او و آينه او باشى . حق پنجم آن است كه تو سير نباشى و او گرسنه باشد، و تو سيراب نباشى و او تشنه باشد، و تو پوشيده نباشى و او عريان باشد. حق ششم آن كه اگر تو خادمى داشته باشى و او خادم نداشته باشد. خادم خود را بفرستى جامه او را بشويد، و طعام او را مهيا كند، و رختخواب از براى او بگستراند. حق هفتم آن است كه قسمش را قبول كنى ، و دعوتش را اجابت كنى ، و بيمارش را عيادت كنى ، و به جنازه اش حاضر شوى ، و اگر بدانى كه حاجتى دارد پيش از آن كه از تو سؤ ال كند حاجتش را برآورى ، پس اگر اين ها همه را بكنى ولايت و دوستى ايمانى در ميان تو و او استوار خواهد بود.

و در حديث ديگر فرمود: هر كه زيارت برادر مؤمن خود از براى خدا بكند، خداوند عالميان هفتاد هزار ملك را موكل گرداند كه او را ندا كنند: خوشا به حال تو، و گوارا باد بهشت براى تو.

و به سند معتبر از خيثمه روايت كرده است ، كه به خدمت حضرت امام محمد باقر عليه السلام رفتم كه آن حضرت را وداع كنم ، فرمود: اى خيثمه هر كس از شيعيان و دوستان ما را كه ببينى سلام من به ايشان برسان ، و ايشان را از جانب من وصيت كن به پرهيزگارى خداوند عظيم ، و اين كه نفع رسانند اغنياء شيعيان به فقراء ايشان ، و اعانت نمايند اقوياء ايشان ضعفا را، و حاضر شوند زندگان ايشان به جنازه مردگان ، و در خانه ها يكديگر را ملاقات كنند، به درستى كه ملاقات ايشان و صحبت داشتن ايشان باعث احيائ امر تشيع مى شود، خدا رحم كند بنده اى را كه مذهب ما را زنده دارد.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود به اصحاب خود كه با يكديگر برادر باشيد، و از براى خدا دوستى و مهربانى كنيد، و بر يكديگر رحم كنيد، و يكديگر را ملاقات نماييد، و در امر دين مذاكره كنيد، و احياء مذهب حق بكنيد.

و در حديث ديگر فرمود: سعى كردن در حاجت برادر مؤمن نزد من بهتر است از اين كه هزار بنده آزاد كنم ، و هزار كس را بر اسبان زين لجام كرده سوار كنم و به جهاد فى سبيل الله فرستم .

ظاهر است كه عزلت موجب محرومى از اين فضايل است ، و بعضى از اخبار كه در باب عزلت وارد شده است مراد از آنها عزلت از بدان خلق است كه معاشرت ايشان موجب هدايت نشود، و ضرر دينى به اين كس رسانند، و اگر نه معاشرت با نيكان و هدايت گمراهان شيوه پيغمبران است ، و از افضل عبادات است ، بلكه آن عزلتى كه ممدوح است در ميان مردم نيز ميسر است ، و آن معاشرتى كه مذموم است در خلوت نيز مى باشد، زيرا كه مفسده معاشرت خلق ميل به دنيا و تخلق به اخلاق ايشان ، و تضييع عمر به معاشرت اهل باطل و مصاحبت ايشان است . و بسيار است كسى كه معتزل او خلق است ، و شيطان در آن عزلت جميع حواس او را متوجه تحصيل جاه و اعتبار دنيا كرده است ، و هر چند از ايشان دور است اما به حسب قلب با ايشان معاشرت دارد، و اخلاق ايشان را در نفس خود تقويت مى كند، و چه بسيار كسى كه در ميان مجالس اهل دنيا باشد، و از اطوار ايشان مكدر باشد، و آن معاشرت باعث زيادى آگاهى و تنبه او و نفرت او از دنيا شود، و در ضمن آن معاشرت چون غرض او خداست از هدايت ايشان يا غير آن از اغراض ‍ صحيحه ، ثوابهاى عظيم حاصل كند.

چنان چه به سند صحيح از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه خوشا حال بنده خاموش گمنامى كه مردم زمانه خود را شناسد، و با ايشان به بدن مصاحبت كند و با ايشان در اعمال ايشان به دل مصاحبت ننمايد، پس او را به ظاهر شناسند، و او ايشان را در باطن شناسند.

پس آن چه مطلوب است از عزلت آن است كه دل معتزل باشد از اطوار ناشايسته خلق ، و بر ايشان در امور اعتماد نداشته باشد، و پيوسته توكل به خداوند خود داشته باشد، و از فوايد ايشان منتفع گردد، و از مفاسد ايشان در حذر باشد، و اگر نه پنهانى از خلق چاره كار آدمى نمى كرد، بلكه اكثر صفات ذميمه را قوى تر مى كند؛ مانند عجب .

همچنين ريا در نفس آن گوشه گير مخفى است ، و چون كسى را نمى بيند كه عبادت خود را به او بفروشد، گمانش اين است كه عبادتش خالص شده است ، و از خيالهاى مخفى نفس خود خبر ندارد، و از آن رمزها غافل است ،

كه شيطان بر گوش دلش مى خواند در شبهاى تار كه مردم مى دانند تو به اين گوشه آمده اى و ترك خلق كرده اى ، البته عبادت مى كنى ، و خوش شهرتى در آفاق كردى ، و تو را در همه عالم به نيكى ياد مى كنند، و عن قريب خاك پايت را به تبرك برمى دارند. و آن بيچاره كه در ميان معركه است ، چون بسيار از نفس خود اين ها را ديده است پاره اى نفس خود را شناخته است ، و چون در ميان مردم مى باشد بسيار هم عمل او را مدح نمى كنند، بلكه مذمتش مى كنند، و رباكار و سالوسش مى گويند، و از اين جهت از ريا فارغ تر است .

و همچنين در باب توكل و عدم توكل ، معاشرت مردم اين فايده دارد كه به معاشرت مردم و تفكر در احوال ايشان بيچارگى مردم بر او بيش تر ظاهر مى گردد، و ياءس از ايشان بيش تر حاصل مى شود.

و همچنين در جميع صفات اگر كسى تاءمل كند، و به چشم بصيرت نظر كند، مى داند كسى كه در مقام اصلاح نفس باشد و به خدا توسل نمايد به فضل الهى ، در ضمن معاشرت خلق ، نفس او به كمالات بيش تر متصف مى شود. مگر نمى دانى معاشرت نيكان و ديدن اطوار ايشان ، و شنيدن پندهاى پسنديده ايشان ، چه دوايى است براى دردهاى نفس ، قطع نظر از آن كه بنده را با اين ها كار نيست ، و مطيع خداوند خود مى بايد باشد، و آن چه فرموده اند بايد عمل كند، و به تصرف خود كار نداشته باشد.

**طلب مال از حلال نمودن و قدر انفاق كردن**

چنان چه از احاديث معتبره ظاهر مى شود طلب مال از راه حلال كردن خوب است ، بلكه واجب و لازم است ، اما طلب را مانع عمل به سنتهاى پيغمبر كردن ، يا اعتماد بر طلب خود كردن خوب نيست ، بلكه بايد عمل به فرايض و سنن الهى بكند، و چنان كه فرموده اند قدرى از سعى بكند، و بداند كه با وجود سعى ، معطى (34) خداست ، و از او طلب نمايد، و به سبب اين سعى از ياد او غافل نشود، چنان چه حق تعالى مدح كرده است ايشان را: مردانى كه غافل نمى كند ايشان را تجارت و بيع از ياد خدا و از اقامه صلات و دادن زكات .

و بعد از تحصيل به آن چه به هم رسد، بايد قناعت كرد، و اگر از حلال كم به هم رسد بر خود مشقت مى بايد گذاشت ، و در اين صورت ترك لذتها كردن و جامه هاى درشت و كهنه پوشيدن خوب است ، كه متوجه حرام نشود، و اگر خدا وسعت و فراخى در رزق دهد، بعد از اداى حقوق واجبه الهى توسعه و خود و عيال و مؤمنان و اعانت فقرا و مساكين بايد كرد.

و در همه باب حد وسط را رعايت مى بايد كرد، آنقدر به فقرا ندهد كه خود محتاج شود، و زياده از قدرت ضرورت و احتياج خود هم نگاه ندارد، و آن چه را نگاه دارد هم تعلق به آن نداشته باشد، و روزى خود را منحصر در آن نداند، و آن چه از براى خود صرف كند بر عيال تنگ نگيرد، و طعامهاى لذيذ بخورد و بخوراند به مؤمنان ، و جامه هاى نفيس بپوشد و بپوشاند، اما به قدرى كه به حد اسراف نرسد، اما اگر قدرى از مال داشته باشد كه به آن طعام لذيذ تواند خريد، و فقيرى را محتاج داند و خود به قليلى قناعت كند و زيادتى را به او دهد ايثار كرده است ، و ايثار درجه مقربان است .

و حاصل آن است كه اصل ترك لذتها را فى نفسه كمال دانستن خوب نيست ، كه در مجلسى وارد شوند و به طعام لذيذى ايشان را دعوت نمايند نخورند، كه ما رياضت مى كشيم ، و اين ها را نمى خوريم ، اين مذموم است ، اما اگر براى فقر و بى چيزى يا اعانت مؤمنى بر خود تنگ گيرد خوب است ، و همچنين در مركب و خانه و غير اين ها از مايحتاج خود.

چنان چه كلينى به سند معتبر روايت كرده است كه سفيان ثورى به خدمت حضرت امام جعفر صادق عليه السلام آمد، ديد كه آن حضرت جامه اى در نهايت سفيدى و نزاكت پوشيده اند، مانند پرده اى كه در زير پوست تخم مرغ مى باشد، سفيان گفت : اين جام جامه ى تو نيست كه پوشيده اى و جامه اى به اين نفاست نبايد بپوشى .

حضرت فرمودند: بشنو از من ، و آن چه مى گويم حفظ كن ، كه در دنيا و آخرت براى تو خوب است اگر بر سنت پيغمبر بميرى و ترك بدعتها بكنى . بدان كه حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم در زمان خشكى بودند كه در ميان مسلمانان تنگى بسيار بود، به آن نحو كه شنيده اى سلوك مى كردند، اما وقتى كه دينار و گندم و فراخى در روزى به هم رسد سزاوارترين مردم به صرف كردن نعمتها ابرار و نيكوكارانند نه فجار و بدان ، و مؤمنانند نه منافقان ، و مسلمانند نه كافران ، پس چرا جامه مرا انكار و مذمت كردى اى ثورى ! والله با اين لباس و اين حال كه از من مى بينى از روزى كه خود را شناخته ام هيچ صبح و شامى بر من نگذشته است كه خدا را در مال من حقى مانده باشد و نداده باشم ، يا به مصرفش صرف نكرده باشم .

و به سند معتبر از معلى بن خنيس مروى است كه حضرت صادق عليه السلام از احوال شخصى سؤ ال فرمود، گفتند: پريشان است ، فرمود: به چه كار مشغول است ؟ گفتند: برادران مؤمنش به او مى رسانند، فرمود: آن هايى كه او را قوت مى دهند عبادتشان بيش تر و بهتر از اوست كه در خانه عبادت مى كند.

**تجمل و زينت**

كلينى به سند معتبر از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام روايت كرده است كه خداوند عالميان جميل و نيكوست و جمال و زينت را دوست مى دارد، و دوست مى دارد كه اثر نعمت او بر بنده اش ظاهر باشد.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه هر گاه خدا نعمتى كرامت فرمايد به بنده اى ، پس آن نعمت را ظاهر نمايد و خود را به آن بيارايد، ملائكه مى گويند: دوست خداست ، و بيان نعمت خدا كرده است ، و اگر بر خود ظاهر نكند مى گويند دشمن خداست ، تكذيب نعمت خدا كرده است .

و حضرت امام رضا عليه السلام فرمود: حضرت على بن الحسين عليه السلام دو جامه مى پوشيدند در تابستان كه پانصد درهم قيمت آنها بود.

و به سند معتبر از يوسف بن ابراهيم روايت كرده است كه به خدمت حضرت صادق عليه السلام رفتم ، و جبه خزى پوشيده بودم ، و كلاه خزى بر سر داشتم ، گفتم : فداى تو گردم جبه و كلاه من خز است چه مى فرماييد؟ فرمود: قصور ندارد، گفتم : اگر تراش ابريشم باشد چون است ؟ فرمود: قصور ندارد، و فرمود: چون حضرت امام حسين عليه السلام شهيد شد جبه خزى پوشيده بودند.

آن گاه فرمود: چون حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام عبدالله بن عباس را به نزد خوارج فرستادند كه بر ايشان حجت تمام كند، عبدالله بهترين جامه هاى خود را پوشيد، و به بهترين بوهاى خوش خود را خوشبو كرد، و بر بهترين اسبان سوار شد، و رفت در برابر ايشان ايستاد، خارجيان گفتند: يابن عباس تو بهترين ماها بودى ، حالا رخت جباران را پوشيده اى ، و بر اسب ايشان سوار شده اى ، عبدالله بر ايشان اين آيه را خواند (قل من حرم زينة الله التى اخرج لعباده و الطيبات من الرزق) (35) . بگو اى محمد كى حرام كرده است زينت خدا را كه براى بندگان بيرون آورده و خلق فرموده است ، و چيزهاى پاكيزه و حلال از روزى را. پس حضرت فرمود: بپوش و زينت كن كه خدا جميل و نيكو است ، و جمال و زينت را دوست مى دارد، اما بايد از حلال باشد.

و به سند معتبر روايت كرده است كه سفيان ثورى در مسجد الحرام مى گذشت . حضرت امام جعفر صادق عليه السلام را ديد جامه هاى نفيس با قيمت پوشيده اند، گفت : مى روم و او را بر پوشيدن اين جامه ها سرزنش مى كنم ، پس به نزديك حضرت آمد، و گفت : والله يابن رسول الله پيغمبر مثل آن جامه ها نپوشيد، و على به ابى طالب عليه السلام و هيچ يك از پدرانت چنين لباس ‍ نپوشيدند.

حضرت فرمود: حضرت رسول در زمانى بودند كه در ميان مسلمانان تنگى بود، لهذا بر خود تنگ مى گرفتند، و بعد از آن وسعت به هم رسيد، پس سزاوارترين اهل دنيا به صرف كردن نعمتهاى خدا نيكوكارانند، و اين آيه را خواندند (قل من حرم زينة الله) پس ما سزاوارتريم از ديگران به اين ها.

بعد از آن فرمود: اى ثورى ! اين جامه ها كه مى بينى از براى لذت نفس نپوشيده ام ، از براى مردم پوشيده ام ، و دست سفيان را گرفتند به نزد خود كشيدند، و جامه اى كه بر بالا پوشيده بودند دور كردند و به او نمودند جامه اى را كه ملاصق(36) بدن ايشان بود، جامه بسيار گنده بود، فرمود: اين جامه گنده را از براى خود پوشيده ام ، و آن جامه نفيس را براى زينت نزد مردم . پس دست انداخت و جامه گنده اى كه سفيان بر بالاى جامه ها پوشيده بود دور كردند. جامه ملاصق بدنش بسيار نرم بود، فرمود: اين جامه بالا را تو براى رياى مردم پوشيده اى ، و جامه نفيس را براى لذت در زير پوشيده اى .

و منقول است از حماد بن عثمان كه نزد حضرت صادق عليه السلام بودم ، شخصى به آن حضرت گفت : شما فرموديد على بن ابى طالب جامه هاى درشت مى پوشيد، و پيراهنى به چهار درهم مى خريدند، و مى بينم شما جامه هاى نيكو مى پوشيد، حضرت فرمود: على بن ابى طالب رد زمانى بودند كه آن جامه بد نمى نمود، اگر در چنين زمانى مى پوشيدند به آن جامه مشهور مى شد، پس بهترين لباس هر زمانى لباس اهل آن زمان است ، اما چون حضرت صاحب الامر عجل الله تعالى فرجه ظهور نمايد جامه را به روش ‍ حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام خواهد پوشيد، و به سيرت آن حضرت عمل خواهد كرد.

و كلينى به سند معتبر روايت كرده است كه معلى بن خنيس به حضرت صادق عليه السلام گفت : اگر خلافت با شما باشد به رفاهيت تعيش (37) خواهيم كرد، حضرت فرمود: هيهات هيهات اى معلى ، اگر با ما باشد مدار بر سياست و تدبير در شب يا عبادت در شب و سياحت و حركت در روز به جهاد خواهد بود، و پوشش ما جامه هاى درشت ، و خورش ما طعامهاى غير لذيذ خواهد بود، پس ‍ خلافت ظاهرى را از ما غصب كردند، و گمانشان اين است كه بر ما ستم كرده اند، وليكن ما را به رفاهيت انداخته اند.

اى عزيز! بدان كه احاديث در اين ابواب بسيار است ، و احاديث بسيار نيز در فضل سوارى اسبان نفيس ، و نگاه داشتن غلامان ، و زينت ايشان واقع شده است ، و احاديث نيز در مدح فقر و فقرا، و جامه هاى كهنه پوشيدن ، و بر روى فرشها سهل نشستن وارد شده ، و حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم بر الاغ سوار يم شدند، و جامه هاى زبون مى پوشيدند.

و اگر بصيرتى دارى از اخبارى كه نقل شد، و از معارضات و گفتگوها كه در ميان ائمه عليه السلام و صوفيه آن زمانها شده است ، حق را مى يابى ، و مى دانى كه اصل اين ها را كمال دانستن و مقيد به اين ها بودن خوب نيست ، و همچنين مقيد به زينتها بودن خوب نيست ، بلكه اگر خدا توسعه دهد توسعه بر خود و مؤمنان خوب است ، و اگر فقير باشد، و هر لباسى كه ميسر شود بپوشد، و آن چه حاضر باشد بخورد، و همه را از جانب خداوند خود داند.

و اگر خواهد تكبر را علاج كند، و گاهى براى آن رخت هاى زبون بپوشد خوب است ، اما در صورتى كه آن رخت زبون باعث زيادتى تكبر او نشود. مثلا در زمانى كه اعتبار در شال پوشى باشد، علاج تكبر به ترك شال پوشى است ، و در صدر اسلام كه نخوت و عصبيت باب بود، و اين چيزها را اعتبار نمى كردند، تواضع و فروتنى در شال و كهنه پوشى بود.

**فضيلت پاكيزه بودن و بوى خوش كردن**

به سند معتبر از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام منقول است كه شستن سر دفع كثافت و چرك مى كند، و درد چشم را دور مى گرداند، و شستن جامه غم و حزن را برطرف مى كند، و پاكيزگى است براى نماز.

و فرمود: خود را با آب پاكيزه كنيد از بوهاى بدى كه مردم به آنها متاءذى مى شوند، و در مقام اصلاح پاكيزه كردن بدن خود باشيد، و به احوال خود بپردازيد، به درستى كه خدا دشمن مى دارد از بندگانش آن قاذوره (38) كثيف بد بويى را كه در پهلوى هر كس نشيند از او متاءذى شود.

و حضرت امام رضا عليه السلام فرمود: سزاوار اين است كه آدمى هر روز بوى خوش بكند، و اگر قادر نباشد يك روز بكند و يك روز ترك كند، و اگر قادر نباشد هر جمعه يك بار بكند، و البته ترك نكند.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: خدا را حق لازمى هست بر هر بالغى كه در هر جمعه شارب بگيرد، و به قدرى از بوى خوش ‍ خود را خوشبو كند. و حضرت امام رضا عليه السلام فرمود: بوى خوش از اخلاق پيغمبران است ،

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: بوى خوش باعث قوت دل است .

و فرمود: يك نماز با بوى خوش بهتر است از هفتاد نماز بى بوى خوش .

و فرمود هر چيز كه در بوى خوش صرف مى نمايى اسراف نيست .

و فرمود: حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم در بوى خوش زياده از طعام مال صرف مى كردند.

و احاديث در فضيلت طيب و انواع آن و فضل روغن هاى خوشبو بر خود ماليدن بسيار است ، و در اين رساله به همين اكتفا مى نماييم .

**مدح مطعومات لذيذه و مذمت ترك گوشت نمودن**

كلينى و غير او به سندهاى معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم و ائمه عليه السلام روايت كرده اند كه سيد و بهتر طعام هاى دنيا و آخرت گوشت است .

و به سند معتبر از عبدالاعلى منقول است كه به حضرت صادق عليه السلام گفت : روايت به ما رسيده است از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم كه دشمن مى دارد خانه پر گوشت را، حضرت فرمود: دروغ مى گويد. حضرت مذمت گوشت نفرمود، مذمت خانه اى كرد كه در آن خانه گوشت مردم را به غيبت خورند، و پدرم گوشت را دوست مى داشت ، و بسيار تناول مى فرمود.

و به سند صحيح از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه گوشت خوردن در بدن گوشت مى روياند، و كسى كه چهل روز گوشت را تركند كج خلق مى شود.

در مدح شيرينيها و انواع ميوه ها و اصناف گوشت ها و ساير ماءكولات و مشروبات و نعمتها احاديث بسيار وارد شده است ، اما كم خوردن بسيار ممدوح است ، و اخبار بسيار در مذمت بسيار خوردن كه آدمى سنگين شود و از عبادت بازماند، و آن كه با سير طعام خورد وارد عمر شريف خود را همه صرف تحصيل اين ها نمودن بد است ، اما مقيد به ترك اين ها بودن هم خوب نيست ، و ترك طعامهاى مقوى كردن كه بدن و عقل و قوا ضعيف شود خوب نيست ؛ زيرا بدن آلت و مركب نفس است در جميع احوال و در تحصيل هر كمال ، و بدن كه ضعيف شد معطل مى شود.

**حرمت غنا**

بدان كه در حرمت غنا ميان علماى شيعه خلافى نيست ، و شيخ طوسى و علامه و ابن ادريس رحمة الله همه نقل اجماع كرده اند بر حرمتش ، و هميشه از مذهب شيعه معلوم بوده است حرمت غنا. و در ميان سنيان خلاف است : بعضى از ايشان بلكه اكثر ايشان هم حرام مى دانند، و بعضى از صوفيه ايشان و بعضى از علماى ايشان حلال دانسته اند، و احاديث رد باب حرمت آن بسيار است ، و ظاهر بعضى احاديث آن است كه از گناهان كبيره است .

چنان چه به سند صحيح و سند حسن از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده است در تفسير اين آيه كه حق تعالى مدح مى فرمايد: جمعى را كه حاضر نمى شوند نزد قول زور (يعنى گفتار باطل)، فرمود: مراد غناست .

و به سند حسن از امام محمد باقر عليه السلام منقول است كه غنا از جمله گناهانى است كه خدا بر آنها وعيد آتش فرموده است ، و بعد از آن اين آيه را خواندند (و من الناس من يشترى لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم و يتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهين) (39) ترجمه اش اين است : از مردمان كسى هست كه مى خرد سخن لهو و باطل و غافل كننده از خدا را تا گمراه سازد مردم را از ره خدا به نادانى ، و استهزا مى كند به راه خدا و دين حق ، براى آن گروه مهيا شده است عذابى خوار كننده .

و در احاديث ديگر وارد شده است : گناه كبيره آن است كه خدا وعيد آتش بر آن كرده باشد. پس معلوم مى شود غنا از گناهان كبيره است .

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه حضرت فرمود: غنا داخل است در آن چه فرموده است (و من الناس ‍ من يشترى لهو الحديث ليضل عن سبيل الله) .

و به سند صحيح از حضرت صادق عليه السلام به منقول است كه خانه اى كه در آن غنا مى كنند ايمن نيست از نزول بلاهاى دردناك ، و دعا در آن جا مستجاب نمى شود، و ملك داخل آن خانه نمى گردد.

و على بن ابراهيم به سند صحيح از عاصم بن حميد روايت كرده است كه به حضرت صادق عليه السلام گفتم : مى خواهم سوالى بكنم حيا مانع مى شود، آيا در بهشت غنا خواهد بود؟ فرمود: در بهشت درختى هست كه خدا بادهاى بهشت را امر مى فرمايد مى وزد، و آن درخت را به نغمه اى چند مترنم مى سازد، كه خلايق به خوبى آن نغمه ها هرگز صدايى نشنيده باشند، بعد از آن فرمود: آن عوض ‍ ثواب كسى است كه ترك شنيدن غنا در دنيا از ترس خدا كرده باشد.

**ذكر**

در لغت ياد كردن است ، و ياد كردن خدا انواع دارد:

اول : ياد خداست در هنگام معصيتى كه خواهد مرتكب آن شود خدا را به ياد آورد، و براى خدا ترك آن نمايد.

دوم : ياد خداست در وقت طاعت كه خدا را به ياد آورد، و به سبب آن مشقت طاعت بر او آسان شود و به جا آورد.

سوم : ياد خداست در هنگام رفاهيت و نعمت ، كه وفور نعمت ، او را از ياد خدا غافل نكند، و شكر آن به جا آورد.

چهارم : ياد خداست در هنگام بلا و محنت ، كه در آن حالت به خدا تضرع نمايد، و بر آن بلا صبر كند.

پنجم : ذكر الهى است به دل كه تفكر در صفات كماليه الهى و در آلاء و نعماى او بكند، و تفكر در دين و معانى قرآن و احاديث رسول و اهل بيت عليهم السلام ، و تفكر در امور آخرت و مكارم اخلاق و عيوب نفس ، و ساير امورى كه خدا فرموده است ، اين ها همه ذكر الهى است .

ششم : ذكر به زبان است ، و آن انواع دارد، مثل مذاكره علوم حق و آيات و اخبار و درس گفتن ، و فضايل اهل بيت را بيان كردن ، و قرآن خواندن ، و دعا خواندن ، اما بايد با آدابى باشد كه پسنديده شارع است ، و به عنوان بدعت نباشد، و دل آگاه باشد از آن چه بر زبان جارى مى گردد، و بر اين مضامين احاديث متواتره وارد شده است .

چنان چه به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است : هر كه اطاعت خدا مى كند ياد خدا بسيار كرده است ، هر چند نماز و روزه و تلاوتش كم باشد، و هر كه معصيت خدا مى كند خدا را فراموش كرده است ، هر چند نماز و روزه و تلاوتش بسيار باشد.

و به سندهاى معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه فرمود: دشوارترين اعمال سه چيز است : انصاف دادن براى مردم از نفس خود: كه از براى مردم از نفس خود نپسندى مگر چيزى را كه براى خود از مردم مى پسندى ، و با برادران مؤمن مواسات (40) نمودن در مال ، و برادرانه در ميان خود و ايشان قسمت نمودن ، و ذكر خدا بر همه حال نمودن ، نه سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله و الله اكبر گفتن و بس ، بلكه وقتى چيزى بر تو وارد شود كه خدا نهى فرموده باشد ترك نمايى .

و در حديث ديگر فرمود: در تورات نوشته است : اى فرزند آدم مرا در موقع غضب خود ياد كن تا تو را ياد كنم در هنگام غضب خود.

و حضرت امام موسى عليه السلام فرمود: هيچ چيز شيطان و لشكر او را مجروح و خسته نمى كند مثل زيارت برادران مؤمن از براى خدا، و به درستى كه دو مؤمن كه با يكديگر ملاقات مى كنند، و خدا را ياد مى نمايند، و بعد از آن فضايل ما اهل بيت را ياد مى كنند، گوشتهاى روى شيطان تمام مى ريزد و از بسيارى غمى كه به او مى رسد به فرياد مى آيد.

و به سند معتبر از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام منقول است كه صبر دو صبر است : يكى صبر در هنگام معصيت ، و آن نيكو و جميل است ، و بهتر از آن صبر بر ترك چيزهايى است كه خدا حرام كرده است . و ذكر خدا دو ذكر است : يكى ذكر در هنگام مصيبت ، و بهتر از آن ياد خداست در وقتى كه حرامى رو دهد كه مانع از ياد خدا شود.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: هر قومى كه در مجلسى مجتمع شوند، و خدا را ياد نكنند، و ما را ياد نكنند، آن مجلس در قيامت باعث حسرت ايشان خواهد بود، پس فرمود: ياد ما از جمله ذكر خداست ، و ياد دشمنان ما از جمله ذكر شيطان است .

و در حديث ديگر فرمود: صاعقه نمى رسد به كسى كه ذكر خدا كند، پرسيدند ذاكر كيست ؟ فرمود: كسى كه صد آيه از قرآن بخواند.

يا اءباذر طوبى لاءصحاب الاءلوية يوم القيامة ، يحملونها فيسبقون الناس الى الجنة ، اءلاوهم السابقون الى المساجد بالاءسحار و غير الاءسحار.

يا اءباذر الصلاة عماد الدين ، واللسان اءكبر، و الصدقة تمحوا الخطيئة و اللسان اءكبر.

اى ابوذر خوشا حال صاحبان لواها و علمها در روز قيامت ، كه آن علمها را بر خواهند داشت ، و بر مردمان پيشى خواهند گرفت ، به درستى كه ايشان جماعتى اند كه سبقت مى گيرند در دنيا به رفتن مسجدها در سحرها و غير سحرها.

اى ابوذر نماز ستون دين است ، و زبان بزرگ تر است ، يعنى آن چه از زبان صادر مى شود از عقايد حق و شهادتين و ذكر خدا بزرگ تر از نماز است و اين اشاره است به آن چه حق تعالى فرموده است كه (ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنكر و لذكر الله اكبر) (41) به تفسير بعضى از مفسرين مراد اين است كه نماز نهى و منع مى نمايد از گناهان و بديها، و يا خدا بزرگ تر از نماز است ، و تصدق كردن محو مى نمايد گناهان را و زبان بزرگ تر

است ، يعنى آن چه به زبان صادر مى شود از امر به خيرات و مبرات (42) و بيان علوم و حقايق بزرگ تر است از تصدق و فوايدش ‍ بيش تر است .

بدان كه مساجد را حق تعالى خانه خوانده است ، و چون خداوند عالميان را مكان نمى باشد. جاهايى را محل قرب رحمت و خانه خود مقرر فرموده است ، چنان چه اگر كسى از مخلوقاتى توقع احسانى دارد به خانه او مى رود. پس در مساجد رحمت و فيض ‍ سبحانى زياده از جاهاى ديگر مى باشد، و در نمازهاى واجب چون از ريا دورتر است مبالغه در واقع ساختن آنها در مساجد بيش تر است ، چنان چه در زكات واجب به علانيه (43) دادن آن بهتر است ، زيرا كه حق واجب و دين لازم را ادا نمودن ريا نمى باشد، چنان چه از بعضى احاديث ظاهر مى شود كه نماز نافله را در خانه كردن بهتر است .

و از اين حديث و بعضى احاديث ديگر ظاهر مى شود كه نافله شب . بلكه جميع نوافل را در مسجد كردن بهتر باشد، و ممكن است خصوص نماز شب را در مسجد كردن بهتر باشد، چون بسيار كسى مطلع بر آن نمى شود، و براى آن كسى كه از ريا ايمن باشد تمام نوافل را در مسجد كردن بهتر است ، و اگر از ريا ايمن نباشد در خانه كردن بهتر است . و به سند معتبر منقول است كه حضرت صادق عليه السلام فرمود: بر شما باد به آمدن در مسجدها، به درستى كه آنها خانه هاى حق تعالى است در زمين ، و كسى كه با طهارت به مسجد در آيد، خدا او را از گناهان پاك گرداند، و او را از زيارت كنندگان خود بنويسد، پس بسيار در مساجد نماز و دعا كنيد، كه هر بقعه در قيامت براى نماز گزارنده شهادت مى دهد.

**تصدق كردن**

بدان كه احاديث بسيار در فضيلت تصدق كردن و انواع آن وارد شده است . در اين كتاب به چند حديث اكتفا مى نماييم .

حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود: نيكى به پدر و مادر و خويشان . و تصدق نمودن بر فقيران ، فقر را بر طرف مى كند. و عمر را زياد مى گرداند، و هفتاد نوع از مرگ بد را دفع مى كند.

و در حديث ديگر فرمود: اگر يك حج بكنم دوست تر مى دارم از اين كه هفتاد بنده آزاد كنم ، و اگر اهل يك خانه از مسلمانان را گرسنه ايشان را سير كنم ، و عريان ايشان را بپوشانم ، و روى ايشان را از سؤ ال خلق نگاه دارم و دوست تر مى دارم از اين كه هفتاد حج بكنم .

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: دوا كنيد بيماران خود را به تصدق ، و دفع نماييد بلاها را از خود به دعا، و روزى را به جانب خود فرود آوريد به تصدق ، و به درستى كه تصدق از كام هفتصد شيطان بيرون مى آيد، كه هر يك مانع آن مى شوند، و هيچ چيز بر شيطان گرانتر نيست از تصدق كردن بر مؤمن ، و اول به دست خدا مى رسد، يعنى قبول مى فرمايد، پيش از آن كه به دست سائل در آيد.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: مستحب است كه بيمار به دست خود به سائل چيزى بدهد، و از او دعا طلب نمايد.

و حضرت رسول (ص) فرمود: بامداد تصدق نماييد كه بلا را رفع مى كند.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه يهودى اى بر حضرت رسول (ص) گذشت ، و گفت : السلام عليك ، يعنى مرگ بر تو، حضرت در جواب فرمود: بر تو باد، صحابه گفتند كه بر تو سلام به مرگ كرد، و مرگ از براى تو طلبيد، فرمود: من نيز همان را بر او رد كردم ، و امروز مارى پشت سرش را خواهد گزيد و خواهد مرد، و آن يهودى هيزم كش بود. پس رفت به صحرا و پشته هيزم را جمع كرد، و بر پشت بست و برگشت ، چون بيامد حضرت فرمود: اين پشته هيزم را بر زمين گذار، چون بگذاشت مارى در آن ميان ظاهر شد، چوبى را به دندان داشت ، حضرت پرسيد: اين يهودى امروز چه كار كردى ؟ گفت : دو گرده نان داشتم ، يكى را به سائل دادم و يكى را خودم خوردم ، حضرت فرمود: به همان تصدق خدا بلا را از او دفع كرد، كه چوب دهان آن مار را گرفت ، پس فرمود: صدقه دفع مى نمايد مرگهاى بد را از آدمى .

و به سندهاى معتبر روايت كرده اند كه حضرت على بن الحسين عليه السلام انبان نان بر دوش مى گرفتند در شب ، و به خانه هاى فقرا مى رسانيدند، و در هنگام عطا فرمودن رو را مى پوشانيدند كه آن حضرت را نشناسند.

و در بعضى روايات است كه صد خانه در مدينه بود كه در هر خانه جماعتى بسيار مى بودند كه معاش ايشان به تصدق شبهاى حضرت على بن الحسين عليه السلام مى گذشت و نمى دانستند؛ چون حضرت به دار بقا رحلت فرمود، مقررى آنها قطع شد، دانستند آن حضرت مى آورده ، و بسيار بود كه بر در خانه ها مى ايستادند و انتظار مى بردند، و چون حضرت پيدا مى شد شادى مى كردند كه صاحب انبان آمد.

و در كتب سنى و شيعه روايت كرده اند كه چون آن حضرت را غسل مى دادند، بر كتف مبارك آن حضرت پينه ها بود. ماند پينه كه بر زانوى شتر مى باشد، از بسيارى بارهاى گران كه بر دوش خود به خانه فقرا مى بردند و از براى فقرا همسايگان در شبها آب مى كشيدند.

و منقول است كه آن حضرت روزى كه روز مى داشتند، مى فرمودند گوسفندى را مى كشتند، و پاره مى كردند و مى پختند، پس چون شام مى شد صورت را بر آن ديگ مى داشتند، و از بوى آن مرق (44) قوت مى يافتند، پس مى فرمودند: كاسه ها بياوريد و آن را بر فقرا و همسايگان قسمت مى نمودند، و خود بر نان و خرما افطار مى فرمودند.

(( يا اءباذر الدرجة فى الجنة فوق الدرجة كنمابين السماء و الارض ، و ان العبد ليرفع بصره ، فيلمع له نور يكاد يخطف بصره ، فيفرق لذلك فيقول : ما هذا؟ فيقال : هذا نور اءخيك ، فيقول اءخى فلان كنا نعمل جميعا فى الدنيا و قد فضل على هكذا؟ فيقال له : انه كان اءفضل منك عملا، ثم يجعل قلبه الرضا حتى يرضى . ))

اى ابوذر بلندى درجه بهشت از درجه ديگر مانند بلندى آسمان است بر زمين ، و به درستى كه بنده نظر به جانب بالا مى كند، نورى از براى او لامع مى گردد، كه از بسيارى روشنى نزديك است كه ديده او را بربايد و كور كند، پس ترسان مى شود و مى گويد: اين چيست ؟

مى گويند: اين نور فلان برادر مؤمن توست ، مى گويد: اين چيست ؟ مى گويند: ما و او در دنيا با يكديگر عبادت و طاعت مى كرديم چرا در اين جا اين قدر بر من زيادتى دارد؟ مى گويند: او از تو عملش بهتر بود، پس در دل او خوشنودى مى گذراند كه به مرتبه خود راضى باشد.

(( يا اباذر الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر، و ما اءصبح فيهامؤمن الا حزينا، فكيف لايحزن المؤمن و قد اءوعده الله جل ثناؤ ه وارد جهنم ، و لم يعده اءنه صادر عنها، و ليلقين اءمراضا و مصيبات و اءمورا تغيظه ، و ليظلمن فلا ينتصر يبتغى ثوابا من الله تعالى مما يزال فيها حزينا حتى يفارقها، فاذا فارقها قضى الى الراحة و الكرامة . يا اءباذر ما عبدالله عزوجل على مثل طول الحزن . )) .

اى ابوذر دنيا زندان مؤمن است ، و بهشت كافران است ، و هيچ مؤمنى صبح نمى كند در دنيا مگر محزون و مغموم ، و چگونه محزون نباشد و حال آن كه خدا او را وعيد فرموده است كه وارد جهنم خواهد شد، و وعده نفرموده است كه از آن بيرون خواهد آمد، و نجات نخواهد يافت . و در دنيا ملاقات مى نمايد و به او مى رسد مرضها و دردها و مصيبتها و امرى چند كه او را به خشم مى آورد، و ظلم بر او مى كنند، و كسى نصرت و يارى او نمى كند، و در آن مظلوم بودن اميد ثواب از خدا دارد، پس مؤمن به اين جهت ها در دنيا حزين است تا از دنيا مفارقت نمايد، پس چون از دنيا بيرون رفت مى رسد به راحت و كرامت و نعمت .

اين ابوذر هيچ عبادتى از عبادتهاى خدا ثواب ندارد مثل درازى و بسيارى اندوه .

بدان كه حق سبحانه و تعالى دنيا را براى راحت مؤمن خلق نكرده است ، و در خور مراتب ايمان بلاها و احزان به ايشان مى رسد، و براى دانستن حقيقت اين مقال نظر در احوال انبيا و اوصيا و محنتهاى اهل بيت رسول خدا (ص) كافى است ، و به حسب تجربه معلوم است كه هيچ چيز نفس آدمى را اصلاح نمى كند، و همواره ملايم نمى گرداند، مانند بلاها و مصائب ، و موجب زهد در دنيا و توجه به جانب اقدس ايزدى مى گردد.

چنان چه از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه حضرت رسول فرمود: بر بلاهاى عظيم اجر عظيم كرامت مى فرمايند، و چون خدا بنده اى را دوست دارد او را به بلاهاى عظيم مبتلا مى گرداند، پس اگر راضى باشد او را نزد خدا رضا و خوشنودى خواهد بود، و اگر به سخط (45) آيد براى او سخط الهى خواهد بود.

و عبدالله بن بكير از حضرت صادق عليه السلام پرسيد: آيا مؤمن مبتلا مى شود به خوره و پيسى و مثل اين مرضها؟ فرمود: مقرر نكرده اند بلا را مگر از براى مؤمن .

و در حديث ديگر فرمود: مؤمن از چهار خصلت خالى نمى باشد:

همسايه اى كه او را آزار كند، شيطانى كه در مقام گمراه كردن او باشد،

و منافاتى كه پيروى او نمايد، و مؤمنى كه حسد بر او برد، و اين آخرى از همه بر او دشوارتر است ، زيرا كه افترا بر او مى بندد و مردم قبول مى كنند.

و به سند معتبر از حضرت رسول (ص) منقول است كه حق تعالى مى فرمايد: اگر نه اين بود كه عورت خود را به آن بپوشاند،و بنده اى كه ايمانش كامل شد او را مبتلا مى كنم به ضعف قوت و كمى روزى . پس اگر دلتنگ شد به او بر مى گردانم : و اگر صبر نمود به او مباهات مى نمايم با ملائكه خود.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: در كتاب حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نوشته است كه مبتلاترين مردم به بلاها پيغمبرانند، و بعد از ايشان اوصياى ايشان ، و هر كس كه بعد از ايشان بهتر باشد مبتلاتر است ، و مبتلا مى شود مؤمن به قدر اعمال نيكوى خود، پس ‍ هر كه ايمانش درست و عملش صحيح است بلايش شديد و صعب است ؛ زيرا حق تعالى دنيا را ثواب مؤمن قرار نداده است و عقوبت كافر را در دنيا مقرر نفرموده است ، و هر كه دينش سست و عملش ضعيف است بلايش كم است ، و بلا نزديك تراست به مؤمن پرهيزگار از باران به زمين هاى پست .

و حضرت عليه السلام فرمود: اگر مؤمن در قله كوهى باشد، البته حق تعالى كسى را به سوى او بر مى انگيزاند كه او را آزار كند تا ثواب حاصل كند. منقول است كه حضرت امام حسن عليه السلام با جمعى از خويشان و اصحاب با جامه هاى فاخر بر اسبان سوار شده به راهى مى رفتند، در عرض راه پير يهودى خاركشى برخورد و گفت : اى فرزند رسول ! جد شما گفته است : دنيا زندان مؤمن و بهشت كافر است ، پس چرا تو به آن عزت سوارى و من به اين محنت گرفتارم ؟ حضرت فرمود: اگر جاى مرا در آخرت مشاهده كنى مى دانى اين حال براى من زندان است ، و اگر جاى خود را ببينى مى دانى كه اين حال كه دارى بهشت توست .

و اما آن چه جناب نبوى (ص) فرموده اند: كه وعيد نموده اند مؤمن را كه وارد جهنم خواهد شد، اشاره است به قول حق تعالى كه مى فرمايد (( و ان منكم الا واردها كان على ربك حتما مقضيا ثم ننجى الذين اتقوا و نذر الظالمين فيها جثيا )) (46)ترجمه اش ‍ به قول اكثر مفسران آن است كه نيست از شما آدميان مگر وارد جهنم مى شويد، و اين ورود مردمان بر جهنم بر پروردگار تو جزم و لازم است ، و حكم الهى جارى شده است بر آن ، يعنى وعده اى است كه البته واقع خواهد شد، پس نجات مى دهيم پرهيزگاران را، و مى گذاريم ستم كاران را در آتش ، در حالتى كه به زانو در آمدگان باشند از شدت و هول جهنم .

و بدان كه خلاف است كه ورود در اين جا به معنى دخول است يا آن كه نزد جهنم حاضر شوند، يا بر روى آن گذرند.بعضى را اعتقاد اين است كه ورود به معنى دخول است و همه ، از مؤمن و كافر، داخل جهنم خواهند شد، وليكن بر مؤمنان سرد و سلامت خواهد گرديد، و ضرر نخواهد رسانيد.

چنان چه مفسران از جابر بن عبدالله روايت كرده اند حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: ورود به معنى دخول است ، و هيچ نيكوكار و بدكردار نماند مگر آن كه در دوزخ در آيد، وليكن دوزخ بر مؤمنان سرد و سلامت باشد، چنان چه بر ابراهيم عليه السلام بود، و بعد از آن مؤمنان را بيرون آورند، و كافران را در آن بگذارند.

و بعضى گفته اند: مراد از ورود آن است كه بر كنار جهنم حاضر شوند، و اين مضمون به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است ، و حضرت فرمود: نمى شنوى از عرب كه مى گويد: وارد آبى بنى فلان شديم ، يعنى بركنار آن رسيديم ، نه كه داخل آن شديم .

و بعضى گفته اند: مراد از ورود گذشتن بر صراط است كه روى جهنم است ، و آن چه پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم فرموده اند كه وعده بيرون رفتن آن را نكرده است ، بنابراين است كه در اين آيه متقيان را وعده نجات فرموده است ، و هر مؤمنى جزم نمى تواند كرد كه از جمله متقيان است ، و اكثر مفسران متقى را تفسير كرده اند به متقى از شرك و كفر، و الله يعلم .

(( يا اءباذر اوتى من العلم ما لايبكيه ، لحقيق اءن يكون اوتى علم ما لايعمل به و مالا ينفه ؛ لاءن الله عزوجل نعت العلماء، فقال : ان الذين اوتوا العلم من قلبه اذا يتلى عليهم يخرون للاءذقان سجدا و يقولون ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا و يخرون للاذقان يبكونه و يزيدهم خشوعا. يا اءباذر من استطاع اءن يبكى فليبك ، و من لم يستطع فليشعر قلبه الخزن وليتباك ، ان القلب القاسى بعيد من الله ولكن لايشعرون ))

اى ابوذر هر كه را علمى بدهند كه باعث خوف و گريه او نشود، او علمى يافته باشد كه از آن منتفع نشود؛ زيرا كه خداى عزوجل وصف نموده است علما را به اين كه فرموده است : آنان كه علم به ايشان داده بودند، و متصف به علم گرديده بودند پيش از نزول قرآن ، يعنى ايمان داشتند به كتاب هاى پيغمبران سابق و عالم بودند به آن ها، مانند نجاشى و اصحاب او و غيره ايشان مثل سلمان و ابوذر، چون خوانده مى شود قرآن برايشان مى افتند به زنخهاى خود به سجده براى تعظيم امر الهى ، يا به جهت شكر بر انجاز وعده الهى كه در كتب خود خوانده بودند، از ارسال محمد صلى الله عليه و آله و سلم و انزال قرآن . و سجده بر زنخ يا سجده ايشان بوده پيش از نزول قرآن ، يا مراد سجده بر روست ، و به اين عنوان تعبير نمودن براى اين است كه ابتداى زنخ از ساير اعضاى رو به زمين نزديك تر مى گردد، و مى گويند: منزه است پروردگار ما از آن چه مشركان به او نسبت مى دهند، يا از خلف وعده اى كه در كتب سابقه كرده است ، يقينا وعده پروردگار ما واقع است و تخلف نمى دارد، و مى افتند به ذقن هاى خود در سجده و مى گويند در حالت سجود، و زياد مى كند شنيدن قرآن خشوع و فروتنى و تضرع ايشان را.

اى ابوذر كسى كه قادر بر گريه باشد از خوف الهى بگريد، و كسى كه قادر نباشد حزن و اندوه را شعار دل خود گرداند، و خود را به جهد به گريه بدارد، زيرا دل سخت و با قساوت دور است از خدا، وليكن سنگ دلان نمى دانند.

بدان كه از جمله صفات حميده و خصال پسنديده رقت قلب و تضرع و گريه است ، و آن به كثرت ياد مرگ و عذابهاى اليه و اهوال (47) قيامت و احتراز نمودن از امورى كه موجب قساوت قلب است حاصل مى شود، و عمده اسباب قساوت قلب ارتكاب گناهان ، و معاشرت و مصاحبت اهل دنيا و بدان است . و اقرب راههاى قرب به سوى خداوند عالميان راه تضرع و استغاثه و مناجات است ، و گريه موجب حصول حاجات و خلاصى از عقوبات است .

چنان چه به سند معتبر از حضرت امام على نقى عليه السلام منقول است كه حضرت موسى عليه السلام در هنگام مناجات از حق تعالى سؤ ال كرد: الهى چيست جزاى كسى كه چشمان او از ترس تو گريان شود؟ وحى رسيد: اى موسى روى او را از گرمى آتش ‍ نگاه مى دارم ، و از خوف فزع روز قيامت او را ايمن مى گردانم .

و به سند معتبر منقول است كه حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: هر كه چشمان او پراشك شود از خوف الهى ، خدا به ازاى هر قطره اى كه از ديده او مى ريزد قصرى در بهشت به او كرامت فرمايد كه مزين باشد به مرواريد و جواهر، و در آن قصر از نعمتهاى الهى باشد آن چه چشم نديده و گوش نشنيده ، و بر خاطر كسى خطور نكرده باشد.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: بسيار است كه ميان آدمى و بهشت زياده از ما بين تحت الثرى تا عرش دورى هست از بسيارى گناهان ، پس گريه مى كند از ترس الهى ، و از روى پشيمانى از گناهان ، تا آن كه نزديك تر مى شود به بهشت از پلك چشم به چشم .

و در حديث ديگر فرمود: چه بسيار كسى كه به لهو و لعب خنده او در دنيا بسيار است ، و روز قيامت گريه او بسيار باشد، و چه بسيار كسى كه در دنيا بر بسيارى گناهان خود گريد و ترسان باشد، و روز قيامت در بهشت شادى و خنده او بسيار باشد.

و در حديث ديگر فرمود: هيچ چيز نيست مگر آن كه آن را كيلى و وزنى هست ، مگر قطره اشك كه قطره اى از آن درياهاى آتش را فرو مى نشاند، و چون چشم كسى پر از آب شود بر روى او هرگز غبار مذلت و خوارى ننشيند، و چون بر روى جارى گردد، خدا آن رو را بر آتش جهنم حرام كند، و اگر بنده اى در ميان امتى گريه كند، خدا آن امت را بر بركت آن گرينده رحم نمايد.

حضرت باقر عليه السلام فرمود: هيچ قطره اى محبوب تر نيست نزد حق تعالى از قطره اشكى كه در تاريكى شب از ترس عذاب الهى بيرون آيد، و غرض از آن غير خدا نباشد..

و به اسانيد معتبره از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه همه چشمها گريان است در روز قيامت ، مگر سه چشم : ديده اى كه پوشيده شده باشد از آن چه خدا حرام كرده است ، و ديده اى كه بيدارى كشيده باشد در طاعت الهى ، و ديده اى كه گريسته باشد در دل شب از ترس حق تعالى .

و حضرت على بن الحسين عليه السلام فرمود: هيچ قطره اى نزد خدا محبوب تر نيست از دو قطره : قطره خونى كه در راه خدا ريخته شود، و قطره اشكى كه در تاريكى شب براى خدا جارى گردد.

(( يا اءباذر يقول الله تبارك و تعالى : لا اءجمع على عبد خوفين ، و لا اءجمع له اءمنين ، فاذا اءمننى فى الدنيا اءخفته يوم القيامة ، و اذا خافنى فى الدنيا آمنته يوم القيامة .يا اءباذر لو اءن رجلا كان له كعمل سبعين نبيا حتقره ، و خشى اءن لا ينجو من شر يوم القيامة .

يا اءباذر ان العبد ليعرض عليه ذنوبه يوم القيامة ، فيقول : اما اءنى كنت مشفقا، فيغفرله .

يا اءباذر ان الرجل ليعمل الحسنة ، فيتكل عليها و يعمل المحقرات حتى ياءتى الله و هو عليه غضبان ، و ان الرجل ليعمل السيئة ، فيفزع منها، فياءتى الله عزوجل آمنا يوم القيامة .

يا اءباذر ان العبد ليذنب ، فيدخل به الجنة ، فقلت : و كيف ذلك ، باءبى اءنت و امى يا رسول الله ؟ قال : يكون ذلك الذنب نصب عينيه تائبا منه فارا الى الله عزوجل حتى يدخل الجنة .

يا اءباذر الكيس من اءدب نفسه و عمل لما بعد الموت ، و العاجز من اتبع نفسه و هواها، و تمنى على الله عزوجل الاءمانى .))

اى ابوذر خداوند عالميان مى فرمايد كه من جمع نمى كنم بر بنده خود دو خوف را، و جمع نمى كنم براى او دو ايمنى را، پس اگر در دنيا از من ايمن است و خايف نيست ، در روز قيامت او را مى ترسانم ، و اگر از من ترسان است در دنيا او را در روز قيامت ايمن مى گردانم .

اى ابوذر اگر كسى مثل عمل هفتاد پيغمبر داشته باشد، مى بايد آن را حقير شمارد، و ترسان باشد از اين كه مبادا نجات نيابد از شر روز قيامت .

اين ابوذر به درستى كه بنده اى را عرض مى كنند بر او گناهانش را در روز قيامت ، پس او مى گويد، كه پيوسته ترسان بودم از اين گناهان ، پس به سبب اين خدا او را مى آمرزد.

اى ابوذر به درستى كه بنده اى حسنه اى مى كند، و اعتماد بر آن مى كند، و گناهان مى كند و حقير و سهل مى شمارد، تا آن كه چون قيامت به نزد خدا مى آيد بر او خشمناك است ، و به درستى كه شخصى گناهى مى كند، و از آن مى ترسد و در حذر است ، پس در قيامت ايمن نزد خدا مى آيد و باك ندارد.

اين ابوذر به درستى كه گاه بنده اى گناهى مى كند، و به سبب آن داخل بهشت مى شود، ابوذر گفت : چگونه چنين مى شود پدر و مادرم فداى تو باد يا رسول الله ؟ فرمود: گناه پيوسته در برابر چشمان اوست ، و از آن توبه مى كند، و از عذاب آن به خدا مى گريزد و پناه مى برد، تا به سبب آن داخل بهشت مى شود.

اى ابوذر زيرك آن كسى است كه نفس خود را به تعب دارد، و كار كند از براى اهوال بعد از مرگ ، و عاجز آن كسى است كه متابعت نفس و خواهشهاى آن كند و بر خدا آرزوها كند، و با متابعت هوا آرزوهاى بهشت و مراتب عاليه داشته باشد.

از اين كلمات قدسيه كه از شجره طيبه رسالت صادر گرديده چند ثمر عارفان را حاصل مى شود.

**خوف و رجا**

بدان كه مؤمن را از اتصاف به اين دو خصلت چاره اى نيست ، و مى بايد كه در دل مؤمن خوف و رجا هر دو بر وجه كمال بوده باشد، و هر يك مساوى ديگرى باشد، و نااميد بودن از رحمت الهى و ايمن بودن از عذاب اليه از جمله گناهان كبيره است ، و بايد فرق كرد ميان رجا و مغرور شدن و خوف و ماءيوس بودن .

بدان كه رجا عبارت است از اميد داشتن به رحمت الهى ، و طالب آن بودن ، و آثار صدق رجا در اعمال ظاهر مى شود، پس كسى كه دعواى رجا كند، و ترك اعمال خير نمايد، او كاذب است در آن دعوا، بلكه اين غره است ، و از بدترين صفات ذميمه است ، مثل آن كه زارعى شخم نكند و تخم نپاشد، و گويد: من اميد دارم كه اين زراعت را ضرور است به عمل آورد و تخم بپاشد و آب بدهد، و هر روز بر سر زراعت خود برود و گويد: اميد دارم كه حق تعالى كرامت فرمايد، اميد او به جاست ، و در دعواى خود صادق است .

و همچنين در زراعتهاى معنوى ، كسى كه اعمال صالحه را با شرايط به جا آورد، و بر عمل خود اعتماد نكند، و به فضل الهى اميدوار باشد، او صاحب رجاست . و همچنين در خوف اگر خوف او باعث ياءس از خدا شود، و ترك عمل كند، اين نااميد از رحمت الهى است ، و در مرتبه شرك است . و اگر خوف او را باعث شود كه ترك محرمات كند، و در عبادات اهتمام نمايد، اين خوف صادق است ؛ زيرا هر كه از چيزى خائف و ترسان است ، البته از آن گريزان است .

و آن شق اول به مثل از بابت آن است كه شخصى نزد شيرى ايستاده باشد، و دست در دهان آن كند، و بگويد: من از تو مى ترسم . پس كسى كه راست گويد كه از عذاب الهى مى ترسد چرا مرتكب امرى چند مى شود كه موجب عذاب است .

و كسى توهم نكند كه نهايت خوف با نهايت رجا منافات دارد؛ زيرا كه محل خوف و رجا يك چيز نيست كه به زيادتى هر يك ديگر كم شود، بلكه محل رجا جناب ايزدى است ، و او محض فضل و رحمت است ، و از او هيچ گونه خوف نمى باشد، و محل خوف نفس آدمى و شهوات و خواهشها و گناهان و بديهاى اوست ، پس آدمى از خود مى ترسد، و از خداوند خود اميد مى دارد. و چندان كه در بديها و عيوب خود تفكر مى نمايد خوفش زياده مى شود، و چندان كه در فضل الهى و نعمتهاى او تفكر مى كند اميدش زياده مى گردد. و چنان چه حضرت سيدالساجدين عليه السلام در دعاها در بسيار جايى اشاره به اين معنى فرموده اند كه اى مولاى من هرگاه گناهان خود را مى بينم ترسان مى شوم ، و چون در عفو تو مى نگرم اميدوار مى شوم . و بر اين مضامين احاديث و آيات بسيار وارد شده است .

چنان چه به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه لقمان فرزند خود را وصيت فرمود: اى فرزند از خدا چنان بترس ‍ كه اگر ثواب جن و انس داشته باشى تو را عذاب خواهد كرد، و از او چنان اميد بدار كه اگر با گناه جن و انس به درگاه او روى آورى تو را رحم خواهد كرد، بعد از آن حضرت فرمود پدرم مى گفت : هيچ مؤمنى نيست مگر آن كه در دل او دو نور هست : يكى نور خوف و ديگر نور رجاء، كه هر يك را با ديگرى بسنجد بر آن زيادتى نمى كند.

و به سند معتبر از اسحاق بن عمار منقول است كه حضرت صادق عليه السلام فرمود: اى اسحاق چنان از خدا بترس كه گويا او را مى بينى ، و اگر تو او را نمى بينى او تو را مى بيند، و اگر گمان مى كنى كه او تو را نمى بيند كافر مى شوى ، و اگر مى دانى در همه حال تو را مى بيند و احوال تو را مى داند و در حضور او معصيت مى كنى ، پس او را از جميع نظر كنندگان سهل تر شمرده اى .

و در حديث ديگر فرمود: هر كه از خدا ترسد، خدا همه چيز را از او مى ترساند، و هر كه از خدا نترسد، خدا او را از همه چيز مى ترساند.

و در حديث ديگر فرمود: هر كه خدا را شناخت از او خائف مى باشد، و هر كه از خدا مى ترسد نفس او به دنيا رغبت نمى كند.

و شخصى به خدمت حضرت صادق عليه السلام عرض نمود كه جمعى از شيعيان شما هستند گناهان مى كنند، و مى گويند: ما اميد به رحمت خدا داريم ، حضرت فرمود: دروغ مى گويند ايشان شيعه ما نيستند، به آرزوهاى نفس خود مايل شده اند، و گمان مى كنند اميد دارند. هركه اميد چيزى مى دارد از براى تحصيل آن كار مى كند، و هر كه از چيزى مى ترسد از آن مى گريزند.

و در حديث ديگر فرمود: مؤمن در ميان دو خوف مى باشد: ترس از گناهان گذشته كه نمى داند خدا آنها را آمرزيده است يا نه ، و ترس ‍ از آينده عمرش كه نمى داند چه گناهان و مهالك كسب خواهد كرد، پس او هيچ روزى صبح نمى كند مگر خائف و ترسان ، و او را به اصلاح نمى آورد مگر خوف حق تعالى .

و در حديث ديگر فرمود: مؤمن به ايمان فائز نمى گردد تا ترسان و اميدوار نمى باشد، تا كار نكند براى آن چه از آن مى ترسد و اميد مى دارد.

**مدح مخالفت نفس**

بدان كه نفس اماره انسان ضررش زياده از شيطان است ، چنان چه حق تعالى مى فرمايد حضرت يوسف فرمود: به درستى كه نفس ‍ امر كننده است به بدى مگر آن كه را خدا رحم فرمايد. و در جاى ديگر مى فرمايد: هر كه از خداوند عالميان و ايستادن در محاسبه نزد او بترسد و نهر كند نفس را از خواهشهاى او بهشت ماءواى اوست . و در جايى ديگر مى فرمايد: در قيامت شيطان به گمراهان خواهد گفت : مرا بر شما سلطنتى نبود به غير اين كه شما را خواندم و اجابت من كرديد، پس مرا ملامت مكنيد، نفس هاى خود را ملامت كنيد.

بدان كه مجاهده با نفس و شيطان افضل است از جهاد كردن با دشمنان ظاهر، و دشوارتر است از آن . و يك ثمره از ثمرات مجاهده با نفس جهاد با كفار است ، و مجاهده نفس آن است كه به عقل مستقيم با نفس و خواهشهاى او كه مخالف شرع باشد معارضه نمايد، و به استعانت الهى و تذكر آيات و احاديث و مواعظ او را منقاد (48) حق گرداند، و تابع شرع سازد، مانند اسب چموشى كه آن را به تدبير و تعليم رهوار نمايند، و تحمل بارهاى گران بر آن آسان شود.

چنان چه به سند معتبر از حضرت امام موسى كاظم عليه السلام منقول است كه حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم لشكرى به جهاد فرستادند. چون برگشتند فرمودند: مرحبا به جماعتى كه جهاد كوچك را به جا آوردند، و جهاد بزرگ تر بر ايشان باقى مانده است ، پرسيدند: جهاد بزرگ تر كدام است ؟

فرمود: جهاد با نفس ، پس فرمود: بهترين جهاد، جهاد با نفسى است كه در ميان دو پهلوى آدمى است .

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است : حذر نماييد از هواها و خواهشهاى نفس خود، چنان چه حذر مى كنيد از دشمنان خود، و هيچ چيز دشمن تر نيست از براى مردان از متابعت هواهاى خودشان و درو كرده هاى زبانشان .

(( يا اءباذر اءول شى ء يرفع من هذه الامة الاءمانة والخشوع حتى لا يكاد يرى خاشعا ))

اى ابوذر اول چيزى كه از اين امت برداشته مى شود امانت و خشوع است ، تا آن كه از هيچ يك از ايشان خشوع و شكستگى و تضرع نمى تواند ديد.

بدان كه امانت عبارت از عفت ورزيدن در اموال و عرض مردم است ، و خيانت ضد آن است ، و امانت اشرف صفات كمال است ، و خيانت موجب نقص و وبال است .

چنان چه به سند معتبر از امام جعفر صادق عليه السلام منقول است كه حق تعالى هيچ پيغمبرى نفرستاده مگر آن كه مردم را امر فرموده به راستى در سخن ، و ادا كردن امانت به نيكوكار و بدكار.

و به اسانيد معتره از آن حضرت منقول است كه نظر نكنيد به طول دادن ركوع و سجود مردم ، اين چيزى است كه عادت به آن كرده اند، و اگر ترك كنند وحشت به هم مى رسانند، وليكن نظر كنيد به راستگويى و ادا كردن امانت مردم به اهلش .

و حضرت امام زين العابدين عليه السلام فرمود: بر شما باد به ادا كردن امانت مردم ، به درستى كه اگر كشنده پدرم مرا امين كند بر شمشيرى كه پدرم را به آن كشته باشد، و آن شمشير را به من بسپارد، البته به او رد مى نمايم .

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: هركه را امين كنند بر امانتى و او به صاحبش رد نمايد، هزار عقده از عقده هاى آتش از گردن خود گشوده است ، پس مبادرت نماييد به اداى امانت ، زيرا امانتى كه به كسى مى سپارند ابليس صد شيطان را بر او مى گمارد كه او گمراه كنند، و وسوسه نمايند تا او را هلاك كنند، مگر كسى كه خدا او را نگاه دارد.

و در حديث ديگر فرمود: هر كه حق مؤمنى را حبس نمايد، خدا در قيامت پانصد سال او را بر پا ايستاده بدارد، تا آن كه نهرها از عرق او جارى شود، و منادى از جانب خدا ندا كند اين ظالمى است كه حق خدا را حبس كرده است ، پس چهل روز او را سرزنش كنند، و او را به جهنم برند.

و از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است : هر كه ظلم كند بر مزدورى و مزدش را ندهد، خدا ثواب او را حبط (49) نمايد، و بوى بهشت را بر او حرام كند، با اين كه بويش از پانصد سال راه شنيده مى شود، و كسى كه از همسايه اش يك شبر (50) از زمين را خيانت كند و داخل خانه خود كند، خدا آن زمين را تا هفتم طبقه زمين طوقى كند به گردن او در قيامت ، و به آن هيئت به مقام حساب آيد.

و فرمود: هر كه خيانت كند امانتى را در دار دنيا و به صاحبش ندهد تا مرگ او را دريابد، بر غير ملت (51) من مرده است ، و چون خدا را ملاقات نمايد بر او خشمناك باشد.

و فرمود: هر كه خيانتى را بخورد و داند كه اين مال خيانت است گناه او مثل گناه كسى است كه آن خيانت را كرده است .

و فرمود: هر كه حق مسلمانى را حبس كند و به صاحبش ندهد، خدا بركت و روزى او را بر او حرام گرداند.

و به سند صحيح از امام جعفر صادق عليه السلام منقول است : هر كه چيزى از مال برادر مؤمنش را به ظلم متصرف شود و به او پس ‍ ندهد، پاره اى از آتش قيامت براى خود كسب كرده است .

و به سند صحيح از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است ، حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: هر كه مال مؤمنى را به غضب متصرف شود، پيوسته حق تعالى از وى روى رحمت خودش را بگرداند، و اعمال او را دشمن دارد، و بر كارهاى خيرش ثواب ندهد تا توبه كند. و مالى كه گرفته است به صاحبش رد نمايد.

و حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود: هر كه ظلم كند بر كسى البته خدا او را بگيرد يا در جانش يا در مالش ، و ظلمى كه در ميان بنده و خدا باشد و حق مردم نباشد، چون توبه كند، خدا او را مى آمرزد.

و در حديث ديگر فرمود: ظلم بر سه قسم است : ظلمى كه خدا مى آمرزد، و ظلمى كه خدا نمى آمرزد، و ظلمى كه خدا نمى گذرد، اما ظلمى كه نمى آمرزد آن شريك از براى او قرار دادن است ، و اما ظلمى كه مى آمرزد ظلمى است كه آدمى بر نفس خود بكند ميان خود و خدا، و اما ظلمى كه نمى گذرد آن حق الناس است كه مردمان از يكديگر مى طلبند.

يا اءباذر و الذى نفس محمد بيده لو اءن الدنيا كانت تعدل عند الله جناح بعوضة اءو ذباب ما سقى الكافر منها شربة من ماء.

يا اءباذر الدنيا ملعونة ، و ملعون ما فيها، الا ما ابتغى به وجه الله ، و ما من شى ء اءبغض الى الله تعالى من الدنيا، خلقها ثم اءعرض عنها، فلم ينظر اليها و لا ينظر اليها حى تقوم الساعة ، و ما شى ء اءحب الى الله عز و جل من الايمان به ، و ترك ما اءمر اءن يترك .

يا اءباذر ان الله تبارك و تعالى اءوحى الى اءخى عيسى : لا تحب الدنيا فانى لست احبها، و اءحب الآخرة فانما هى دار المعاد.

يا اءباذر ان جبرئيل اءتانى بخزائن الدنيا على بغلة شهباء فقال لى : يا محمد هذه خزائن الدنيا و لا ينقصك من حظلك عند ربك ، فقلت : يا حبيبى جبرئيل لا حاجة لى فيها، اذا شبعت شكرت ربى ، و اذا جعت ساءلته .

يا اءباذر اذا اءراد الله عز و جل بعبد خيرا فقهه فى الدين ، و زهده فى الدنيا، و بصره بعيوب نفسه .

يا اءباذر ما زهد عبد فى الدنيا الا اءثبت الله الحكمة فى قلبه ، و اءنطق بها لسانه ، و بصره عيوب الدنيا داءها و دواءها، و اءخرجه منها سالما الى دارالسلام .

يا اءباذر اذا راءيت اءخاك قد زهد فى الدنيا فاستمع منه ، فانه يلقى اليك الحكمة . فقلت : يا رسول الله من اءزهد الناس ؟ قال : من لم ينس ‍ المقابر و البلى ، و ترك فضل زينة الدنيا، و آثر ما يبقى على ما يفنى ، و لم يعد غدا من اءيامه ، وعد نفسه فى الموتى .

اى ابوذر به حق آن خداوندى كه جان محمد به يد قدرت اوست اگر دنيا نزد خدا برابر بود با پر پشه اى يا پر مگسى ، كافر را در دنيا يك شربت آب نمى داد.

اى ابوذر دنيا ملعون است ، و آن چه در دنياست ملعون است ، مگر چيزى كه مطابق رضاى الهى باشد، و هيچ چيز را خدا دشمن نمى دارد مانند دنيا، حق تعالى دنيا را خلق فرمود، و از آن اعراض نمود، و نظر لطف به سوى آن نكرد و نخواهد كرد تا قيام قيامت ، و هيچ چيزى نزد خدا محبوب تر نيست از ايمان به خدا، و ترك كردن آن چه خدا امر فرموده به ترك آنها.

اى ابوذر حق تعالى وحى فرمود به برادرم عيسى عليه السلام كه اى عيسى دوست مدار دنيا را، به درستى كه من آن را دوست نمى دارم ، و دوست دار آخرت را كه بازگشت همه به آن جاست .

اى ابوذر جبرئيل به نزد من آمد و خزينه هاى دنيا را براى من آورد، و بر استر اشهبى سوار بود، پس گفت : اى محمد اين ها خزينه هاى دنياست به تو مى دهم ، و از بهره تو نزد حق تعالى و نعيم آخرت تو چيزى كم نمى شود به سبب متصرف شدن خزاين دنيا، من گفتم : اى حبيب من جبرئيل ! مرا احتياجى به اين خزاين نيست ، هر گاه سير يم شوم پروردگار خود را شكر مى كنم ، و چون گرسنه مى شوم از او سؤ ال مى نمايم .

اى ابوذر چون خدا خير و صلاح بنده اى را خواهد، او را به مسائل دين خود عالم مى گرداند، و رغبت او را از دنيا بر طرف مى گرداند، و او را زاهد مى كند، و به عيبهاى نفس خود بينا مى كند.

اى ابوذر هيچ بنده اى به زهد و ترك دنيا متصف نمى شود، مگر آن كه حق تعالى علوم و حكمتها را در دل او ثابت مى گرداند، و زبان او را به حكمت و معارف گويا مى سازد، و بينا و گويا مى گرداند او را به عيبها و درد و دواى دنيا، و او را سالم از كفر و معاصى از دنيا بيرون مى برد، و به خانه سلامتى كه بهشت پاكيزه سرشت است داخل مى گرداند.

اى ابوذر چون برادر مؤمن خود را بينى كه ترك دنيا كرده است و رغبت به آن ندارد، سخن او را گوش بده كه او حكمت و علوم ربانى را به سوى تو القا مى كند، من گفتم : يا رسول الله كيست كه زهد او در دنيا بيش تر است ؟ فرمود: كسى كه فراموش نكند قبر و پوسيدن و خاك شدن در قبر را، و ترك كند زيادتى زينتهاى دنيا را، و اختيار كند نعمتهاى باقى آخرت را بر لذتهاى فانى دنيا، و فردا را از عمل خود حساب نكند، و خود را از مردگان شمارد.

توضيح اين فصل :

**مذمت دنيا**

بدان كه هر چند بديها و عيبهاى دنيا از آن ظاهرتر است كه بر احدى مخفى باشد، اما چون شيطان در نظر عالميان او را مزين ساخته است ، غفلت عقل و مشاعر را از ملاحظه قبايح آن منصرف نموده است ، ذكر بعضى از مواعظ و امثال كه از مقربان بارگاه ذوالجلال وارد شده است موجب بيدارى و هشيارى مى شود.

از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه حق تعالى جميع خيرات را در خانه اى جمع كرده است ، و كليد آن خانه را زهد در دنيا گردانيده است ، و فرمود: حرام است بر دلهاى شما شناختن شيرينى و لذت ايمان تا ترك دنيا نكنيد.

و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: هيچ خلقى معين و ياور دين نيست مانند ترك دنيا و زهد در آن .

و فرمود: علامت رغبت به ثواب آخرت ترك زينتهاى دنياست ، به درستى كه زهد رد دنيا كم نمى كند از آن چه خدا از براى زاهد قسمت فرموده است ، و حرص حريصان در تحصيل دنيا زياد نمى كند آن چه را خدا براى ايشان قسمت فرموده است ، پس كسى غبن دارد كه بهره آخرت را از براى دنيا ترك نمايد.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: روزى حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم محزون از خانه بيرون آمد، ملكى بر آن حضرت نازل شد و كليدهاى خزائن و گنجهاى زمين را از براى آن حضرت آورد و گفت : اى محمد اين كليد گنجهاى دنياست ، پروردگارت مى فرمايد: بگشا خزينه هاى دنيا را و آن چه خواهى بردار و از مرتبه تو نزد ما چيزى كم نمى شود، حضرت فرمود: دنيا خانه كسى است كه در آخرت خانه نداشته باشد، و از براى دنيا جمع مى كند كسى كه عقلى نداشته باشد، ملك گفت : به حق خداوندى كه تو را به راستى فرستاده است همين سخن را از ملكى شنيدم كه در آسمان چهارم مى گفت ، در وقتى كه كليدها را به من مى دادند.

و در حديث ديگر فرمود: حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم گذشتند بر بزغاله مرده گوش بريده اى كه در مزبله ها افتاده بود، پس به اصحاب خود فرمود: اين بزغاله به چند مى ارزد؟ گفتند: اگر زنده بود به يك درهم نمى ارزيد، حضرت فرمود: به حق آن پروردگارى كه جان من در دست اوست دنيا خوارتر است نزد خدا از اين بزغاله نزد صاحبش .

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: هر گاه حق تعالى خير بنده اى را خواهد، او را زاهد در دنيا مى گرداند، و به مسائل دين خود او را عالم يم گرداند، و عيبهاى دنيا را به او مى شناساند، و كسى را كه خدا اين كرامت ها به او بفرمايد خير دنيا و آخرت به او داده است .

و فرمود: هيچ كس طلب حق از راهى نكرده است بهتر از راه ترك دنيا، و اين ضد آن چيزى است كه طلب مى كنند دشمنان حق از رغبت در دنيا، پس فرمود: كجاست صبر كننده صاحب كرمى كه در اين چند روز اندك از دنيا بگذرد، به درستى كه مزه ايمان را نمى يابيد شما، و حرام است لذت ايمان بر شما تا زهد در دنيا نورزيد.

و فرمود: مؤمنى كه خود را از محبت دنيا خالى كند بلند مرتبه و رفيع قدر مى شود، چنان است كه گويا ديوانه شده است ، و عقلش ‍ مخلوط شده است ، وليكن نه چنين است ، بلكه شيرينى محبت الهى با دل او مخلوط شده است ، و به اين سبب به غير خدا مشغول نمى شود.

و فرمود: دلى كه از محبت و كدورتها صاف و خالص شد، زمين بر او تنگ مى شود تا ميل به آسمان مى كند و به جانب رفعت پرواز مى نمايد.

و حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: طلب دنيا به آخرت ضرر مى رساند، و طلب آخرت به دنيا ضرر مى رساند، پس ‍ به دنيا ضرر رسانيدن سزاوارتر است تا ضرر رسانيدن به آخرت .

**معنى دنيا**

بدان كه اكثر مردم عالم مذمت دنيا را مى كنند و خود گرفتار آن هستند، و بسيار است كه امر حقى را دنيا نام مى كنند، و آن را مذمت مى نمايند، و امر باطلى را ترك دنيا نام مى كنند و خود را به آن مى ستايند، پس تحقيق معنى دنيايى كه مذمت آن در شرع وارد شده است بايد نمود تا حق و باطل از يكديگر ممتاز شود.

بدان كه مردم از دنيا چند معنى فهميده اند، و آنها خطاست .

اول : حيات دنيا و زنده بودن در اين نشاءه است ، و نه چنين است كه زندگانى در اين نشاءه بد باشد، يا آن كه اين را دشمن بايد داشت ، بلكه آرزوى مرگ كردن و طلب آن نمودن مذموم است و كفران نعمت الهى است ؛ بلكه آن چه مذموم است اين است كه آدمى زندگانى را براى امور باطل خواهد، يا آن كه اعتماد بسيار بر اين زندگى داشته باشد، و آرزوهاى دور و دراز كند، و مرگ را فراموش ‍ نمايد، و به سبب آن اعمال صالحه را به تاءخير اندازد، و مبادرت به اعمال بد كند به آرزوى اين كه آخر توبه خواهم كرد، و اموال بسيار جمع نمايد و مساكن رفيعه و اسباب بسيار براى خود تحصيل نمايد.

و به سبب اعتمادى كه به تسويلات (52) شيطان بر عمر ناقص خود دارد به اين سبب از امورى كه به كار آخرت مى آيد غافل شود، و پيوسته عمر خود را صرف تحصيل اين امور نمايد براى استمتاع (53) و تمتع دنيا، و از مرگ كراهت داشته باشد به سبب تعلقى كه به اولاد و اموال و اسباب خود دارد، و زندگانى دنيا را براى اين خواهد كه از اين ها متمتع شود، يا از فدا كردن خود در راه خدا براى محبت زندگانى ابا نمايد، و ترك جهاد كند، يا ترك طاعات و عبادات كند براى اين كه مبادا اعضا و جوارح و قوتهاى او ضعيف شود، اين چنين زندگانى را براى اين امور خواستن ، دنياست و بد است و موجب شقاوت است ، اما اصل زندگانى اين نشاءه مايه تحصيل سعادت ابدى است ، و جميع معارف و عبادات و علوم و كمالات و خيرات و سعادات در اين زندگانى به هم مى رسد. و زندگانى را براى تحصيل اين امور خواستن و از خدا طلب نمودن مطلوب است .

لهذا حضرت سيد الساجدين عليه السلام مى فرمايد خداوندا مرا عمر ده مادام كه عمر من صرف طاقت تو شود، و هر گاه عمر من چراگاه شيطان شود و متابعت او نمايم به زودى قبض روح من بكن پيش از آن كه مستحق غضب و عقاب تو شوم . و در دعاها طلب درازى عمر بسيار است .

و منقول است كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام شنيد شخصى مذمت دنيا مى كند، فرمود: اى مذمت كننده دنيا كه فريفته آن شده اى و بازى آن را خورده اى ، آيا فريبش را مى خورى و بعد از آن مذمتش مى كنى ؟ به درستى كه دنيا نيكو خانه اى است براى كسى كه پندهاى او را باور كند، و خانه عافيت است براى كسى كه در احوال آن تدبر نمايد و بفهمد، و خانه توانگرى است براى كسى كه توشه آخرت خود را از آن برگيرد، و محل تنبه و آگاهى است براى كسى كه از اوضاع آن پند گيرد. دنيا محل پيغمبران خداست ، و وحيهاى الهى در اين جا نازل شد، و ملائكه حق تعالى در اين خانه عبادت كرده اند، و دوستان خدا در اين نشاءه خدا را پرستيده اند و به رتبه محبت فائز شده اند، و بندگان خالص خدا در دنيا سوداگريها كرده اند، و به اعمال خود رحمت الهى را خريده اند، و بهشت را به سود سوداهاى خود برده اند.

دوم : دينار و درهم و اسباب و اموال است ، و اين ها نيز چنين نيست كه اين ها همه قسمتى از آن دنيا باشد، بلكه آن چه از آن آدمى را از خدا غافل كند و به سبب تحصيل آن مرتكب محرمات گردد، يا محبت بسيار به آن داشته باشد كه به آن سبب در راه خدا صرف ننمايد، و حقوق الهى را از آن ادا نكند، آن دنيا است و بد است ؛ اما براى كسى كه آن را وسيله تحصيل آخرت كند آن بهترين چيزهاست ، چنان كه حق تعالى بسيار جماعتى را در قرآن ستايش فرمود كه مالهاى خود را در راه خدا صرف مى نمايند، و بهشت از آن مى خرند، پس آنها مايه اى است براى تحصيل سعادت آخرت ، و اصل آنها بد نيست ، بلكه محبت اين ها داشتن و به سبب آن ترك آخرت نمودن بد است .

چنان كه از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه فرمود: نيكو ياورى است توانگرى بر تحصيل تقوا و پرهيزگارى .

و در احاديث بسيار از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهماالسلام منقول است كه فرمودند: نيكو ياورى است دنيا بر تحصيل آخرت .

و به سند صحيح منقول است كه شخصى به حضرت صادق عليه السلام گفت : ما طلب دنيا مى نماييم ، و دوست مى داريم كه دنيا رو به ما آورد، حضرت فرمود: براى چه مى خواهى آن را؟ گفت : مى خواهم صرف خود و عيال خود نمايم ، و به آن خويشان خود را نوازش ‍ كنم ، و تصدق خود كنم در راه خدا، و به وسيله آن حج و عمره به جا آورم ، فرمود: اين طلب دنيا نيست ، طلب آخرت است .

و در احاديث معتبره وارد شده است كه دنيا دو دنياست : دنيايى هست كه آدمى را به آخرت مى رساند، و دنيايى هست كه ملعون است .

سوم : متمتع شدن از مستلذات دنيا، و معاشرت كردن با مردم ، و خانه ها و اسباب نفيس داشتن ، و جامه هاى فاخر پوشيدن است .

دنيا اين ها نيست كه عوام به عقل ناقص خود دنيا نام مى كنند، و دنيا و آخرت به يكديگر بسيار مشتبه مى باشد؛ زيرا كه پادشاهى حضرت سليمان به حسب ظاهر دنيا مى نمايد و عين آخرت است ، و عبادت كافران و نماز تراويح سنيان و اعمال صاحبان بدعت و عبادت رياكاران آخرت مى نمايد و عين دنياست .

پس بايد اول دنيا و آخرت را معلوم كنى ، و حقيقت هر دو را بدانى ، آن گاه از دنيا رو بگردانى و به آخرت رو كنى ، و اگر به نادانى به راه روى ، گاه باشد كه از آخرت رو به دنيا نياورى و ندانى .

پس بدان كه چنان چه از آيات و اخبار معلوم مى شود دنيا امرى است مركب از جميع امورى كه آدمى را از خدا و محبت او و تحصيل آخرت باز دارد، و دنيا و آخرت در برابر يكديگرند، پس هر چيز كه باعث قرب به خدا و موجب ثواب آخرت مى گردد آخرت است ، اگر چه به حسب ظاهر از كارهاى دنيا باشد، و هر چيز كه بر خلاف اين باشد دنياست ، پس بسا باشد تاجرى تجارتى كند و غرض او تحصيل نفقه واجب ، يا اعانت محتاجين و تحصيل ثوابهاى آخرت باشد، و آن تجارت عين آخرت باشد. و به حسب ظاهر عوام او را طالب دنيا گويند، و بسيار باشد كه شخصى پيوسته عبادت كند و عبادت او بدعت باشد، يا غرض او از آن عبادت تحصيل مال و اعتبار دنيا باشد. عبادت او عين دنياست .

و گاه باشد عابدى به ظاهر ترك دنيا كرده باشد، و در كنارى نشسته باشد، و جامه هاى پشمينه پوشيده باشد، و غرض او مكر و فريب باشد، و خدا منظورش نباشد، و هر تارى از تارهاى خرقه او دام تزويرى باشد براى تسخير دلهاى مردم ، و ريسمان وحدتش كمندى باشد براى جمعيت و كثرت مريدان ، و پيوسته مشغول بدعتى چند باشد كه موجب وزر و وبال او شود، و به مردم نمايد كه من ترك دنيا كرده ام ، و احوال او عين دنيا باشد.

و علم كه اشرف كمالات است بسا باشد عالمى آن را وسيله دنياى خود كند، و از جميع اشقيا كم تر باشد، و بسا باشد فقيرى ، مال ندارد محبت مال را زياده از آن كسى داشته باشد كه مال بسيار دارد، و تعلق به آنها نداشته باشد.

پس معلوم شد دنيا و آخرت خصوصيت به وضعى و عملى و جماعتى ندارد، و قاعده كليش همان است كه بيان كرديم . پس آن چه از شرع ظاهر شود كه خدا از خلق خواسته و موجب خوشنودى اوست ، اگر با شرايط و اخلاص به جا آورند آخرت است ، خواه نماز باشد، و خواه تجارت ، و خواه مجامعت ، و خواه معاشرت مردم باشد. و دنيا آن چيزى است كه غير اين ها باشد، و آن بر چند قسم است :

دنياى حرامى كه آدمى به سبب ارتكاب آن مستحق عقوبت الهى ميگردد، و آن به اين مى شود كه مرتكب يكى از محرمات الهى گردد، خواه در عبادت ، و خواه در معاشرت ، و خواه در جمع اموال و ارتكاب معاصى و غير آن .

و دنياى مكروهى مى باشد كه مرتكب امرى چند شود كه از آنها نهى كراهت فرموده ، و حرام نكرده تحصيل زيادتهاى اموال و مساكن و اسباب از ممر حلال كه آدمى را از كمالات محروم كند، و از تحصيل آخرت باز دارد.

و دنياى مباح مرتكب لذتهاى مباح شدن است ، و غير آن از چيزهائى كه نه خدا به آن امر فرموده و نه نهى كرده بلكه حلال كرده . و اين ها نيز غالب اوقات چون مانع تحصيل كمالات و سعادت اخروى است به تقسيم دوم بر مى گردد. و گاه باشد كسى اين ها را به نيت هاى صحيح خود وسيله عبادتى و سعادتى گرداند، و به قصد قربت واقع سازد و عبادت شود. و اكثر مباحات را به قصد قربت عبادت مى توان كرد، و گاه باشد كه ترك اين مباحات را بلكه مستحبات را به نادانى خود عبادتى داند و آن ترك دنيا نام كند، و به سبب آن معاقب شود كه بدعتى در دين كرده باشد.

چنان چه به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه فرمود: زهد در دنيا آن نيست كه مال را ضايع كنى ، و نه اين كه حلال را بر خود خرام گردانى ، بلكه زهد و ترك دنيا آن است كه اعتماد تو بر آن چه در دست دارى زياده نباشد از اعتماد تو بر خدا.

و از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام منقول است كه فرمود: زهد در دنيا آن است كه طول امل را از خود دورنمايى ، و به نعمتهاى خدا شكر كنى ، و از محرمات الهى بپرهيزى .

و از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام پرسيدند از معنى زهد، فرمود: آن است كه محرمات الهى را ترك نمايى .

يا اءباذر ان الله تبارك و تعالى لم يوح الى اءن اءجمع المال ، ولكن اءوحى الى اءن سبح بحمد ربك وكن من الساجدين ، واعبد ربك حتى ياءتيك اليقين .

يا اءباذر انى اءلبس الغليظ، و اءجلس على الاءرض ، و اءلعق اءصابعى ، و اءركب الحمار بغير سرج ، و اءردف خلفى ، فمن رغب سنتى فليس منى .

يا اءباذر حب المال و الشرف اءذهب لدين الرجل من ذئبين ضاريين فى زرب الغنم ، فاءغارافيها حتى اءصبحا فماذا اءبقيا منها.

اى ابوذر حق تعالى به سوى من وحى نفرستاده كه من جمع مال نمايم ، وليكن به سوى من وحى فرستاد كه تسبيح كن پروردگار خود را، و منزه دان او را، و به پاكى ياد كن از هر چيز كه در ذات و صفات و افعال شايسته او نيست ، و تسبيح را با حمد پروردگار خود به جا آور كه او را بر جميع نعمتها كه به تو كرامت فرموده به زبان و دل و اعضاء و جوارح شكر نمايى ، يا آن كه چون توفيق تسبيح بيابى آن را از جانب خدا بدان ، و او را بر اين نعمت شكر كن ، و از جمله نمازگزاران باش ، يا از جمله سجده كنندگان باش در نماز و غير نماز، و عبادت پروردگار خود بكن بر هر حالى تا وقتى كه در رسد تو را مرگ ، كه متيقن است رسيدن آن به هر زنده اى از مخلوقات ، يعنى تا زنده اى ترك بندگى مكن .

اى ابوذر، من جامه هاى گنده مى پوشم ، و روى خاك مى نشينم ، و انگشتان خود را در هنگام طعام خوردن مى ليسم ، و بر الاغ بى زين و پالان سوار مى شوم ، و ديگرى را با خود رديف مى كنم ، پس هر كه سنت مرا ترك نمايد و از آن كراهت داشته باشد از من نيست .

اى ابوذر محبت مال و شرف و بزرگى دنيا، دين آدمى را بيش تر تلف و ضايع مى كند از تلف كردن دو گرگ گرسنه درنده كه در رمه گوسفندى شب در آيند و تا صبح غارت كنند. اين دو گرگ از آن گوسفندان چه چيز باقى خواهند گذاشت ؟ همچنين اين دو گرگ درنده كه يكى محبت مال است و يكى محبت جاه در اين شب تار غفلت و جهالت ، دين آدمى را چنين به غارت مى برند، و چون پرده هاى غفلت را از ديده بر مى گيرند بعد از مرگ و صبح آگاهى طلوع مى كند، به مقتضاى (( الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا )) از خواب غفلت بيدار مى شوند، معلوم مى شود كه چه ضررها به دين رسانيده اند.

اين كلمات شريفه مشتمل است بر بيان سه خصلت :

اول : محبت مال و جمع كردن درهم و دينار از روى حرص ، و اين بدترين صفات ذميمه است ، و موجب ارتكاب محرمات و ظلم و طغيان و فساد مى شود. و چون دل را يك محبوب بيش نمى باشد اين محبت باعث مى شود كه محبت الهى را از دل بيرون كند، و پيوسته در جمع كارها منظور او مال باشد، و همين است معنى مال پرستيدن .

و علاج اين خصلت آن است كه بعد از توسل به جناب مقدس الهى ، در فنا و نيستى دنيا تفكر نمايد، و ملاحظه كند كه آن چه جمع مى كند به كار او نمى آيد، و آن چه در راه خدا صرف مى كند ابد الآباد به كار او خواهد آمد. و در عظمت رتبه علم و عبادت و كمالات و آثارى كه در دنيا و آخرت بر آنها مترتب مى شود فكر كند، تا بر او معلوم شود اين امر سهل باطل را كه به زودى از آدمى جدا مى شود مانع تحصيل آن قسم كمالات ابدى كه هميشه با اين كس خواهد بود نمى توان نمود. و تاءمل نمايد در عقوبتهايى كه خدا براى كسب مال حرام مقرر فرموده ، و در اين كه مال حلال را هم حساب مى بايد داد، و در ثواب صرف كردن در راه خدا يك ده و هفتصد هزار عوض مى دهند در روزى كه دست آدمى از جميع وسيله ها كوتاه شده است .

و بدان كه حق تعالى ضامن رزق است ، و اعتماد بر اوست نه بر مال . و عبرت گير از احوال جمعى كه مالهاى بسيار جمع كردند هيچ به كار ايشان نيامد و وبالش از براى ايشان ماند، و جمعى متوجه عبادت و تحصيل آخرت شدند و روزگار ايشان به احسن وجوه گذشت .

چنان چه حضرت صادق عليه السلام فرمود: كسى كه يقين داند حساب قيامت حق است جمع مال چرا مى كند.

دوم : محبت جاه و اعتبارات باطل دنياست ، و اين ضررش نسبت به خواص زياده از محبت دينار و درهم است ، و در نفس مخفى مى باشد. و بسيار كسى باشد كه گمان كند اين معنى را از نفس خود زائل كرده ، و بعد از مجاهده بسيار بر او ظاهر شود كه در نفس او اين معنى هست ، و از امهات صفات ذميمه است ، و اخلاص در اعمال را باطل مى كند، و آدمى را مردم پرست مى كند. و به مهالك عظيمه مى اندازد، و مرتكب مناصب باطل مى گرداند، و دين حق خدا را در نظر او سهل مى كند، و اعتبارات دنيا را در نفس قوى مى كند، و به تدريج آدمى را به كفر مى رساند.

و علاج اين نيز بعد از توسل به جناب مقدس ايزدى ، آن است كه در بطالت مردم تفكر نمايد، و به تفكر صحيح بيابد كه ايشان مالك ضرر و نفع او نيستند، و در دنيا و آخرت كار او با پروردگار اوست ، و بداند كه اعتبارات دنيا فانى است ، و به زودى زائل مى شود، و عبرت گيرند از احوال جمعى كه دنيا چند روز ايشان را بر مى دارد و به زودى بر خاك مذلت مى اندازد، و بعد از مردن آن اعتبارات وبال ايشان خواهد بود، و اعتبارات واقعى كه از علم و عمل به هم مى رسد هرگز زوال ندارد، و هميشه باقى است ، و در احاديث اهل بيت عليه السلام كه در اين باب وارد شده است تفكر نمايد، و از پندهاى ايشان مستفيض گردد.

چنان چه منقول است كه از حضرت امام زين العابدين عليه السلام پرسيدند كدام عمل نزد حق تعالى افضل است ؟ فرمود: هيچ عملى بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه عليه السلام بهتر از دشمنى دنيا نيست ، به درستى كه دنيا را شعبه هاى بسيار هست و گناهان را نيز شعبه هاى بسيار هست ، پس اول معصيتى كه از مخلوق سر زد تكبر بود در هنگامى كه شيطان از سجده آدم ابا نمود و تكبر كرد، و از جمله كافران شد.

ديگر حرص بود كه آدم و حوا را باعث شد به اين كه حق تعالى به ايشان فرمود از هر چه خواهيد از ميوه هاى بهشت بخوريد و نزديك شجره منهيه (54) مرويد كه از جمله ستمكاران بر خود خواهيد بود اگر از آن تناول نماييد. پس با آن كه احتياج به ميوه آن درخت نداشتند خوردند، و اين معنى در ميان ايشان پيدا شد تا روز قيامت . چنان چه مى بينى خطاهايى كه فرزندان آدم مرتكب مى شوند چيزى چند است كه به آنها احتياج ندارند.

ديگر حسد بود كه از قابيل صادر شد، و برادر خود را كشت از روى حسد و رشك . پس از اين ها شعبه ها به هم رسيد از محبت زنان ، و محبت دنيا، و محبت رياست و بزرگى ، و محبت راحت ، و محبت سخن گفتن باطل ، و محبت تفوق بر مردم و محبت بسيارى اموال و اسباب . پس اينها هفت خصلت بدند كه جمع شده اند در محبت دنيا. پس چون پيغمبران و علما اين را دانستند گفتند: محبت دنيا سر همه بديها و گناهان است ، و دنيا دو قسم است : يكى دنيايى كه آدمى را كافى باشد، و زياده بر آن ملعون است .

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است : هر كه طلب نمايد رياست و سر كرده بودن را هلاك مى شود.

و در حديث ديگر فرمود: زينهار بپرهيزيد از جماعتى كه رياست مى طلبند و بزرگى را بر خود مى بندند، و الله صداى كفش بر پشت كسى بلند نمى شود به باطل مگر اين كه خودش هلاك مى شود، و ديگران را هلاك مى كند.

و به سند صحيح منقول است كه نزد امام موسى كاظم عليه السلام شخصى را با نام بردند كه او رياست را دوست مى دارد، فرمودند كه دو گرگ درنده در گله گوسفند بيفتند (و) شبانشان حاضر نباشد ضرر به آن گله نمى رسانند آنقدر كه طلب رياست ضرر به دين مسلمانان مى رساند.

و به سند معتبر منقول است كه حضرت صادق عليه السلام فرمود: هر كه سردارى و رياست مردم كند ملعون است ، و هر كه طلب آن نمايد ملعون است ، و هر كه در خاطر خود آن را داشته باشد و محبتش در دلش باشد ملعون است .

و به سند صحيح از محمد بن مسلم منقول است كه حضرت صادق عليه السلام فرمود: گمان مكنيد من نيكان و بدان شما را نمى شناسم ، و الله بدترين شما كسى است كه دوست دارد مردم از پى او راه روند و سركرده ايشان باشد، به درستى كه چنين كسى يا دروغگوست يا بى عقل است .

و به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه اول چيزى كه خدا را به آن معصيت كردند شش خصلت بود: محبت دنيا، محبت رياست ، محبت طعام ، محبت زنان ، محبت خواب و محبت راحت .

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه به سفيان بن خالد فرمود: زينهار طلب رياست مكن كه هيچ كس آن را طلب نكرد مگر آن كه هلاك شد. او گفت : فداى تو گردم پس ما همه هلاك شده ايم ، زيرا هيچ يك از ما نيست مگر آن كه مى خواهد نامش مذكور شود، و مردم نزد او بيايند، و حديث از او اخذ نمايند. حضرت فرمود: آن مراد نيست كه فهميدى ، آن چه بد است آن است كه شخصى را به غير از امام به حق از براى خود پيشوا قرار دهى ، و آن چه از پيش خود گويد تصديقش نمايى ، و مردم را به متابعت گفته او بخوانى .

سوم : تواضع و فروتنى است نزد خدا و خلق ، و رفع تكبر از خود نمودن ، و اين از بهترين صفات كمال است ؛ زيرا كه ممكن ، ناچيز و فانى و ذليل است ،

و عزت و رفعت و بزرگوارى مخصوص خداوند عالميان است ، و چنان كه آدمى شكستگى بيش تر مى كند خداوند عالم او را بلند مى كند، و قابل كمالات بيش تر مى شود، چنان چه خاك به اعتبار پستى و شكستگى كه دارد معدن صد هزار الوان معادن و نباتات و ميوه ها و گلها و شقايق شده و از خاك ، انسانها به ظهور آمده كه گلستان انواع كمالات و معارف و حقايق است ، و مسجود ملائكه سماوات گرديده ، و اشرف مخلوقات در ميان ايشان به هم رسيد، و آتش كه كارش سركشى و رفعت و نخوت بود، از آن شيطان رجيم خلق شد.

پس آدمى بايد در جميع امور، از پوشيدن و خوردن و آشاميدن و نشستن و برخاستن و با مردم معاشرت كردن ، و بندگى پروردگار خود كردن ، در مقام تواضع و شكستگى باشد، و در امرى رفعت نطلبد، و تفوق در آن امور نجويد.

و به سند معتبر از حضرت امام رضا عليه السلام منقول است كه تواضع آن است كه از حق مردم ادا كنى آنقدر كه مى خواهى از حق تو ادا كنند.

و در حديث ديگر منقول است كه از آن حضرت پرسيدند كدام است اندازه تواضع كه بنده هر گاه به آن متصف شود او را متواضع گويند؟ فرمود: تواضع را درجات بسيار هست ، از جمله آنها آن است كه آدمى قدر خود را بلندتر از مرتبه خود قرار ندهد، و دل خود را از كبر و عجب سالم دارد، و نخواهد به كسى برساند مگر چيزى را كه خواهد مردم به او برسانند، و اگر از مردم بيند تدارك آن به نيكى و احسان بكند، و مردم از غضب او ايمن باشند، و از بديهاى مردم عفو كند، و خدا نيكوكاران را دوست مى دارد.

و در حديث معتبر ديگر منقول است كه حضرت صادق عليه السلام نظر فرمود به شخصى از اهل مدينه كه از براى خود چيزى خريده بود و خود برداشته به خانه مى برد، چون آن شخص حضرت را ديد شرم كرد، حضرت فرمود: براى عيال خود خريده اى ، و از براى ايشان برداشته اى كه به خانه برسانى ، والله اگر من از زبان اهل مدينه نمى ترسيدم دوست مى داشتم كه خود چيزى بخرم و از براى ايشان ببرم .

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است كه روزى حضرت على بن الحسين عليه السلام بر جماعتى گذشتند كه مبتلا به خوره بودند، و حضرت بر الاغى سوار بودند و ايشان مشغول چاشت خوردن بودند، حضرت را تكليف كردند به طعام خود، حضرت فرمود: اگر من روزه نبودم اجابت شما مى نمودم ، چون به خانه تشريف آوردند، فرمودند: طعام نيكويى براى ايشان مهيا كردند، و ايشان را طلبيدند، و با ايشان طعام تناول فرمودند. و منقول است كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام حضرت امام حسن عليه السلام را وصيت فرمود به تواضع و فروتنى كه از بهترين عبادات است .

و به اسانيد بسيار از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه هيچ كس تواضع و شكستگى نكرد، مگر اين كه خدا او را بلند مرتبه گردانيد.

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه جامه حضرت رسالت پناهى كهنه شده بود، شخصى دوازده درهم به خدمت آن حضرت آورد به هديه ، حضرت فرمود: يا على اين درهم را بگير و براى من جامه اى بخر كه بپوشم . حضرت به بازار رفتند، و با آن دوازده درهم پيراهنى خريدند، و به نزد حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم آوردند. حضرت فرمودند، يا على جامه اى از اين پست مرا خوش تر مى آيد. گمان دار كه صاحبش پس بگيرد، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند: ببينم شايد راضى شود. به بازار رفتند و گفتند: حضرت رسول اين جامه را نپسنديده ، و جامه اى از اين كم قيمت تر مى خواهند، اگر راضى هستى جامه را بگير و زر را بده ، آن مرد راضى شد و زر را داد. حضرت آن را به خدمت حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم آوردند، و جناب مقدس نبوى با آن حضرت به اتفاق متوجه بازار شدند، در عرض راه كنيزى را ديدند كه نشسته است و گريه مى كند، حضرت رسول از او پرسيدند سبب گريه تو چيست ؟ گفت : يا رسول الله صاحب من چهار درهم به من داد كه براى او چيزى بخرم گم كردم ، و اكنون از ترس به خانه نمى توانم رفت . حضرت چهار درهم به او دادند، و فرمودند: به خانه خود برگرد. و به بازار تشريف بردند، و پيراهنى به چهار درهم خريدند و پوشيدند، و حمد الهى فرمودند.

و چون از بازار بيرون آمدند مرد عريانى را ديدند كه مى گويد: هر كه بر من جامه بپوشاند حق تعالى از جامه هاى بهشت بر او پوشاند. حضرت آن پيراهن را كندند و به سائل دادند و به بازار برگشتند و پيراهن ديگر به چهار درهم خريدند و پوشيدند و حمد الهى فرمودند، و به جانب منزل روان شدند. در عرض راه ديدند همان كنيزك نشسته است ، از او پرسيدند چرا به خانه نرفته اى ؟ گفت : يا رسول الله دير كرده ام ، مى ترسم مرا بزنند. حضرت فرمودند: پيش باش و راه خانه را به من بنما تا بياييم و تو را شفاعت كنم . حضرت رفتند تا بر در خانه ايشان ايستادند و فرمودند: السلام عليكم اى اهل خانه ، ايشان جواب نگفتند. بار ديگر فرمودند، جواب نگفتند. در مرتبه سوم گفتند: عليكم السلام يا رسول الله و رحمة الله و بركاته ، حضرت فرمود: چرا رد مرتبه اول و دوم جواب نگفتيد؟ گفتند: چون سلام تو را شنيديم از براى بركت خواستيم سلام تو بر ما زياده گردد، حضرت فرمود: اين كنيزك دير به خانه آمده است او را آزار مكنيد، ايشان گفتند: يا رسول الله براى قدم تو او را آزاد كرديم . حضرت فرمود: الحمد لله من هيچ دوازده درهمى نديدم كه بركتش از اين دوازده درهم بيش تر باشد، خدا به اين زر دو مؤمن را پوشانيد، و بنده اى را آزاد كرد.

و از محمد بن عباد منقول است كه حضرت امام رضا عليه السلام در تابستانها بر روى حصير مى نشستند، و در زمستانها بر روى پلاس ، و جامه هاى كهنه مى پوشيدند، و چون به مجلس مردم مى آمدند زينت مى فرمودند.

و روايت كرده اند كه روزى حضرت امام رضا عليه السلام داخل حمام شد، شخصى در حمام بود كه آن حضرت را نمى شناخت ، به حضرت خطاب كرد بيا كيسه بكش ، حضرت مبادرت فرمودند و مشغول كيسه كشيدن او شدند. بعد از زمانى مردم در آمدند و حضرت را شناخت ، و مشغول معذرت شد، حضرت دلدارى او فرمودند، و مشغول بودند تا كيسه او را تمام كشيدند.

قال : قلت : يا رسول الله الخائفون الخاضعون المتواضعون الذاكرون الله كثيرا هم يسبقون الناس الى الجنة ؟ قال : لا، ولكن فقراء المسلمين ، فانهم يتخطون رقاب الناس ، فيقول لهم خزنة الجنة : كما اءنتم حتى تحاسبوا، فيقولون : بم نحاسب ، فوالله ما ملكنا فتجور و نعدل ، و لا اءفيض علينا فنفيض و نيسط، و لكنا عبدنا ربنا حتى دعانا فاءجبنا.

ابوذر گفت : عرض كردم يا رسول الله عليه السلام : آيا جمعى كه از خدا خائف و ترسانند، و پيوسته در مقام خضوع و مذلت و انقيادند نزد خداوند خود، و در مقام تواضع و شكستگى ثابتند با خدا و خلق و ياد خدا بسيار مى كنند، ايشان پيش از ديگران داخل بهشت خواهند شد؟ حضرت فرمود: نه ، وليكن فقراى مسلمان پيش از ديگران داخل بهشت خواهند شد، به درست يكه ايشان در محشر پا بر گردن مردم خواهند گذاشت ، به درستى كه ايشان در محشر پا بر گردن مردم خواهند گذاشت ، و صف هاى مردم را خواهند شكافت ، و رو به بهشت روانه خواهند شد. پس خازنان بهشت به ايشان خواهند گفت : باشيد تا حساب شما را بكنند، ايشان در جواب خواهند گفت : به چه چيز حساب ما را مى كنند، ما حكومت و پادشاهى و منصبى نداشتيم كه از ما بپرسند عدالت كرده ايم يا جور و ظلم كرده ايم ، و مال زيادى به ما نداده بودند كه ما را حساب كنند كه عطا كرده ايم يا نگاه داشته ايم ، وليكن در دنيا عبادت پروردگار خود كرديم تا وقتى كه خدا ما را به سوى خود خواند، اجابت او كرديم و از دنيا بيرون آمديم .

بدان كه احاديث در مدح فقر و فقرا و همنشينى ايشان ، و حرمت داشتن و مذمت اهانت و خوارى ايشان بسيار است ، و احاديث نيز در مذمت فقرا وارد شده است ، و همچنين در باب اغنيا احاديث بر مدح و مذمت ايشان وارد شده است .

و اكثر محققين جمع ميان اين احاديث به اين نحو كرده اند: فقرى كه ممدوح است فقر الى الله است ، و فقرى كه مذموم است فقر الى الناس است ، و غنائى كه ممدوح است غناى نفس است ، و غنائى كه مذموم است غناى به كثرت مال است كه با حرص و طمع باشد، و از بعضى احاديث ظاهر مى شود فقرى كه مذموم است آن است كه آدمى در دين تنك مايه باشد.

و تحقيق اين مقام آن است كه هر چيز كه حق سبحانه و تعالى در دنيا خلق فرموده ، و در ميان مردم مقرر ساخته همه لطف و رحمت است ، و چون عالم تكليف و اختيار است ، هر چيز را دو جهت هست ، و حق تعالى آن چيز را براى جهت خير مقرر فرموده ، و مردم وسيله جهت شر مى گردانند.

مثل آن كه مال را حق تعالى در دنيا خلق فرموده كه آن را و سيل قوت بر عبادت و تحصيل سعادات گردانند، و جمعى به سبب ترك آن به انواع كمالات فائز گردند، پس اگر مال نمى بود قوت بر عبادت به همى نمى رسيد، و ثوابى كه بر تصدقات و خيرات مترتب مى شود حاصل نمى شد، و اگر مال نمى بود ثوابى كه بر ترك مال حاصل مى شود حاصل نمى شد؛ وليكن اين مال را فتنه هم ساخته است كه به آن تحصيل انواع بديها مى توان نمود، و اين جهت را در آن براى مقرر فرموده است كه بر تركش مثاب شوند. اما جمعى آن را وسيله غير آن كار مى كنند كه براى آن مخلوق شده است ، و باعث شقاوت ايشان مى شود. پس هر جا كه مذمت مال و غنا واقع شده است به سبب آن جهت شرى است كه در آن هست ، و مردم آن را جهت شر مى كنند، و اگر نه اصل آن جهت را حق تعالى براى وسيله خير مقرر فرموده است ، و هر جا كه مدح آن واقع شده است به سبب آن جهات خيرى است كه در آن هست .

و همچنين فقر و احتياج وسيله اى است براى تحصيل سعادات كه آدمى بر مشقت آن صبر نمايد، و به ثوابهاى عظيم فائز گردد، و رو به خدا آورد، و از خدا طلب نمايد، و به سبب آن او را قرب حاصل شود، و محتاج به محرمات نشود، و از براى خدا ترك نمايد، و به اعلى درجه زهد و ورع برسد، و ليكن گاه است كه بر آن صبر نمى كنند، و به سبب آن مرتكب سؤ ال از مخلوق مى شودند، و آن از بدترين نقايص و عيبهاست ، و گاهى به سبب آن مرتكب محرمات مى شوند، و گاهى به سبب آن به خداوند خود بدگمان مى شوند و نسبت جور و ظلم به خدا مى دهند و كافر مى شوند، چنان چه در حديث وارد شده است كه فقر نزديك است كفر باشد.

پس معلوم شد اصل فقر نعمت و رحمت است ، وليكن گاه هست آدمى به اختيار خود آن را وسيله شقاوت مى نمايد. پس هر جا كه مدح وارد شده است جهت خيرش را مدح فرموده اند، و هر جا كه مذمت وارد شده است جهت شرش را مذمت فرموده اند. و چون نسبت به اكثر نفوس فقر و احتياج موجب صلاح است ، و توانگرى مورث طغيان و فساد، لهذا مدح فقر بيش تر شده است ، و مذمت غنا بيش تر فرموده اند، چنان چه حق تعالى مى فرمايد: به درستى كه آدمى طغيان مى كند چون خود را مستغنى و بى نياز ديد، يا گمان كرد كه بى نياز است . (55)

به سند معتبر از حضرت رسول منقول است : خوشا به حال مساكين كه بر فقر خود صبر كنند، ايشانند جمعى كه ملكوت آسمان و زمين را مشاهده مى كنند.

و فرمود: اى گروه مساكين به فقر خود راضى و خوشنود باشيد، و چنان كنيد كه خدا از دل شما رضا را بيابند، تا حق تعالى شما را ثواب عظيم بدهد بر فقر شما، و اگر چنين نكنيد چندان ثواب نخواهيد داشت .

و از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است : چون روز قيامت شود منادى از جانب حق تعالى ندا كند: كجايند فقرا؟ پس گروه بسيارى از مردم برخيزند، پس حق تعالى ندا فرمايد: اى بندگان من ! گويند: لبيك اى پروردگار ما، پس فرمايد: شما را در دنيا فقير نكردم براى اين كه رتبه شما نزد من پست بود، و ليكن مى خواستم درجه شما را امروز بلند كنم ؛ برويد و صورتهاى مردم را ملاحظه كنيد، هر كس به شما نيكى و احسان كرده است آن احسان را به من كرده است ، از جانب من شما بهشت را به مكافات عمل ايشان بدهيد.

و از محمد بن الحسين خزاز منقول است كه حضرت صادق عليه السلام به من فرمود: آيا به بازار مى روى ميوه ها و غير آنها از چيزها كه مى فروشند و قادر بر خريدن آنها نيستى آرزو مى كنى ؟ گفتم : بلى ، فرمود: به عدد هر چيزى كه مى بينى و قدرت بر خريد آنها ندارى يك حسنه در نامه عملت مى نويسند.

و به سند صحيح از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام منقول است : چون روز قيامت مى شود گروهى از صحراى محشر برمى خيزند و مى آيند تا در بهشت و در بهشت را مى كوبند، پس خازنان بهشت به ايشان مى گويند: شما كيستيد؟ مى گويند: ماييم فقرا، مى گويند: آيا پيش از حساب مى خواهيد داخل بهشت شويد؟ مى گويند: چيزى به ما نداده بودند كه ما را بر آن حساب كنند، در اين حال از جانب رب الغزة ندا رسد: راست مى گويند ايشان را داخل بهشت كنيد.

و حضرت امام موسى كاظم عليه السلام فرمود: حق سبحانه و تعالى مى فرمايد: من توانگران را غنى نكرده ام براى اين كه نزد من گرامى بودند، و فقيران را فقير نكردم براى اين كه نزد من بى مقدار بودند، و ليكن فقيران را وسيله ابتلا و امتحان اغنيا گردانيدم ، و اگر فقرا در دنيا نمى بودند اغنيا مستوجب بهشت نمى شدند.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: مال داران شيعيان ما اطمينان مايند بر محتاجان ايشان ، پس از براى ما فقيران را محافظت نماييد تا خدا شما را محافظت نمايد.

و به سند صحيح منقول است كه امير المؤمنين عليه السلام فرمود: فقر و بى چيزى مؤ منان را بيش تر زينت مى دهد از لجام نفيسى كه عذار (56) اسب را زينت دهد.

و در حديث ديگر فرمود: فقر مرگ بزرگ است .

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: فقر مرگ سرخ است ، راوى پرسيد: فقر از دينار و درهم را مى فرماييد؟ فرمود: نه ، وليكن مراد فقر دين است .

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه هر كه سبك شمارد و خفيف كند فقير مسلمانى را، البته حق تعالى را سبك شمرده است ، و خدا او را در روز قيامت خفيف و سبك مى دارد، مگر اين كه از اين عمل توبه كند.

و هر كه فقير مسلمانى را گرامى دارد، چون خدا را روز قيامت ملاقات نمايد از او راضى باشد.

و حضرت امام رضا عليه السلام فرمود: هر كه ملاقات نمايد فقير مسلمانى را و بر او سلام كند، بر خلاف سلامى كه به اغنيا مى كند، چون در قيامت خدا را ملاقات نمايد، يعنى به مقام حساب آيد، از او در خشم باشد.

يا اءباذر ان الدنيا مشغلة للقلوب والاءبدان ، و ان الله تبارك و تعالى سائلنا عما نعمنا فى حلاله ، فكيف بما نعمنا فى حرامه .

يا اباذر انى قد دعوت الله جل جلاله اءن يجعل رزق من يحبنى الكفاف ، و اءن يعطى من يبغضنى كثرة المال والولد.

اى ابوذر دنيا مشغول كننده دلها و بدنهاست از ياد خدا و كار خدا، و به درستى كه حق تعالى از ما سؤ ال خواهد كرد از آن چه تنعم كرده باشيم در حرام او.

اى ابوذر من از خدا سؤ ال كردم كه بگرداند روزى هر كس كه مرا دوست دارد به قدر كفاف ، و عطا فرمايد به كسى كه مرا دشمن دارد بسيارى مال و فرزند.

بدان كه اين حديث دلالت مى كند بر اين كه بر حلال نيز حساب مى باشد، و سابقا احاديث گذشت كه بر صرف كردن حلال مؤمنان را حساب نمى كنند،

و ممكن است مراد از مؤمنان در آن جا مؤمنان خالص باشد، و در اين جا مراد از اين كه از ما سؤ ال مى كنند اين باشد كه از بعضى از افراد مسلمانان سؤ ال مى كنند يا آن كه مراد از حساب نكردن آن باشد كه تقاص از حسنات ايشان به ازاى آن نمى كنند، و مراد از سؤ ال كردن اين باشد كه تفحص مى فرمايد.

و بدان كه احاديث در مدح كفاف بسيار واقع شده است . چنان چه منقول است از حضرت على بن الحسين عليه السلام كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم گذاشتند به شبانى كه شترى چند داشت و مى چرانيد، از او شير طلبيدند، در جواب گفت : آن چه در پستانهاى شتران است چاشت مردم قبيله است ، و آن چه در ظرفهاست پسين مى خورند، حضرت فرمود: خداوندا مال و فرزندش را بسيار كن ، پس گذشتند به شبانى ديگر كه گوسفندان خود را مى چرانيد، و از او شير طلبيدند، او آن چه در پستانهاى شتران بود دوشيد، با آن چه در ظرفها بود، خدمت حضرت فرستاد، و يك گوسفند نيز به هديه فرستاد و گفت : اين نزد ما حاضر بوده ، و اگر زياده احتياج است ديگر بفرستم ، حضرت فرمود: خداوندا به قدر كفاف او را روزى بده . بعضى از اصحاب عرض كردند: يا رسول الله براى كسى كه سؤ ال تو را رد كرد دعايى كردى كه ما همه آن را مى خواهيم ، و براى كسى كه حاجت تو را برآورد دعايى فرمودى كه همه ما از آن كراهت داريم . حضرت فرمود: آن چه از دنيا كم و كافى باشد بهتر است از آن چه زياد باشد و آدمى را از ياد خدا غافل كند.

خداوندا! محمد و آل محمد را به قدر كفاف روزى بده .

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: خداوندا روزى كن محمد و آل محمد را، و هر كه ايشان را دوست دارد، عفت از محرمات و شبهات ، و كفاف در روزى ، و قسمت كن كسى را كه دشمن محمد و آل او باشد بسيارى مال و فرزند.

و به سند ديگر از حضرت صادق عليه السلام منقول است : خداوند عزوجل مى فرمايد: بنده مؤمن محزون مى شود از اين كه من روزى را بر او تنگ مى كنم ، و حال آن كه باعث زيادتى قرب او مى شود به سوى من ، و خوشحال مى شود بنده مؤمن كه روزى را بر او فراخ گردانم ، و حال آن كه باعث دورى او مى شود از من .

و در حديث ديگر فرمود: خداوند عالميان مى فرمايد: خوشحال ترين مردم و مقرب ترين ايشان نزد من بنده مؤمنى است كه بهره عظيم از صلاح داشته باشد، و نيكو عبادت پروردگار خود كند، و در پنهانى بندگى خدا كند، و در ميان مردم گم نام باشد، و انگشت نما نباشد، و روزى او به قدر كافى باشد، و صبر كند بر آن و به زودى مرگ او رسد و ميراثش كم باشد، و گريه كنندگانش كم باشند.

يا اءباذر طوبى للزاهدين فى الدنيا الراغبين فى الآخرة ، الذين اتخذوا اءرض الله بساطا، و ترابها فراشا، و ماءها طيبا، واتخذوا كتاب الله شعارا، و دعاءه دثارا، يقرضون الدنيا قرضا.

يا اءباذر حرث الآخرة العمل الصالح ، و حرث الدنيا المال و البنون .

اى ابوذر خوشا حال جمعى كه زهد در دنيا اختيار نموده اند، و ترك دنيا كرده اند، و به سوى آخرت و اعمالى كه موجب سعادت آخرت است رغبت نموده اند، و ايشان گروهى اند كه زمين خدا را بساط خود ساخته اند، و خاك زمين را فرش و بستر خود قرار داده اند، و از بوى خوش به آب قناعت كرده اند كه خود را به آب از بوهاى بد پاك مى كنند، و كتاب خدا را پيراهن تن خود گردانيده اند، و پيوسته تلاوت مى كنند و به آن عمل مى نمايند، و دعا و تضرع به درگاه خدا را لباس خود ساخته اند، كه هرگز از خود جدا نمى كنند، و دنيا را از خود بريده اند بريدنى ، يا آن كه قرض مى دهند قرض دادنى كه در آخرت عوض بگيرند.

اى ابوذر زراعت آخرت عمل صالح است ، و زراعت دنيا مال و فرزندان است . حضرت در اين جا اشاره فرموده به تفسير آن آيه كه (( من كان يريد حرث الاخره نزد فى حرثه و من كان يريد حرث الدنيا نؤ ته منها و ماله فى الاخرة من نصيب )) (57)

ترجمه اش اين است : هر كه اراده نمايد در دنيا كشت آخرت را، يعنى عمل چندى را كه موجب ثواب آخرت باشد، در اين نشاءه تحصيل نمايد، و تخم ايمان در بوستان دل بكارد، و به آب اعمال صالحه آن را پرورش دهد، تا در عرصه قيامت حاصل آن را بردارد، و زياده كنيم براى او در كشت او، يعنى : بدهيم او را به عوض آن از ده تا هفتصد و زياده بر آن . يا آن كه او را توفيق زيادتى خيرات كرامت كنيم ، و هر كه اراده نمايد زراعت و كشت دنيا را يعنى در اعمال و افعال پيوسته غرضش تحصيل دنيا باشد مى دهيم او را بهره و نصيبى از دنيا به قدر مقتضاى حكمت و مصلحت ، و او را در آخرت بهره اى نخواهد بود.

و حاصلش آن است هر كه عملى براى آخرت كند در عمل خود موفق مى شود، و ميامين (58) بركات آن به روزگار او عايد مى گردد، و در آخرت حسنات او مضاعف مى شود، و هر كه عمل او از براى دنيا باشد روزى مقرر به او مى رسد، اما نه بر وجهى كه مدعاى او باشد، و مانند شيطان ثواب خود را در دنيا مى يابد، و او را در آخرت هيچ بهره اى نخواهد بود.

و لهذا افعال رياكاران و اصحاب بدعت در دنيا چند روزى به مدد شيطان به ايشان نفعى مى رساند و در آخرت محرومند، و جمعى كه نيت خود را براى خدا خالص كرده اند غالب اوقات در دنيا بر اعمال ايشان ثمره اى مترتب نمى شود تا مزد خود را در آخرت كامل بيابند، و در دنيا عمل ايشان مشوب (59) به اغراض فاسده نباشد؛ زيرا هيچ عملى را حق تعالى بى مزد نكرده است ، حتى كافران هند كه زحمتهاى رياضت شاقه براى امور فاسده دنيا مى كشند چنان چه مى شنويم به آن مطلب مى رسند، مثل اين كه مى خواهند ايشان را كشف سلفيات حاصل شود، و گاه هست به آن مطلب خود مى رسند چون از سعادات آخرت محرومند.

و بسا باشد مسلمانى از روى اخلاص ، خدا را سال ها عبادت كند، و حق تعالى اين معنى را به او ندهد؛ زيرا ثواب او را در آخرت ذخيره فرموده ، و مصلحت او را نمى داند كه در دنيا به او بدهد؛ زيرا كه اين معنى باعث انانيت و عجب او مى شود، و از خدا باز مى ماند.

حتى آن كه در حديث وارد شده است : ايمان مؤمن كه كامل باشد حق تعالى خواب ديدن را هم از او مسدود مى گرداند.

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است : به درستى كه مؤمن نيكى كه مى كند مردم شكر او نمى كنند، و احسان او در ميان خلق مشهور نمى شود؛ زيرا كه چون از براى خدا مى كند نيكى و معروف او به آسمان بالا مى رود، و در زمين پهن نمى شود. و نيكى و احسان كافر را شكر مى كنند؛ زيرا كه معروف و نيكى او از براى مردم است ، و در ميان مردم منتشر مى شود، و به آسمان بالا نمى رود، و مقبول الهى نمى شود.

و در حديث ديگر از امام موسى كاظم عليه السلام منقول است كه حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم را كفران نعمت مى كردند، و شكر احسان او نمى كردند، با اين كه حق نعمت و احسان بر قريشى و عربى و عجمى داشت ، و چه كس معروف و نيكيش بر خلق زياده از آن حضرت بود، و همچنين ما اهل بيت را كفران مى كنند، و شكر نيكى و احسان ما را مرعى نمى دارد، و نيكان مؤمنان نيز چنين اند كه احسانها و نيكى هاى ايشان را كسى شكر نمى كند.

و ايضا منقول است كه مفضل بن عمر به حضرت امام جعفر صادق عليه السلام عرض نمود: جمعى از علماى عامه كه نزد مايند مى گويند چون حق تعالى بنده اى را دوست داشت ملكى از آسمان براى رفعت شاءن او ندا مى كند كه خدا فلان شخص را دوست مى دارد شما او را دوست داريد، پس محبت او در دلهاى مردم مى افتد، و هر بنده اى را كه دشمن داشت منادى از آسمان ندا مى كند كه حق تعالى فلان شخص را دشمن مى دارد شما او را دشمن داريد، پس عداوت او در دلهاى مردم افتد، چون اين را گفتم حضرت راست نشستند، و سه مرتبه به دست اشاره نمودند، و گفتند: نه چنين نيست كه ايشان مى گويند، و ليكن چون حق تعالى بنده اى را دوست داشت مردم را در زمين وا مى دارد كه به عداوت و دشمنى او مشغول مى شوند، و بد او را مى گويند، پس آنها گناهكار مى شوند و موجب ثواب و اجر او مى شود. و چون بنده اى را دشمن دارد او را محبوب مردم مى گرداند كه به ناحق مدح او كنند، و او مدح كنندگان او هر دو گناهكار باشند. بعد از آن فرمود: چه كسى نزد خدا محبوب تر از حضرت يحيى بن زكريا بود. مردم با او عداوت كردند تا او را كشتند، و كدام بنده نزد خدا محبوب تر از حضرت على بن ابى طالب بود. از مردم آن آزارها را كشيد كه مى دانى ، و چه كسى نزد خدا محبوبتر از حضرت حسين بن على عليه السلام بود. مردم آزار او كردند تا او را شهيد نمودند.

و بدان كه در فقرات فرمايشات حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم اشعار فرموده اند به فضيلت قرآن بر دعا؛ زيرا فرموده اند: قرآن را شعار خود كرده اند. و دعا را دثار خود نموده اند. و شعار جامه ملاصق بدن را مى گويند، و دثار را بر جامه ديگر كه بر بالاى آن پوشند اطلاق مى كنند، و جامه ملاصق بدن اختصاصش به آدمى بيش تر مى باشد. و احاديث در اين باب اختلاف دارد. از بعضى احاديث افضليت قرآن ظاهر مى شود، و از بعضى افضليت دعا، و بعضى چنين جمع كرده اند كه اگر معنى قرآن را يابد قرآن بهتر است ، و اگر نه دعا، و بعضى برعكس گفته اند.

و آن چه اين خاكسار را به خاطر مى رسد آن است كه نسبت به احوال مختلف مى باشد، و آدمى بايد طبيب نفس خود باشد، و در هر حالى آن چه مناسب آن داند خود را بر آن بدارد و گاه است كه آدمى در مقام خوف است ، اگر خوف سهلى دارد، مناسب آن است كه دعاهايى كه مشتمل بر تخويف است بخواند، تا چون ماده اش مستعد شده است باعث كمال آن صفت گردد، و اگر خوف بسيار دارد دعاهاى رجا بخواند كه خوف بسيار به ياءس مى انجامد، و همچنين در باب رجا و ساير صفات نفسانى ، و همچنين در باب قرآن خواندن . و بسيار است كه آدمى آيه يا دعايى را مكرر خوانده است و چندان در آن تاءثير نكرده است ، و در بعضى احوال كه موافق حال او افتاده چندان در او تاءثير مى كند كه فوق او متصور نيست ، و چندان از آن معارف بر او فائض مى شود كه احصا نمى توان نمود.

يا اءباذر ان ربى اءخبرنى ، فقال : و عزتى و جلالى ما اءدرك العابدون درك البكاء عندى ، و انى لا بنى لهم فى الرفيق الا على قصرا لا يشركهم فيه اءحد، قال : قلت : يا رسول الله اءى المؤمنين اءكبس ؟ قال : اءكبر هم للموت ذكرا و اءحسنهم له استعدادا، يا اءباذر اذا دخل النور القلب انفسخ القلب و استوسسع ، قلت : فما علامة ذلك باءبى اءنت و اءمى يا رسول الله ؟ قال : الانابة الى دار الخلود، و التجافى عن دار الغرور، و الاستعداد للموت قبل نزوله .

اى ابوذر به درستى كه پروردگار من مرا خبر داد و فرمود: به عزت و جلال خود قسم مى خورم كه نمى يابند عابدان از هيچ عملى آن چه از گريه مى يابند نزد من از ثواب و قرب ، و به درستى كه من از براى ايشان بنا مى كنم در اعلاى مراتب بهشت در جوار پيغمبران و مقربان خود قصرى را كه هيچ كس در آن قصر و مرتبه با ايشان شريك نباشد. ابوذر گفت : يا رسول الله كدام يك از مؤمنان زيرك تر و عاقل ترند؟ فرمود: آنان كه ياد مرگ بيش تر مى كنند، و تهيه آن را نيكوتر درست مى كنند.

اى ابوذر چون نور در دل آدمى داخل شد آن دل گشاده و فراخ مى شود، ابوذر گفت : علامت اين حال چيست پدر و مادرم فداى تو باد يا رسول الله ؟ فرمود: علامت منور بودن و گشادگى دل ميل آدمى است به سوى آخرت كه خانه جاويد است ، و رجوع كردن به كارى كه براى آن خانه به كار آيد، و پهلو تهى كردن از دنيا كه خانه فريب و مكر و غفلت است ، و مستعد و مهيا شدن براى مرگ پيش از آن كه برسد.

از عقل و شرع معلوم است كه تضرع به درگاه بى نياز مورث سعادت دنيا و آخرت است ، و گريه را مراتب بسيار است ، و هر كس در خور مرتبه خود از آن بهره اى مى برد، يكى مى گريد و نان از خدا مى طلبد، و ديگرى قرب مى طلبد تا به مرتبه محبان كه از هر قطره اى صد هزار لذت مى برند، و هيچ لذتى را به اين برابر نمى كنند، و چنان چه در آخرت كسى شريك قصرايشان نيست ، در دنيا نيز كسى از لذت ايشان خبر ندارد.

روشنى دل به علم و معرفت و محبت و نيات صادقانه و صفات حسنه مى باشد؛ زيرا چنان چه روشنيهاى ظاهرى ديده ظاهرى را بينا مى كند كه تميز كند ميان اشياء و حقيقت الوان و اشخاص را بداند و راههاى ظاهرى را گم نكند، همچنين علم و معارف موجب اين است كه ديده دل بينا شود، و نفس ناطقه انسانى كه از آن تعبير به قلب مى كنند تميز ميان نيك و بد بكند، و راه حق را بيابد و گم نكند.

و همچنين هر يك از صفات حسنه و نيات صحيحه كه او را با اعمال شايسته راهنمايى مى نمايند به منزله چراغى و مشعلى بلكه خورشيدى اند براى نفس ، و با اين انوار در دلهاى كاملان چراغانى است از علم و معرفت و انواع كمالات روحانى ، و گشادگى دل كنايه از استعداد قبول حق و معارف الهى است ؛ زيرا كه دلهاى اشقياء مانند ظرفى است ميان پر كه گنجايش هيچ چيز نداشته باشد، لهذا هيچ هدايتى در آن داخل نمى شود، و قبول هيچ حقى نمى كند.

و دلهاى مؤمنان در گنجايش معارف مختلف است به سبب كمال و نقص ايشان در مراتب ايمان . بعضى از بابت پياله اى است كه گنجايش اندكى از علوم و معارف دارد، و اگر زياده از قدر حوصله اش بر آن بريزند از سر به در مى رود، و از بسيارى عبادات و كمالات وسعت زياده مى شود، و استعداد قبول معارف بيش تر مى شود، تا آن كه به منزله دريايى مى شود كه هر چند نهرهاى حقايق بر آن بريزند مطلقا او را از خانه به در نمى برد، و آن انوار معنوى سبب گشادگى مى شود، و اين گشادگى سبب ادراك قبول مى گردد كه قبايح دنيا و بديهاى دنيا را بداند، و ترك آنها نمايد، و محاسن اعمال حسنه و درجات رفيعه آخرت و كمالات معنوى را دانسته طالب آنها شود، و به تحصيل آنها خود را مستعد مرگ گرداند.

يا اءباذر اتق الله و لاترى الناس اءنك تخشى الله ، فيكر موك و قلبك فاجر.

يا اءباذر ليكن لك فى كل شى ء نية حتى فى النوم و الاكل .

يا اءباذر ليعظم جلال الله فى صدرك ، فلا تذكره كما يذكره الجاهل عند الكلب اللهم اخزه ، و عند الخزير اللهم اخزه .

اى ابوذر از مناهى (60) خدا بپرهيز و از خدا بترس ، و به مردم چنين بنما كه از خدا مى ترسى براى اين كه تو را گرامى دارند، و دلت مايل به فجور و بديها باشد.

اى ابوذر بايد تو را كارى كه كنى نيت قربتى باشد كه همه كارها را از براى خدا كنى ؛ حتى خواب كردن و چيز خوردن را.

اى ابوذر بايد در دل تو جلال بزرگوارى خدا باشد، و او را سبك ياد نكنى ؛ چنان چه جاهلان وقتى سگ را ديدند مى گويند خدايا آن را خوار كن ، و چون به خوك برخوردند مى گويند خداوندا آن را خوار كن .

از حضرت امام موسى كاظم عليه السلام منقول است كه حضرت عيسى عليه السلام به حواريان فرمود: به حق و راستى ميگويم به كار شما نمى آيد كه ظاهر خود را نيك كنيد تا خوش آيند باشد و دلهاى شما فاسد باشد، و پست بدن خود را پاكيزه كنيد، و دلهاى شما كثيف و پر چرك باشد، و مباشيد مثل غربال كه آرد خوب را از خود بيرون مى كند و نخاله و سبوس را در ميان خود نگاه مى دارد، همچنين شما كلام حكمت را از دهان خود بيرون مى آوريد براى مردم و كينه و بديها را در سينه خود نگاه مى داريد. اى بندگان دنيا! مثل شما چراغ است كه مردم را روشنى مى دهد و خود را مى سوزاند. اى گروه بنى اسرائيل ! در مجالس علما برويد، ولو اين كه به زانو راه رويد. خود را به آن مجالس برسانيد. به درستى كه حق تعالى زنده مى كند دلهاى مرده را به نور حكمت ، چنان چه زنده مى كند زمينهاى مرده را به بارانهاى درشت قطره .

به سند معتبر از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام منقول است : خوشا حال بنده گمنامى كه مردم اعتنا به شاءن او نكنند، او مردم را شناسد و مردم او را نشناسند، و حق تعالى او را شناسد و از او خوشنود باشد، اين جماعت چراغهاى راه هدايتند كه حق تعالى به بركت ايشان دفع مى كند هر فتنه و تاريك كننده اى كه مردم را به شبهه اندازد، و براى ايشان مى گشايد در هر رحمتى را، ايشان افشاى اسرار ائمه خود را نمى كنند، و جفا كار و ريا كننده نيستند.

و بدان كه كسى كه عظمت الهى در نفس او مستقر گرديده ، و پستى دنيا و اهل دنيا بر او ظاهر شده ، و قدر اوقات عمر عزيز خود را دانست ، در هر امرى تا رضاى خدا را در آن نداند و نيابد كه به كار آخرت او مى آيد متوجه آن كار نمى شود، و عمر خود را به بطالت ضايع نمى كند.

پس اگر كه كسى كه عظمت الهى در نفس او مستقر گرديده ، و پستى دنيا و اهل دنيا بر او ظاهر شده ، و قدر اوقات عمر عزيز خود را دانست ، در هر امرى تا رضاى خدا را در آن نداند و نيابد كه به كار آخرت او مى آيد متوجه آن كار نمى شود، و عمر خود را به بطالت ضايع نمى كند.

پس اگر خواهد چيزى بخورد، چون منظور اصلى او در تحصيل آخرت است ، براى اين طعام مى خورد كه از عبادت الهى ضعيف نشود، و او را قوت بندگى به هم رسد. و اگر اين معنى به حسب واقع منظور او باشد و فقط گذرانيدن در خاطر نباشد، طعام خوردن او به اين نيت عبادت است ، و اين طعام همه نور مى شود، و قوتى كه از او حاصل مى شود صرف بندگى خدا مى شود. و همچنين خواب را براى اين مى كند كه در موقع عبادت حضور قلب داشته باشد، و عمل به فرموده الهى كرده باشد تا بدن و عقل او ضعيف نشود. و اگر به بيت الخلا مى رود براى اين مى رود كه خود را از كثافات و نجاسات پاكيزه كند، تا در وقت عبادت مطهر و مصفا باشد، و با حضور قلب نماز تواند كرد.

و آن چه حضرت فرموده اند كه بايد عظمت الهى را ملاحظه نمايى ، و خدا را در مقامهاى سهل ذكر نكنى ، مراد اين است كه از روى بى اعتنايى در هر مقام خدا را ياد نكنى ، بى آن كه غرض تو ياد خدا يا توسل به او باشد، و اگر نه ذكر خدا در هر حالى خوب است . و در احاديث وارد است كه در صغير و كبير امور بايد به خدا متوسل باشند، و از او استعانت جويند، و جميع حاجات خود را از خرد و بزرگ از او سؤ ال نمايند، و اين معنى عين تعظيم الهى است ، كه خود و قدرت خود را ناچيز داند، و در جميع امور خود را محتاج خداوند خود داند، و بداند كه حوائج كوچك و بزرگ نزد قدرت او يك نسبت دارد.

يا اءباذر ان الله ملائكة قياما من خيفتة ، ما رفعوا رؤ سهم حتى ينفخ فى الصور النفخة الآخرة ، فيقولون جميعا: سبحانك و بحمدك ما عبدنا كما ينبغى لك اءن تعبد. ولو كان لرجل عمل سبعين نبيا لاستقل عمله من شدة ما يرى يومئذ، و لو اءن دلوا صبت من غسلين فى مطلع الشمس لغلت منه جماجم من فى مغربها، و لو زفرت جهنم زفرة لم يبق ملك مقرب و لا نبى مرسل الاخر جائيا على ركبتيه ، يقول : ربى نفسى نفسى حتى ينسى ابراهيم اسحاق عليه السلام يقول : يا رب اءنا خليلك ابراهيم فلا تنسنى .

اى ابوذر به درستى كه حق تعالى را ملكى چند هست كه پيوسته ايستاده اند از خوف الهى سر بالا نمى كنند، تا روزى كه در صور بدمند دميدن آخر كه همگى خلق به آن زنده مى شوند، پس جميع ملائكه در آن حال مى گويند: خداوندا تو را منزه مى دانيم از جميع نقايص و عيبها، و از اين كه عبادت ما قبل درگاه تو باشد، و تو را بر جميع نعمتها شكر مى كنيم ، و عبادت تو نكرده ايم چنان چه سزاوار است تو را عبادت كنند، و اگر شخصى عمل هفتاد پيغمبر داشته باشد عمل خود را سهل شمارد از شدت اهوالى كه در آن روز مشاهده مى نمايد.

و اگر دلوى از غسلين جهنم كه چرك وريم اهل جهنم است كه قرنها در ديگهاى جهنم جوشيده است در مشرق آفتاب بريزند از حدت و حرارت آن مغز سر آن جماعتى كه در مغرب آفتابند به جوش آيد، و چون جهنم در صحراى محشر بخروشد و به صدا آيد، نماند احدى ، نه ملك مقرب و نه پيغمبر مرسلى ، مگر آن كه به زانو درافتد، و هر يك استغاثه كنند كه پروردگارا مرا رحم كن و نجات بخش ، و همه در انديشه خود باشند، حتى ابراهيم خليل خدا، اسحاق فرزند خود را فراموش كند، و به حال خود مشغول باشد، و گويد: اى پروردگار من ، من خليل تواءم ابراهيم ، مرا در اين روز از رحمت خود فراموش مكن ، و لطف خود را از من باز مگير.

بدان كه از جمله عقايدى كه انكار آنها كفر است و اقرار به آنها واجب و از ضروريات مذهب است اقرار كردن به بهشت و دوزخ است ، و بايد اعتقاد داشت كه بهشت و دوزخ الحال موجودند.

منقول است از ابن عباس كه دو يهودى به خدمت حضرت امير المؤمنين عليه السلام آمدند، پرسيدند كه بهشت و دوزخ كجايند؟ حضرت فرمود: بهشت در آسمان است و جهنم در زمين است .

حضرت صادق عليه السلام فرمود: اين آتش شما كه در دنيا هست يك جزو است از هفتاد جزو آتش جهنم كه هفتاد مرتبه آن را به آب خاموش كرده اند و باز افروخته شده است و اگر چنين نمى كردند هيچ كس طاقت نزديكى آن نداشت . و جهنم فريادى در محشر برآورد كه جميع ملائكه مقربين و انبياى مرسلين از بيم آن به زانوى استغاثه درآيند.

و به سند معتبر از حضرت امام صادق عليه السلام منقول است كه در جهنم چاهى هست كه اهل جهنم از آن استعاذه مى نمايند، و آن جاى هر متكبر و جبار معاند است ، و هر شيطان متمرد، و هر متكبرى كه ايمان به روز قيامت نداشته باشد، و هر كه عداوت آل محمد صلى الله عليه و آله و سلم داشته باشد.

يا اءباذر لو اءن امراءة من نساء اءهل الجنة اطلعت من سماء الدنيا فى ليلة ظلماء لاءضاءت لها الاءرض اءفضل مما يضى ء بالقمر ليلة البدر، ولوجد ريح نشرها جميع اءهل الارض ، و لو اءن ثوبا من ثياب اءهل الجنة نشر اليوم فى الدنيا، لصعق من ينظر اليه و ما حملته اءبصارهم .

اى ابوذر اگر زنى از زنان اهل بهشت از آسمان اول مشرف شود و به دنيا نظر كند در شب تارى ، هر آينه زمين از نور جمال او روشن مى شود بهتر از آن كه روشن مى شود از ماه شب چهارده ، و بوى خوش او برسد به مشام جميع اهل زمين ، و اگر جامه اى از جامه هاى اهل بهشت را امروز در دنيا بگشايند، هر آينه هر كس كه به سوى آن نظر نمايد مدهوش شود، و ديده او تاب ديدن آن نياورد.

به سند صحيح از ابو بصير منقول است كه به حضرت صادق عليه السلام عرض كردم : يابن رسول الله چيزى از اوصاف بهشت بفرما كه مرا مشتاق گردانى ؟ فرمود: اى ابو محمد به درستى كه بوى بهشت را از هزار سال راه مى شنوند، و پست ترين اهل بهشت را آنقدر مى دهند كه اگر جميع انس و جن در منزل او وارد شوند و از طعام و شراب او بخورند همه را كافى باشد، و از او چيزى كم نشود، و سهل ترين اهل بهشت چون داخل بهشت مى شود سه باغ به نظر او مى آيد، چون داخل پست تر مى شود در آن مشاهده مى كند از زنان و خدمتكاران و نهرها و ميوه ها آنقدر كه خدا خواهد، پس چون حمد و شكر الهى به جا مى آورد مى گويند به او كه جانب بالا نظر كن ، چون نظر مى كند در آن جا نعمت و كرامتى چند مشاهده مى نمايد كه در باغ اول نديده است ، پس گويد پروردگارا اين را نيز به من كرامت فرما، خطاب رسد: اگر اين را بدهم شايد كه باغ ديگرى را بطلبى ، او گويد نه همين مرا كافى است و از اين بهتر نمى باشد.

و به سند معتبر از امير المؤمنين عليه السلام منقول است كه فرمود:

بهشت را هشت در است : از يك در پيغمبران و صديقان داخل مى شوند و از در ديگر شهيدان و صالحان ، و از پنج در شيعيان و دوستان ما داخل مى شوند، و من مى ايستم بر صراط و دعا مى كنم ، و مى گويم : خداوندا به سلامت بگذران شيعيان و دوستان مرا، و هر كه يارى كرده و به امامت من اعتقاد داشته است در دار دنيا. در آن حال ندا از منتهاى عرش الهى رسد كه دعاى تو را مستجاب كرديم ، و تو را شفاعت داديم در شيعيان تو، پس هر يك از شيعيان و دوستان من و آنان كه يارى من كرده اند و با دشمنان من جهاد كرده اند به كردار يا به گفتار، شفاعت كنند هفتاد هزار كس از همسايگان و خويشان و دوستان خود را، و از در هشتم ساير مسلمانان داخل مى شوند،از آن جماعتى كه اقرار به شهادتين داشته باشند، و در دل ايشان به قدر ذره اى از بغض ما اهل بيت نباشد.

يا اءباذز اخفض صوتك عند الجائز، وعند القتال ، وعند القرآن .

يا اءباذر اذا اتبعت جنازة فليكن عملك فيها التفكر و الخشوع ، و اعلم انك لا حق به .

اى ابوذر صداى خود را پست كن نزد جنازه ها، و نزد قتال با دشمنان ، و نزد خواندن قرآن .

اى ابوذر چون از پى جنازه روى بايد كه كار تو در آن وقت تفكر و خضوع و شكستگى باشد كه تفكر نمايى در فناى دنيا، و از حال آن جنازه متنبه شوى ، و بدانى كه عن قريب به او ملحق خواهى شد.

بدان كه ممكن است مراد از پستى صدا آهسته سخن گفتن باشد در اين سه وقت ، چون هنگام تنبه و آگاهى است ، و فرياد زدن دلالت بر غفلت و بى باكى مى كند، يا كنايه باشد از ترك سخن گفتن به غير ذكر خدا و دعا.

چنان چه منقول است از حضرت امير المؤمنين عليه السلام كه غنيمت شماريد دعا را در پنج موطن : نزد خواندن قرآن ، و نزد گفتن اذان ، و نزد آمدن باران ، و نزد ملاقات صف مسلمانان با صف كافران ، و نزد دعا كردن مظلومان كه دعاى مظلوم را هيچ چيز مانع نمى شود تا به عرش مى رسد.

و احتمال دارد كنايه از ساكت شدن مطلق باشد، چون موقع تشييع جنازه و وقت قتال هنگام تفكر و اعتبار است ، پس بايد در دل تفكر كنند، و به ياد خدا باشند، و نزد خواندن قرآن بايد ساكت باشند و گوش دهند؛ زيرا كه ظاهر آيه كريمه و بعضى احاديث آن است كه وقتى ديگرى قرآن خواند واجب است خاموش شدن و گوش دادن ، و حرام است سخن گفتن . و اكثر علما را اعتقاد آن است كه وجوبش مخصوص كسى است كه اقتدا به پيش نماز كرده باشد و او قرائت بلند خواند واجب است خاموش شدن و گوش دادن ، و اگر واجب نباشد البته سنت مؤ كد است گوش دادن و خاموش شدن هر وقت كه قرآن خوانند و ثواب عظيم دارد.

و در خصوص جنازه احتمال دارد مراد ترك جزع و فرياد و ناله كردن باشد كه منافى صبر و رضاء به قضاء است ؛ چنان چه از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است : دو صداست كه خدا دشمن مى دارد: يكى فرياد و ناله كردن در مصيبت ، و ديگرى ساز نواختن در هنگامى كه خدا نعمتى كرامت فرمايد.

يا اءباذر اءن فيكم خلقين : الضحك من غير عجب ، والكسل من غير سهو.

اى ابوذر بدان كه در ميان شما دو خلق بد هست : خنديدن عبث در غير هنگام تعجب ، و كسل و سستى در عبادات دانسته ، بدون سهو و فراموشى .

در اين فقره حضرت دو خصلت را مذمت فرموده :

**خصلت اول : بسيار خنديدن**

و اين از غفلت و غرور ناشى مى شود، و گرنه كسى كه بر احوال خود و گناهان خود مطلع باشد، و از اهوالى كه در پيش دارد در حذر باشد، البته خنديدن او كم و حزن او بسيار مى باشد، چنان چه در باب صفات مؤمن وارد شده است كه خوشحالى او در روى اوست ، و اندوه او در دل است . و اين صفت نيز مذموم است كه آدمى پيوسته ترش رو باشد، كه مردم از او متنفر باشند، بلكه مؤمن مى بايد گشاده رو و متبسم باشد، و خوش طبعى و مزاج قدرى از آن مطلوب است ، اما زيادتى در خنده و مزاح هر دو بد و مذموم است .

چنان چه به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه بسيارى مزاح آبرو را مى برد، و بسيارى خنده ايمان را محو مى كند، و بسيارى دروغ بها و حسن را مى برد.

و در حديث ديگر فرموده : داوود به سليمان گفت : اى فرزند زنهار خنده بسيار مكن كه بسيارى خنده آدمى را در قيامت فقير مى گرداند.

و در حديث ديگر فرموده : سه چيز است كه باعث غضب مى گردد: خواب كردن بدون بيدارى ، و خنديدن از غير تعجب ، و با سيرى چيزى خوردن .

و از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه عجب دارم از كسى كه يقين به آتش جهنم دارد و مى خندد. و فرمود: احتراز كنيد از بسيارى خنده كه دل را مى ميراند.

و حضرت صادق صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: چه بسيار كسى كه خنده او در دنيا بسيار باشد از روى لعب و طرب ، و در روز قيامت گريه او بسيار باشد، و چه بسيار كسى كه گريه او بسيار باشد بر گناهانش از خوف عذاب الهى ، و رد بهشت سرور و خنده او فراوان باشد.

و فرمود: خنده رسول تبسم بود كه صدا از آن ظاهر نمى شد.

**خصلت دوم : كسل و سستى در عبادت**

و كسل از صفات منافقان است . و از ضعف ايمان و يقين ناشى است . و موجب محرومى از سعادت ابدى مى گردد، بلكه مؤمن مى بايد در عبادت صاحب نشاط باشد، و مردانه متوجه عبادت شود، و كارهاى خير را با شوق و شعف به جا آورد و به تاءخير نيندازد كه در تاءخير آفت است .

چنان چه حضرت صادق عليه السلام فرمود: پدرم مى فرمود: هر گاه اراده خيرى نمايى مبادرت كن به آن ، زيرا نمى دانى بعد از اين چه خواهد شد.

و در حديث ديگر فرمود: هر گاه قصد كار خيرى كنى به تاءخير مينداز، به درستى كه بسيار است كه حق تعالى مطلع مى شود بر بنده اى كه او به طاعتى مشغول است مى فرمايد: به عزت و جلال خودم قسم بعد از اين عمل تو را عذاب نكنم هرگز، و اگر گناهى را قصد كنى آن را ترك كن ، زيرا بسيار است كه حق تعالى مطلع مى شود بر بنده اى و او را مشغول معصيتى مى يابد، مى فرمايد: به عزت و جلال خود قسم كه بعد از اين عمل تو را نيامرزم هرگز.

و حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود: كسى كه قصد خير نمايد آن را زود به جا آورد كه هر چيز كه در آن تاءخير شد شيطان را در آن مهلتى و انديشه اى هست .

و در حديث ديگر فرمود: خدا خير را بر اهل دنيا سنگين كرده است ، چنان چه در ميزان اعمال ايشان در قيامت سنگين است ، و شر را بر اهل دنيا سبك كرده است ، چنان چه در ميزان اعمالشان سبك است .

و از حضرت امام صادق عليه السلام منقول است كه بپرهيز از دو خصلت : از ضجر و دلتنگى ، و از كسل و تنبلى ، به درستى كه اگر ضجر مى كنى بر هيچ حقى صبر نمى توان كرد، و اگر كسل مى ورزى هيچ حقى را ادا نمى توان كرد.

يا اءباذر ركعتان مقتصدتان فى تفكر خير من قيام ليلة و القلب ساه .

يا اءباذر لا يفقه ارجل كل الفقه حتى يرى الناس فى جنب الله تعالى اءمثال الاءباعر، ثم يرجع الى نفسه ، فيكون هو اءحقر حاقر لها.

يا اءباذر لا تصيب حقيقة الايمان حتى ترى الناس كلهم حمقى فى دينهم ، عقلاء فى دنياهم .

اى ابوذر دو ركعت نماز ميانه كه بسيار طول ندهى و بسيار سبك به جا نياورى ، و با حضور قلب و تفكر باشد، بهتر است از ايستادن يك شب به عبادت كه با فراموشى دل باشد، و از آن چه كنى و گويى دل خبر نداشته باشد.

اى ابوذر حق بر طبعها گران و تلخ است ، و باطل سبك و آسان و شيرين است ، و بسيار است كه شهوت يك ساعت دنيا مورث حزن طولانى آخرت مى گردد.

اى ابوذر فقيه نمى باشد آدمى تمام فقه ، و چنان چه بايد دانا نمى شود، تا آن كه مردم در جنب جلال و عظمت الهى نزد او به مثابه شتران باشند، پس رجوع به نفس خود كند، و خود را از همه كس حقيرتر شمارد.

اى ابوذر به حقيقت ايمان نمى رسى تا همه مردم را بدانى كه احمقند در دين خود، و عاقلند در دنياى خود.

ظاهر است كه كردن و شنيدن حق ، هر دو، بر آدمى گران و دشوار است ، چنان چه اكثر مردم اگر كسى خير ايشان را به ايشان مى گويد، هر چند دانند كه صلاح ايشان در آن است آزرده مى شوند، و كردن باطل ، خواه در معاصى و شهوات و خواه در اعمال بدعت ، بر طبعها گوارا و در كامها شيرين است ، و شنيدن سخن باطل اكثر مردم را خوش مى آيد، چنان چه خوش آمد گفتن ، ارباب عزت را خوش مى آيد، هر چند دانند دروغ است ، و كارهاى بد ايشان را به نيكى ياد كردن و ايشان را به خير و صلاح ستودن ملايم طبع ايشان است ، هر چند مى دانند كه اين گفتن براى خوبى ايشان و كار ايشان نفعى نمى دهد، و دفع عذاب از ايشان نمى كند.

و بدان كه بى اعتنا به شاءن مردم بودن دو جهت دارد: يكى ممدوح است ، و ديگرى مذموم ، آن چه ممدوح است و از ارفع كمالات است آن است كه خدا را مالك نفع و ضرر خود داند، و مردم را بى دخل داند، و در عبادات ايشان را منظور ندارد، و در امر خيرى كه مرتكب شود از ملامت ايشان پروا نكند، و در جايى كه ميان رضاى الهى و رضاى مخلوق متردد شود رضاى خدا را اختيار نمايد، و اين معنى از راه شناسايى عظمت حق تعالى حاصل مى شود، و چندان كه يقين او زياده مى شود اين صفت كامل تر مى گردد. و آن چه مذموم است آن است كه از راه تكبر مردم را سهل و بى قدر و حقير شمارد، و اين از راه عجب و خودبينى و غافل شدن از عيوب خود و اعتقاد داشتن به خود ناشى مى شود، و اين از بدترين صفات ذميمه است .

و حضرت در اين كلام معجز نظام به هر دو معنى اشاره فرموده اند كه مردم را در جنب خدا از باب شتران داند، كه در هنگام طاعت الهى ايشان را ملحوظ ندارد، چنان چه اگر كسى در جايى نماز كند و شترى چند در آن جا باشند البته ايشان را منظور نمى دارد، پس ‍ بايد در جنب عظمت خدا عظمت مردم را سهل داند، و بعد از آن اشاره به معنى دوم فرمودند كه چون به خود رجوع كند خود را از همه كس حقيرتر شمارد، يعنى باعث او بر عدم اعتنا به شاءن مردم ، عظيم دانستن خودش نباشد.

و به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است : هر كه صاحب سلطنتى را راضى كند به چيزى كه خدا را از آن به خشم آورد از دين خدا به در مى رود.

و از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام منقول است كه دينى نيست كسى را كه عمل كند به طاعت مخلوقى در معصيت خالق .

و از حضرت رسول عليه السلام منقول است : هر كه طلب نمايد خوشنودى مردم را به چيزى كه موجب سخط الهى مى شود، حق تعالى چنين كند كه آن جمعى كه توقع مدح ايشان دارد مذمت او كنند.

و در حديث ديگرى فرمود: به خشم مياوريد خدا را به سبب رضاى احدى از خلق او، و تقرب مجوييد به سوى احدى از خلق به چيزى كه موجب دورى از خداست ، به درستى كه ميان خدا و احدى از خلق وسيله اى نيست كه به سبب آن خيرى برساند، يا شرى را بر گرداند، مگر اطاعت او و طلب خوشنودى او، به درستى كه طاعت الهى موجب فيروزى است به هر چيزى كه طلب نمايند، و موجب نجات است از هر شرى كه از آن حذر كنند، و خدا نگاه مى دارد از بديها كسى را كه مطيع او باشد، و كسى كه معصيت او كند خود را از عذاب او حفظ نمى تواند نمود، و كسى كه از خدا گريزد گريزگاهى نمى يابد، زيرا كه امر الهى به خوارى او نازل مى شود هر چند جميع خلايق كراهت داشته باشند.

و حق تعالى حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام و خواص او را مدح فرموده كه جهاد مى كنند در راه خدا، و نمى ترسند از ملامت كنندگان .

و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: از ملامت ملامت كنندگان پروا مكنيد تا خدا دفع شر دشمنان از شما بكند.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است : هر كه حقير شمارد مؤمنى را، خواه مسكين و خواه غير مسكين ، پيوسته حق تعالى تحقير او نمايد و از او در خشم باشد تا از آن عمل برگردد.

آن چه حضرت فرمود كه مردم را بايد احمق در دين و عاقل در دنيا دانست ، مراد غالب مردم است ، يا مراد از ناس اهل دنياست ، والله يعلم .

يا اءباذر حاسب نفسك قبل اءن تحاسب ، فهو اءهون لحسابك غدا، و زن نفسك قبل اءن توزن ، و تجهز للعرض الاءكبر يوم تعرض ، لا تخفى على الله منك خافية .

اى ابوذر محاسبه نفس خود بكن پيش از آن كه با تو محاسبه كنند، كه حساب روز قيامت بر تو آسان شود، و نفس خود را بسنج در مراتب نقص و كمال پيش از آن كه در روز حساب تو را بسنجند، و مهيا شو براى عرض اكبر قيامت در روزى كه تو را و اعمال تو را بر خداوندى عرض كنند كه هيچ پنهانى از تو بر او پوشيده نيست .

بدان كه اگر كسى خواهد از عذاب الهى نجات يابد و به سعادت ابدى فائز گردد، بايد از نفس خود ايمن نباشد، و فريب آن را نخورد، و پيوسته در مقام عيب جويى نفس خود باشد، چنان چه عيوب دشمن خود را تفحص مى نمايد؛ زيرا كه عيوب در نفس مخفى مى باشد، و هر عيبى را كه شكافت و در مقام ازاله آن بر آمد چندين عيب ديگر بر او ظاهر مى شود.

چنان چه از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه مؤمن عيبى را از خود نفى نمى كند، مگر آن كه عيب ديگر بر او ظاهر مى شود.

و بايد پيوسته در مقام محاسبه نفس خود باشد، و داند روزى خواهد بود كه حساب اعمال او بكنند، پس در اين روز حساب خود را با خود درست كند، و جواب پرسش را مهيا كند؛ زيرا كه خود را با خود درست كند، و جواب پرسش را مهيا كند؛ زيرا كه خود را غافل كردن براى رفع محاسبه آخرت فايده نمى دهد، از بابت مرغى كه چون مى روند آن را شكار كنند چشم خود را بر هم مى گذارد.

و بدان كه اين عمر سرمايه اى است كه به آن سعادت ابدى تحصيل مى توان نمود، پس در هر روز حساب بگيرد از نفس خود كه هر دقيقه را صرف چه كار كرده ، اگر صرف طاعتى كرده سودمند ابد شده ، و اگر صرف معصيتى كرده زيان كار ابد شده ، و اگر صرف هيچ يك نكرده سرمايه را تلف و ضايع كرده و به دزد شيطان داده . پس در صورت اول او را تحسين نمايد و ترغيب به زيادتى آن بكند، و در صورت دوم و سوم آن را ملامت و آزار كند، و هر قدر كه مقدور باشد از آن تاوان بگيرد، و به توبه و انابه و تدارك آن چه فوت شده به مايه باقى مانده ؛ اگر چه تدارك گذشته نمى باشد، زيرا كه هر زمانى را بهره اى است از اعمال خير، پس عملى كه در آن زمان كنى حق آن زمان داده اى ، و گذشته از كيسه ات رفته است . و اگر قبول نكند با او مجادله و مجاهده كنى ، و به تفكرات صحيح و تذكر آيات و اخبار و وعيد او را رهوار گردانى كه آدمى به مثابه اسب كور چموش سركشى است كه در صحرايى رود كه چندين چاه در هر قدمى در جانب چپ و راست راه بوده باشد، اگر يك لحظه از آن غافل شدى وقتى خبر مى شود كه خود را در قعر چاه ضلالت مى بينى .

چنان چه به سند معتبر از حضرت امام موسى كاظم عليه السلام منقول است كه فرمود: از ما نيست كسى كه محاسبه خود نكند هر روز، پس اگر عمل خيرى كرده باشد از خدا زيادتى آن را بطلبد، و اگر گناهى كرده باشد استغفار و توبه كند.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه به شخصى فرمود: تو را طبيب نفس خود كرده اند، و درد را از براى تو بيان كرده اند، و علامت صحت را به تو شناسانيده اند، و تو را به او راهنمايى كرده اند، پس نظر كن چگونه به كار خود قيام مى نمايى .

و در حديث ديگر فرمود: دل خود را قرين و مصاحب نيكوكار يا فرزند مهربان خود دان ، و عمل خود را پدرى دان كه متابعت او كنى ، و نفس خود را دشمن دان كه با او مجاهده كنى ، و مال خود را عاريه دان كه بايد به صاحبش رد نمايى .

و در حديث ديگر فرمود: نفس خود را حبس كن و منع فرما از چيزى كه به آن ضرر مى رساند پيش از آن كه از تو مفارقت نمايد، و سعى كن كه نفس خود را از گرو بيرون آورى ، چنان كه سعى مى كنى در طلب معاش ؛ زيرا نفس تو گرو كرده هاى تو است .

و در حديث ديگر فرمود: از نفس خود از براى خود آن چه مى توانى بگير و غنيمت شمار، و توشه بگير از نفس خود در صحت پيش ‍ از بيمارى ، و در قوت پيش از ضعف ، و در حيات پيش از ممات .

و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: كسى كه نقصهاى نفس خود را پيدا نكند و تفحص ننمايد، هواها و خواهشها بر او غالب مى شود، و كسى كه پيوسته در تفحص باشد مرگ از براى او بهتر است .

و حضرت على بن الحسين عليه السلام فرمود: اى فرزند آدم پيوسته احوال تو به خير و نيكى مقرون است مادام كه واعظى از نفس ‍ خود داشته باشى ، و واعظ خود باشى ، و همت تو در محاسبه نفس خود مصروف باشد، و خوف الهى را شعار و پيراهن تن خود كرده باشى ، و اندوه را لباس خود ساخته باشى ، اى فرزند آدم خواهى مرد و مبعوث خواهى شد، و تو را نزد پروردگار خود به حساب باز خواهند داشت ، و از اعمال تو سؤ ال خواهند كرد، پس امروز جوابى براى آن روز مهيا كن .

يا اءباذر استحى من الله ، فانى والذى نفسى بيده لاءظل حين .ذهب الى الغائط متقنعا بثوبى اءستحيى من الملكين اللذين معى .

يا اءباذر اءتحب اءن تدخل الجنة ؟ قلت : نعم فداك اءبى و امى ، قال : فاقصر من الاءمل ، واجعل الموت نصب عينيك ، واستح من الله حق الحياء، قال : قلت : يا رسول الله كلنا نستحيى من الله ، قال : ليس كذلك الحياء، ولكن الحياء اءن لا تنسى المقابر و البلى ، و الجوف و ما وعى ، و الراءس و ما حوى ، و من اءراد كرامة الآخرة فليدع زينة الدنيا، فاذا كنت كذلك اءصبت ولاية الله .

اى ابوذر از خدا حيا كن و شرم بدار، به درستى كه من ، به حق آن خداوندى كه جانم در قبضه قدرت اوست ، چون به بيت الخلا مى روم جامه خود را بر سر و روى خود مى پوشانم از شرم دو ملكى كه با منند.

اى ابوذر مى خواهى داخل بهشت شوى ؟ گفتم : بلى پدر و مادرم فداى تو باد، فرمود: امل و آرزوى خود را در دنيا كوتاه كن ، و مرگ را در برابر چشم خود بدار كه پيوسته در ياد مرگ باشى ، و از خدا حيا بدار چنان كه سزاوار حيا داشتن است . گفتم يا رسول الله ما همه از خدا حيا و سرم داريم ، فرمود: حيا داشتن چنين نيست ، وليكن حياى از خدا آن است كه فراموش نكنى قبر و پوسيدن و كهنه شدن در قبر را، و فراموش نكنى جوف و آن چه در جوف است ، يعنى شكم و فرج را از حرام و شبهه نگاه دارى ، و فراموش نكنى آن چه در سر است ، يعنى چشم و گوش و زبان و انديشه ، و خيال خود را به معصيت باز دارى ، و به طاعت مصروف گردانى ، و كسى كه كرامت و بزرگى آخرت را خواهد، بايد كه زينت دنيا را ترك نمايد، پس هر گاه چنين باشى اى ابوذر به درجه ولايت مى رسى ، و دوست خدا مى گردى .

در اين مقام حضرت سيد الانام به چندين خلق از اخلاق كريمه اشاره فرموده اند:

**خصلت اول : حيا**

حيا عبارت از تاءثر نفس است از امرى كه قباحت آن امر بر او ظاهر شود، و باعث انزجار او گردد از آن عمل . و اين بر دو قسم است : يكى از افضل صفات كمال است ، و مورث فوز به سعادت است ، و ديگرى موجب حرمان از كمالات است . اما آن چه كمال است آن است كه بعد از آن كه به علم تميز ميان نيك و بد و حق و باطل كرده باشد از خدا و خلق شرم كند در ترك كردن عبادات و محاسن آدات شريعت ، و از مرتكب شدن معاصى و قبايح آداب كه از شرع قباحت آنها معلوم شده باشد.

و ظاهر است كسى كه متصف به صفت حيا باشد، البته هر قبيحى را كه اراده مى كند، اگر تفكر نمايد كه حق تعالى حاضر است و بر فعل او مطلع است ، و حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم و ائمه معصومين عليه السلام مطلع مى شوند، و هر روز اعمال امت را بر ايشان عرض مى كنند، و دو ملك كه پيوسته ملازم اويند البته بر عمل او مطلع مى شوند، و اگر حق تعالى پرده از او برگيرد ملائكه سماوات بر فعل او مطلع مى شوند، و در قيامت در حضور صد و بيست و چهار هزار پيغمبر و گروهى بى حد و احصا از ملائكه و ساير عباد رسوا خواهد شد، و اين معنى از روى يقين و ايمان حالى او گردد، البته متوجه آن عمل نخواهد شد، و همچنين در فعل طاعات .

و آن چه از حيا مذموم است آن است كه امر حقى را به عقل ناقص خود قبيح شمارد و ترك آن كند، و اين جهل ناشى مى شود، مثل آن كه مسئله اى بر او مشكل شده است نمى پرسد و حيا مى كند و در جهالت مى ماند، يا عبادتى را ترك مى كند براى اين كه در نظر جمعى از اشقيا بد نماست . و اين حيا موجب محرومى از سعادات است ، و حق تعالى مى فرمايد:(والله لا يستحيى من الحق) (61) به درستى كه حق تعالى حيا نمى كند از بيان حق .

و به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه حيا دو حياست : حياى عقل ، و حياى حماقت ، حياى عقل از علم ناشى مى شود، و باعث علم مى شود، و حياى حماقت از جهل ناشى مى شود و باعث جهالت مى گردد.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: حيا از ايمان است ، و ايمان موجب دخول بهشت است .

و فرمود: حيا و ايمان هر دو به يك ريسمان بسته اند، هر يك كه از آدمى جدا شود ديگرى با او مى رود.

و در حديث ديگر فرمود: ايمان ندارد كسى كه حيا ندارد.

**خصلت دوم : عفت شكم**

عفت واجب آن است كه از خوردن حرام اجتناب نمايد، و عفت از چيزهايى كه نهى كراهت از آن فرموده اند، و از شبهه ها كه به ظاهر شرع حلال باشد، و احتمال بودن حرام در ميان آن مال غالب باشد، مثل مال جماعتى كه اكثر مكاسب ايشان حرام است ، مانند ارباب مناصب ، مستحب است . و اين تكليف از اعظم تكاليف الهى است ، و سعى كردن در تحصيل حلال دشوارترين كارهاست ، چنان چه وارد شده است كه حلال قوت برگزيدگان است . و در بعضى اخبار وارد شده است كه حضرت اميرالمومنين عليه السلام براى همين بر انبان غذاى خود مهر مى زدند كه شبهه داخل آن نشود.

و بدان كه غذاها را در اعمال و آثار و قرب و بعد به خدا مدخليت عظيم هست ؛ زيرا كه قوتهاى بدنى آدمى از روح حيوانى است ، و روح حيوانى بخارى است كه از خون به هم مى رسد، و خون از غذا به هم مى رسد، پس چون غذاى حلال قوت آن به اعضاء و جوارح رسيد هر يكى را به كارى كه پسنديده است مى دارد، و همه آن قوت صرف عبادات مى شود، و لقمه حرام كه در بدن داخل شد، و قوت آن به اعضا و جوارح سرايت كرده ، آن قوتها از حرام به هم رسيده حرام زاده اند، و از حرام زاده كار خوب نمى آيد. چون سر از دريچه چشم به در مى كند چشم را به معاصى مى دارد و هزار فساد مى كند، و اگر سر از دريچه گوش به در مى كند آن را به شنيدن انواع باطلها مى دارد، و همچنين در جميع اعضا و جوارح ، و اگر نطفه مى شود فرزندى كه از آن حاصل مى شود به يكى معنى حرام زاده است ، و مايل به بديها مى باشد.

و آن حديث كه واقع شده است كسى كه راغب است به غيبت مسلمان حلال زاده نيست ، ممكن است كه بر اين معنى محمول باشد، و لقمه حلال همه نور و عبادت و معرفت مى شود، و موجب قرب به خدا مى شود، و دل را منور مى كند، و اين معنى به تجربه نيز معلوم شده است .

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است : هر كه خواهد دعايش مستجاب شود بايد كه كسبش را حلال كند.

و به اسانيد معتبره از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است كه بهترين عبادتهاى خدا عفيف داشتن شكم و فرج است .

و منقول است كه شخصى به آن حضرت گفت : عمل من بسيار ضعيف است ، و روز كم مى دارم ، اما گمان من اين است كه نمى خورم مگر از حلال ، حضرت فرمود: كدام عبادت بهتر است از عفت شكم و فرج .

و حضرت رسول فرمود: بيش تر چيزى كه امت من به آن داخل جهنم مى شود دو چيز ميان تهى است : شكم ، و فرج .

و به سند معتبر از حضرت رسالت پناه عليه السلام منقول است : هر كه از امت من از چهار خصلت سالم باشد بهشت بر او واجب مى شود: از داخل شدن در دنيا، و متابعت نمودن هواهاى نفس ، و شهوت شكم ، و شهوت فرج .

**خصلت سوم : عفت فرج**

و اين نيز از تكاليف شاقه الهى است ، و تحقيقش همان است كه گذشت كه احتراز از زناى صرف واجب است ، و زنا از گناهان كبيره است ، و مكروهاتى كه در شرع معلوم شده است عفت از آنها مستحب است ، و شبهه ها بر دو قسم است : يكى به اعتبار اشكال در مسئله است ، و احتراز از آنها نيز بنابر مشهور مستحب است ، و بعضى اين احتياط را واجب مى داند، مگر آن كه طرف حرمت بسيار ضعيف باشد. و قسم ديگر به شبهه بر مى گردد، مثل آن كه به زر شبهه كنيزى خريده باشد، يا زر شبهه را مهر كرده باشد، يا مهر زن را غصب كند، يا در دادن با قدرت مضايقه كند.

و زنا بر اعضا و جوارح منقسم مى شود، زناى فرج معلوم است ، و زناى چشم نگاه كردن به پسران به شهوت و به زنان غير محرم است و زناى گوش شنيدن آوازى است كه باعث شهوت مى شود، و زناى دست بازى كردن است با نامحرم ، و همچنين در ساير اعضاى و اينها نيز حرامى و شبهه اى مى دارد.

چنان چه به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليه السلام منقول است كه فرمودند: هيچ كسى نيست مگر آن كه بهره اى از زنا مى يابد، و زناى چشمان نظر كردن است ، و زناى دهان بوسيدن است ،

و زناى دستها لمس كردن است ، و خواه فرج تصديق اين اعضا بكند، و خواه تكذيب كد، يعنى خواه زناى فرج متحقق شود و خواه نشود.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود: نيكى كنيد با پدران خود تا فرزندان شما با شما نيكى كنند، و عفت ورزيد از زنان مردم تا عفت ورزند زنان شما.

و حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: هر كه پسرى را به شهوت ببوسد حق تعالى در روز قيامت لجامى از آتش بر سر او كند.

**خصلت چهارم : نگاه داشتن چشم**

و از چشم مفاسد عظيم در نفس آدمى ره مى يابد، بلكه دريچه اكثر معاصى چشم است ، و از آن جا خيال بسيارى از معاصى در نفس ‍ حاصل مى شود، و نظر كردن به زنان نامحرم و به فرج غير زن و متعه و اطفال بسيار خرد حرام است ، و همچنين نظر كردن به پسران ساده و مزلف با لذت و شهوت حرام است ، و موجب عشق مجاز، كه به حقيقت كفر است ، مى گردد؛ زيرا بت پرست مى شود و در جميع احوال آن معشوق در نظرش مى باشد و از خدا دور مى شود، و به هر فسقى يا كفرى كه معشوقش ماءمورش سازد اطاعت مى كند.

چنان چه به سند معتبر منقول است كه از حضرت صادق عليه السلام پرسيدند از عشق ، حضرت فرمود: دلهايى كه از ياد الهى خالى است حق تعالى محبت غير خود را به آن دلها مى چسباند.

و به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه زنهار حذر نماييد و بپرهيزيد از نظر كردن و صحبت داشتن با فرزندان ساده اغنيا و پادشاهان ، كه فتنه ايشان بدتر است از فتنه دختران كه در پرده مى باشند.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه نظر كردن تيرى است از تيرهاى زهر آلوده شيطان ، و هر كه ترك كند نظر حرامى را از براى خدا، نه از براى غير او، حق تعالى ايمانى به او كرامت فرمايد كه طعم و لذت آن ايمان را بيابد.

يا اءباذر يكفى من الدعاء ما يكفى الطعام من الملح .

يا اءباذر مثل الذى يدعو بغير علم كمثل الذى يرمى بغير وتر.

اى ابوذر كافى است از دعاها نيكى و اعمال خير آنقدر كه طعام را كافى است از نمك .

اى ابوذر مثل آن كسى كه دعا مى كند بى آن كه عمل صالحى داشته باشد مانند كسى است كه تير اندازد از كمان بى زه .

**فضيلت دعا و فوايد آن**

بدان كه افضل عبادات و نزديك ترين راههاى قرب بنده به جناب قاضى الحاجات طريقه دعا و تضرع و مناجات است ، و به كثرت دعا و مناجات يقين به ذات و صفات كماليه الهى زياده مى گردد، و توكل و تفويض به جناب مقدس او بيش تر مى شود، و موجب قطع طمعها و علايق از خلق مى شود، و همين طريقه از جميع ائمه ما منقول است كه بعد از اداى فرايض و سنن پيوسته مشغول تضرع و مناجات بوده اند خصوصا سيدالساجدين عليه السلام .

چنان چه تعالى مى فرمايد (و قال ربكم ادعونى استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتى سيد خلون جهنم داخرين)(62) يعنى : گفت پروردگار شما كه بخوانيد مرا در جميع مطالب تا دعاى شما را مستجاب كنم ؛ زيرا آن جماعتى كه تكبر مى نمايند و سركشى مى كنند از عبادت من زود باشد كه داخل جهنم شوند با مذلت و خوارى .

و در احاديث بسيار از ائمه اطهار عليه السلام منقول است كه مراد از عبادت در اين آيه دعاست .

پس حق تعالى اول امر به دعا فرموده ، و ديگر وعده اجابت نموده ، و بعد از آن دعا را عبادت شمرده ، و ترك دعا را تكبر خوانده ، و بر تركش وعده دخول جهنم فرموده .

و در موضع ديگر مى فرمايد (و اذا سئلك عبادى عنى فانى قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان فليستجيبوا لى و ليومنوا بى لعلهم يرشدون)

ترجمه اش اين است كه چون سؤ ال نمايند از تو بندگان من از صفت من ، يا نزديكى و دورى من ، يا كيفيت دعا كردن من كه آهسته دعا كنند يا بلند، پس بگو به ايشان كه من نزديكم به ايشان به علم و احاطه و لطف و رحمت ، مستجاب مى كنم دعاى دعا كننده را وقتى كه مرا بخواند، پس بايد كه بندگان اجابت كنند مرا در دعا كردن كه از ايشان طلبيده ام ، يا آن كه چون من اجابت مى كنم در دعا بايد كه ايشان اجابت من كنند در جميع تكاليف من ، و بايد كه ايمان آورند به وعده من در اجابت دعا، يا در خود ثابت ايمان باشند، شايد كه راه راست يابند و به رشد و صلاح خود پى برند.

به سند معتبر منقول است كه از حضرت امام محمد باقر عليه السلام پرسيدند: كدام عبادت بهتر و افضل است ؟ حضرت فرمود: هيچ عبادتى بهتر نيست نزد حق تعالى كه از او سؤ ال نمايند، و از رحمتهاى غير متناهى كه نزد اوست طلب نمايند، و هيچ كس بر خدا دشمن تر و بدتر نيست از كسى كه تكبر كند از عبادت الهى كه دعاست ، و از عطاها و رحمتهايى الهى سؤ ال ننمايد.

از حضرت اميرالمومنين عليه السلام منقول است كه حق تعالى قبول نمى فرمايد دعايى را كه از دل غافل صادر شود. و فرمود: چون براى ميت خود دعا كنيد چنين دعا مكنيد كه دل شما از آن غافل باشد و خير نداشته باشد، و لكن بايد كه جد و سعى كنيد از براى او در دعا.

و حضرت صادق فرمود: خدا مستجاب نمى كند دعايى را كه با دل سخت قساوت دعا كنند.

و در حديث ديگرى فرمود: خدا مستجاب نمى كند دعايى را كه با دل فراموش كار غافل كنند، پس هر گاه دعا كنيد دل خود را با خدا داريد، وى يقين كنيد كه دعاى شما مستجاب است .

يا اباذر ان الله يصلح يصلاح العبد ولده و ولد ولده ، و يحفظه فى دويرته و الدور حوله مادام فيهم .

اى ابوذر به درستى كه حق تعالى اصلاح مى كند به سبب صلاح و نيكى بنده فرزندانش را و فرزندان فرزندانش را، و حرمت او را رعايت مى فرمايد كه در اهل خانه هاى او و در خانه هاى همسايگان او مادام كه در ميان ايشان است بلاها را از ايشان رفع مى نمايد، و عذاب خود را بر ايشان نازل نمى گرداند.

مفاد اين كلمات شريفه ترغيب در صلاح و نيكى و بندگى است ، كسى كه بنده شايسته خداست خدا به بركت او فرزندانش را هم به صلاح و نيكى مى دارد كه نام خيرش در دنيا و آخرت باقى بماند، و ثمره نيكى ايشان به او عايد گردد، و به بركت او دفع بلاها از خويشان و دوستان و همسايگان او مى فرمايد، بلكه به بركت نيكان دفع بلاها از ديار ايشان مى فرمايد.

چنان چه به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه چون حق تعالى مى بيند اهل شهرى را كه از حد تجاوز مى كنند در نافرمانى و معصيت ، و در آن شهر سه كس از مؤمنان صالح هستند، حق تعالى ايشان را ندا مى فرمايد كه اهل معصيت من اگر در ميان شما نمى بودند اين مؤمنان كه با يكديگر به مال حلال من دوستى مى نمايند، و به صلاح و نيكى و عبادات خود زمين و مسجدهاى مرا معمور مى دارند، و در سحرها از ترس من استغفار مى كنند، هر آينه عذاب خود را بر شما نازل مى كردم و پروا نمى كردم .

يا اءباذر ان ربك عز و جل يباهى الملائكة بثلاثة نفر: رجل فى اءرض قفر، فيؤ ذن ، ثم يقيم ، ثم يصلى ، فيقول ربك للملائكة : انظروا الى عبدى يصلى و لا يراه اءحد غيرى ، فينزل سبعين اءلف ملك يصلون وراءه ، و ستغفرون له الى الغد من ذلك اليوم ، و رجل قام من الليل فصلى وحده ، فسجد و نام و هو ساجد، فيقول تعالى : انظروا الى عبدى روحه عندى و جسده ساجد، و رجل فى زحف يفر اءصحابه و يثبت هو يقاتل حتى يقتل .

اى ابوذر به درستى كه پروردگار عزيز و بزرگوار تو مباهات مى نمايد با ملائكه به سه نفر: اول شخصى كه در بيابانى تنها اذان و اقامه بگويد و نماز گزارد، پروردگار تو به ملائكه مى فرمايد: نظر كنيد به سوى بنده من كه نماز مى گزارد، و هيچ كس غير از من او را نمى بيند. و بر نماز او اطلاع ندارد، پس حق تعالى هفتاد هزار ملك را مى فرستد كه در عقب او نماز گزارند، و از براى او استغفار نمايند تا فرداى آن روز. دوم : شخصى كه در شب برخيزد و نماز شب بگزارد تنها، و به سجده رود و در سجده خوابش ببرد، در آن حال حق تعالى به ملائكه مى فرمايد: نظر كنيد به سوى بنده من كه روحش نزد من است و بدنش در سجده . سوم : شخصى است كه در جنگى باشد و در راه خدا جهاد كند، رفقايش بگريزند و او ثابت قدم بماند، و قتال كند تا شهيد شود.

بدان كه احاديث در مدح اخفا و پنهان كردن عبادت وارد شده است . به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه عبادت هر چند مخفى تر است اجرش بيش تر است .

و در حديث ديگر وارد شده است كه عمل صالح را چون بنده اى از خلق پنهان مى كند و مخفى مى دارد، خدا البته آن را براى مردم ظاهر گرداند كه او را در دنيا زينت بخشد به آن چه ذخيره فرموده است از براى او از ثواب آخرت .

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه محبوب ترين اعمال نزد حق سبحانه و تعالى نماز است ، و نماز آخر وصيت پيغمبران است ، پس چه بسا بسيار نيكوست كه شخصى غسل كند يا وضوى كامل بسازد، و به كنارى رود كه هيچ انسى او را نبيند، پس حق تعالى بر او مطلع مى گردد، كه گاهى در ركوع است ،و گاه در سجود، به درستى كه بنده هر گاه سجده كند و سجده را طول دهد شيطان فرياد مى كند كه واويلاه ! فرزندان آدم اطاعت خدا نمودند و من عصيان كردم ، ايشان سجده كردند و من از سجده ابا كردم .

و احاديث بسيار دلالت مى كند بر اين كه عبادات واجبه را، مانند نماز واجب و زكات واجب و غير آن ، علانيه كردن بهتر است كه آدمى متهم ترك واجبات نشود، و موجب رغبت ديگران شود، و ايضا ريا در آن نمى باشد، چون حق لازم و واجب است ، و در اداء حقوق لازمه چندان فخرى و ريائى نمى باشد.

چنان چه به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه هر چه را خدا فرض و واجب كرد علانيه كردنش بهتر است از پنهان كردن ، و هر چه سنت باشد نهان كردنش بهتر است از علانيه كردن ، و اگر كسى زكات مالش را بر دوش بگيرد و علانيه قسمت نمايد، هر آينه نيكو و جميل خواهد بود.

و بر اين مضمون احاديث بسيار است ، خصوصا نماز واجب كه به جماعت واقع ساختن و در مساجد و مجامع به جا آوردن فضيلت نامتناهى دارد، و احاديثى كه در باب اخفاى عبادت واقع شده است ، مراد از آنها عبادتهاى سنت است ، يا مراد آن است كه از باب سمعه خود به مردم نشنواند و افتخار به آنها نكند، و آن چه در اين حديث وارد شده چون مشتمل بر اذان و اقامه است بر نماز سنت حمل نمى توان كرد؛ زيرا كه در نماز سنت اذان و اقامه بدعت است .

پس حمل مى كنيم بر اين كه در چنين صحرايى تنها مانده باشد، و با وجود تنهايى خدا را فراموش نكند، و به آداب و شرايط متوجه عبادات شود، حق تعالى به سبب اين كه اذان و اقامه گفته تدارك او مى فرمايد، و ملائكه براى او منى فرستد كه به او اقتدا كنند، تا از ثواب جماعت نيز محروم نباشد، نه اين كه آدمى خود دانسته ترك جماعت كند، و به صحرايى رود كه كسى نباشد، و خود را از فضيلت جماعت محروم گرداند.

و بدان كه نماز شب سنت است ، و طريقه پيغمبران و دوستان خداست ، و مشتمل بر فضائل بى انتهاست ، و هنگام راز گفتن با قاضى الحاجات است ، و چون آدمى را در روز به سبب توجه به مشاغل دنيوى تشويش بسيار در خاطر به هم مى رسد، در اعمال روز حضور قلب كم تر مى باشد، و چون مردم نيز بر احوال آن كس مطلع مى گردند اخلاص در آن دشوار است ، و چون مردم نيز بر احوال آن كس مطلع مى گردند اخلاص در آن دشوار است ، و چون آدمى در اول شب خوابيده ، چون برمى خيزد در آخر شب نفس ‍ از خيالات و وساوس خالى است ، و حضور قلب آسانتر است ، و چون كسى مطلع نيست عمل به اخلاص نزديك تر است .

يا اءباذر ما من رجل يجعل جبهته فى بقعة من بقاع الاءرض الا شهدت له بها يوم القيامة ، و ما منزل ينزله قوم الا و اءصبح ذلك المنزل يصلى عليهم اءويلعنهم .

يا اءباذر ما من صباح و لا رواح الا و بقاع الاءرض ينادى بعضها بعضا: يا جارتى هل مربك ذاكر لله ، اءو عبد وضع جبهته عليك ساجدا لله ، فمن قائلة نعم ، فاذا قالت : نعم اهتزت وابتهجت ، وترى اءن لها الفضل على جارتها.

اى ابوذر هيچ كس پيشانى خود را بر بقعه اى از بقعه هاى زمين به سجده نمى گذارد. مگر اين كه شهادت مى دهد آن بقعه زمين بر سجده او در روز قيامت ، و هيچ منزلى نيست كه جمعى در آن جا فرود آيند مگر اين كه چون صبح مى شود آن منزل يا بر ايشان صلوات مى فرستد، اگر عبادت الهى در آن كرده باشند، يا بر ايشان لعنت مى كند، اگر معصيت خدا بر روى آن كرده باشند.

اى ابوذر هيچ صبح و شبى نيست مگر اين كه بقعه هاى و قطعه هاى زمين بعضى از آنها ديگران را ندا مى كند كه اى همسايگان من آيا كسى بر شما گذشت كه ياد حق تعالى كند، يا بنده اى پيشانى خود را بر روى شما گذاشت كه از براى خدا سجده كند؟ بعضى مى گويند: بلى ، آن قطعه زمينى كه مى گويد بلى بر خود مى بالد و شادى مى كند، و افتخار مى نمايد، و خود را بر همسايه هاى خود تفضيل مى دهد به سبب اين كه عبادت الهى بر او شده .

بدان كه غفلت ، آدمى را به نحوى مغرور گردانيده كه جمادات از او هشيارترند، و قدر عبادت و بندگى خدا را از او بيش تر مى دانند، و توجيه اين اخبار به چند وجه مى توان نمود.

اول آن كه محمول بر حقيقتش باشد، و جمادات را يك نحو شعور ضعيفى بوده باشد، چنان چه حق تعالى مى فرمايد كه هيچ چيز نيست مگر آن كه حق را تنزيه و تسبيح مى كند و متلبس به حمد اوست ، وليكن شما تسبيح آنها را نمى فهميد.

دوم : آن كه اين سخن بر وجه تقدير باشد، يعنى اگر شعور مى داشتند چنين مى گفتند.

سوم : آن كه مراد از قطعه هاى زمين ، اهل آن قطعه ها باشد، از ملائكه و صالحين جن كه در قطعات زمين ساكنند و عبادت مى كنند.

و به سند معتبر منقول است : شخصى از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام سؤ ال نمود كه آدمى نمازهاى نافله را در يك موضع به جا آورد بهتر است يا تفريق كند و در مكانهاى مختلف واقع سازد؟ حضرت فرمود:بلكه بهتر آن است كه در جاهاى مختلف به جا آورد؛ زيرا كه اين مكانها براى او شهادت مى دهند در روز قيامت .

و به اسانيد معتبره منقول است : هر جماعتى كه در مجلسى جمع شوند، و خدا را در آن مجلس ياد نكنند، و صلوات بر پيغمبر و آل اطهار او صلوات الله عليهم اجمعين نفرستند، آن مجلس در قيامت موجب حسرت و وبال ايشان خواهد گرديد.

يا اءباذر ان الله جل ثناؤ ه لما خلق الاءرض و خلق ما فيها من الشجر، لم تكن فى الاءرض شجرة ياءتيها بنو آدم الا اءصابوا منها منفعة ، فلم تزل الاءرض و الشجر كذلك ، حتى تتكلم فجرة بنى آدم بالكلمة العظيمة قولهم اتخذ الله ولدا، فلما قالوا اقشرت الارض ، و ذهبت منفعة الاشجار.

اى ابوذر چون حق تعالى زمين را خلق فرمود و آن چه در زمين است از درختان ، هيچ درختى در زمين نبود كه بنى آدم به نزد آن درخت آيند مگر آن كه از آن منفعتى مى يافتند، و پيوسته زمين و درخت چنين پر منفعت بود تا هنگامى كه بنى آدم تكلم نمودند به آن كلمه عظيم و ناسزاى بزرگ كه گفتند خدا فرزند دارد. پس چون اين را گفتند، زمين بر خود بلرزيد، و نفع درختان بر طرف شد.

حق جل و علا مى فرمايد (تكاد السموات يتفطرن و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا) ترجمه اش اين است : نزديك است آسمانها از هم شكافته شود از عظمت و شناعت اين سخن ، و زمين شكافته شود و در افتد كوهها و ريزه ريزه شوند به جهت آن كه خواندند براى خداوند رحمان فرزندى ، و سزاوار نيست خداى را كه فرزند بگيرد، بلكه هر چه در آسمان و زمين است همه مملوك و بنده اويند.

و اين كلمه شنيعه را كفار قريش گفتند كه ملائكه دختران خدايند، و يهود گفتند عزير پسر خداست ، و نصارا گفتند عيسى پسر خداست ؛ تعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا.

به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه حق تعالى هيچ درختى را خلق نفرموده ، مگر آن كه ميوه داشت ، پس ‍ چون مردم گفتند خدا فرزند گرفته است براى خود، نصف درختان ميوه ايشان بر طرف شد، و چون شريك از براى خدا قرار دادند، درختان خار برآورد.

يا اءباذر ان الارض لتبكى على المؤمن اذا مات اءربعين صباحا.

اى ابوذر به درستى كه زمين مى گريد بر مؤمن بعد از فوت او چهل روز.

همان احتمالات فقره سابقه در اين جا جارى است ، با آن كه در اين جا مجاز شايع است كه ميتى را به عظمت ياد مى كنند مى گويند آسمان و زمين بر او مى گريد، و اين قسم اخبار را متوجه تاءويلشان نشدن و بر ظاهر گذاشتن به احتياط اقرب است .

و به سند معتبر از حضرت موسى بن جعفر عليه السلام منقول است كه چون مؤمنى مى ميرد، گريه مى كنند بر او ملائكه و بقعه هاى زمين كه در آنها عبادت پروردگار مى كرده ، و درهاى آسمان كه اعمالش را از آن درها بالا مى برده اند، و از فوت او رخنه در اسلام مى شود كه هيچ چيز آن رخنه را نمى بندد؛ زيرا مؤمنان فقيه و عالم حصارهاى اسلامند كه اسلام را از ضرر منافقان و كافران و شياطين حفظ مى كنند، چنان چه حصار شهر را حفظ مى كنند.

و حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: به درستى كه مؤمن در آسمان معروف است ، و اهل آسمان او را مى شناسند، چنان چه آدمى اهل و فرزندان خود رامى شناسد، و مؤمن گرامى تر است نزد خدا از ملك مقرب .

و به روايت ديگر فرمود مؤمن به نور الهى نظر در چيزها مى كند.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه مؤمن را براى اين مؤمن مى نامند كه امان مى دهد از جانب خدا از آتش عذاب الهى خود و ديگران را، و خدا امان او را اجازه مى فرمايد.

يا اءباذر اذا كان العبد فى اءرض قى ، فتوضاء اءو يتيم ، ثم اءذن و اءقام و صلى ، اءمر الله عز و جل الملائكة فصفوا خلفه صفا لا يرى طرفاه ، يركعون بركوعه ، و يسجدون بسجوده ، و يؤ منون على دعاه .

يا اءباذر من اءقام و لم يؤ ذن ، لم يصل معه الا معه الا ملكاه اللذان معه .

اى ابوذر چون بنده اى در بيابان تنها بوده باشد، وضو بسازد يا تيمم كند، اگر آب نداشته باشد، پس اذان و اقامه بگويد و نماز گزارد، حق تعالى ملائكه را امر فرمايد كه در عقب او صف بكشند، صفى كه دو طرف آن صف را نتوان ديد، ركوع كنند ملائكه با ركوع او، سجود كنند با سجود او، و آمين گويند نزد دعاى او.

اى ابوذر هر كه اقامه گويد و اذان نگويد با او نماز نكنند از ملائكه ، مگر دو ملكى كه با او مى باشند.

بدان كه اذان و اقامه از سنت هاى مؤ كد حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم ، و احاديث در فضيلت هر دو بى حد و احصاست ، و بعضى از علما در نماز جماعت واجب دانسته آن هر دو را، و بعضى اقامه را در همه نمازها و اذان را در نماز صبح و شام واجب مى دانند، و احتياط در آن است كه اقامه را مطلقا ترك ننمايند، و اذان را در نماز صبح و شام تا ممكن باشد ترك ننمايند. و احتياط آن است شرايطى كه در نماز رعايت مى بايد كرد، از ايستادن و رو به قبله بودن و با طهارت بودن و سخن نگفتن و حركت نكردن ، همه را در اقامه رعايت بكنند، و اذان و اقامه مخصوص نمازهاى واجب پنجگانه است ، و در غير آنها از نمازهاى واجب و سنت بدعت است .

و از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است ، هر كه خالص از براى خدا اذان بگويد، حق تعالى ثواب چهل هزار شهيد، و چهل هزار صديق به او كرامت فرمايد، و به شفاعت او چهل هزار گناهكار را داخل بهشت كند، به درستى كه چون مؤ ذن مى گويد اءشهد ان لا اله الا الله ، نود هزار ملك بر او صلوات مى فرستند، و از براى او استغفار مى كنند، و در قيامت در سايه عرش ‍ الهى خواهد بود، تا حق تعالى از حساب خلايق فارغ شود، و ثواب گفتن اءشهد ان محمدا رسول الله را چهل هزار ملك بنويسند. و هر كه به نماز جماعت حاضر شود و محافظت نمايد بر صف اول و تكبير اول امام را در يابد و آزار مسلمانى نكند، خدا ثواب مؤ ذنان را در دنيا و آخرت به او كرامت فرمايد.

يا اءباذر ما من شاب يدع الله الدنيا و لهوها، و اءهرم شبابه فى طاعة الله ، الا اءعطاه الله اءجر اثنين و سبعين صديقا.

يا اءباذر الذاكر فى الغافلين كالمقاتل فى الفارين .

اى ابوذر هر جوانى كه ترك كند از براى خدا دنيا و لهوهاى دنيا را، و جوانى خود را به پيرى رساند در طاعت الهى ، البته حق تعالى به او عطا فرمايد ثواب هفتاد و دو صديق را.

اى ابوذر كسى كه خدا را ياد كند در ميان غافلان ، مثل كسى است كه جهاد كند در ميان گريختگان .

صديق كسى را مى گويند كه تصديق پيغمبران و متابعت ايشان در اقوال و افعال بيش تر و بيش تر از ديگران بكند، و اين قسم احاديث كه در باب ثواب اعمال وارد شده است به دو وجه توجيه ميتوان نمود:

اول : آن كه مراد صديق از امتهاى ديگر باشد، يعنى ثواب يك جوان صالح اين امت برابر است با ثواب هفتاد و دو صديق از امتهاى ديگر.

دوم : آن كه هر عملى موجب استحقاق قدرى از ثواب ميگردد. و حق تعالى به فضل خود اضعاف (63) آن را كرامت مى فرمايد، پس ‍ مراد آن است كه آن چه حق تعالى به آن جوان تفضل مى فرمايد برابر است با ثواب استحقاق هفتاد و دو صديق . و وجوه ديگر نيز مى توان گفت ، و چون اين دو وجه ظاهرتر بود به همين اكتفا كرديم .

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است : سه كسند كه حق تعالى ايشان را بى حساب داخل بهشت مى كند: امام عادل ، و تاجر راست گو، و پيرى كه عمر خود را در طاعت الهى صرف نموده باشد.

و از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است : هفت كسند كه در سايه عرش الهى خواهند بود روزى كه به غير آن سايه اى نيست : امام عادل ، و جوانى كه در عبادت الهى نشو و نما كرده باشد، و شخصى كه دلش به مسجد متعلق باشد وقتى كه بيرون آيد از مسجد تا باز گردد، و دو نفر كه در طاعت الهى با يكديگر باشند تا مفارقت نمايند، و شخصى كه در خلوت خدا را ياد كند و آب از چشمانش جارى شود از خوف الهى ، و شخصى كه زن صاحب جمالى او را به حرام به سوى خود بخواند و او از ترس خدا مرتكب او نشود. و شخصى كه تصدقى بدهد مخفى كه دست چپش نداند كه از دست راست چه چيز داده است .

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است : هر كه قرآن بخواند، و او جوان و با ايمان باشد، قرآن با گوشت و خون او مخلوط گردد، و حق تعالى او را با رسولان و نيكوكاران ملائكه محشور گرداند، و قرآن در قيامت از جانب او حجت تمام كند، و گويد: خداوندا هر عمل كننده اى مزد عمل خود را يافت ، من مزد عمل كننده خود را مى خواهم ، پس حق تعالى دو حله از حله هاى بهشت در او پوشاند، و تاج كرامت بر سر او گذارد، پس به قرآن خطاب فرمايد كه آيا راضى شدى ؟ قرآن گويد: زياده از اين از براى او اميد داشتم ، پس ‍ حق تعالى برات ايمنى را به دست راستش دهد، و برات مخلد بودن در بهشت را به دست چپش دهد، و او را داخل بهشت كنند، پس به او گويند كه يك آيه بخوان و يك درجه بالا رو، پس به قرآن فرمايد كه راضى شدى ؟ گويد: بلى . و كسى كه بر او حفظ قرآن دشوار باشد مكرر خواند تا حفظ كند، حق تعالى اين ثواب را مضاعف به او كرامت فرمايد.

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است : كسى كه در ميان غافلان به ياد خدا باشد مانند كسى است كه به عوض ‍ گريختگان جهاد كند، و كسى كه بعد از گريختن لشكر جهاد كند بهشت از براى او واجب است . و احاديث بر اين مضامين بسيار است .

يا اءباذر الجليس الصالح خير من الوحدة ، والوحدة خير من السكوت ، و السكوت خير من املاء الشر.

يا اباذر لا تصاحب الا مؤمنا، و لا ياءكل طعامك ، الا تقى ، و لا تاءكل طعام الفاسقين . يا اباذر اطعم طعامك من تحبه فى الله ، و كل طعام من يحبك فى الله عزوجل .

اى ابوذر همنشينى با مصاحب صالح و نيكو بهتر است از تنهايى ، و تنهايى بهتر از خاموشى ، و خاموشى بهتر است از سخن بد گفتن .

بدان كه املا در لغت به معنى آن است كه شخصى سخنى بگويد كه ديگرى بنويسد، و حضرت در اين جا گفتن شر را به اين عبارت تعبير فرمودند، براى اشعار به آن كه آن چه از سخنان لغو و باطل مى گويى بر كاتبان اعمال خود املا مى كنى كه ايشان بنويسند، چنان چه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود به شخصى كه سخنان لغو مى گفت : اى مرد بر كاتبان خود نامه املا مى كنى .

اى ابوذر مصاحبت مكن مگر با مؤمن ، و نبايد طعام خود را بخورانى مگر به پرهيزگارى ، و مخور طعام فاسقان را.

اى ابوذر بخوران طعام خود را به كسى كه از براى خدا تو را دوست دارد، و بخور طعام كسى را كه تو را از براى خدا دوست دارد.

بدان كه به حسب تجربه معلوم است كه مصاحبت را در اخلاق و اعمال دخل عظيم هست ، پس بايد كه آدمى در مصاحبت نيكان اهتمام نمايد، كه شايد اطوار مرضيه ايشان در او تاءثير نمايد، و به اخلاق پسنديده ايشان متصف گردد، و از مصاحبت بدان احتراز نمايد، كه مبادا بديهاى ايشان در او تاءثير كند، و مصاحبين بد كه از شياطين انسند ضرر بيش تر ميرسانند از شياطين جن ؛ زيرا آدمى از مشاكل (64) و مجانس (65) خود بيش تر قبول مى كند تا از غير مجانس خود، بلكه اكثر اغواى شياطين انس مى شود.

چنانچه از حضرت امام موسى عليه السلام منقول است كه حضرت عيسى گفت : مصاحبت بد همنشين خود را به درد خود مبتلا مى گرداند، و قرين بد آدمى را هلاك مى كند، پس ببينيد با كى همنشينى مى كنيد.

و از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است كه پدرم حضرت على بن الحسين عليه السلام فرمود: اى فرزند با پنج كس ‍ مصاحبت و هم زبانى و رفاقت مكن ، گفتم : اى پدر ايشان را به من بشناسان ، فرمود: زينهار با دروغ گو مصاحبت مكن كه مانند سراب تو را فريب مى دهد، و نزديك را براى تو دور مى گرداند، و دور را براى تو نزديك مى كند، و با فاسق مصاحبت مكن كه تو را به يك لقمه يا كم تر مى فروشد و ديگرى را اختيار مى كند، و زينهار با بخيل مصاحبت مكن كه تو را در مال خود فرو مى گذارد و يارى نمى كند در هنگامى كه نهايت احتياج دارى ، و زينهار با احمق مصاحب مباش كه اگر خواهد به تو نفع رساند ضرر مى زند، و زينهار كه با قطع كننده رحم مصاحبت مكن كه حق تعالى در سه جاى قرآن او را لعنت فرموده .

و به سند صحيح از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه مصاحبت مكنيد با صاحبان بدعتها، و با ايشان همنشينى مكنيد كه نزد مردم مثل يكى از ايشان خواهيد بود. و حضرت رسول عليه السلام فرمود: آدمى بر دين يار و همنشين خود است .

و بدان كه اطعام مؤمنان فضيلت بسيار دارد، و اطعام بسيار مى يابد كرد، شايد كه در آن ميان مؤمنى باشد و فضيلت اطعام مؤمن را در يابند.

چنان چه به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه هر كه مؤمن گرسنه اى را اطعام نمايد، حق تعالى او را از ميوه هاى بهشت اطعام نمايد، و هر كه مؤمن عريانى را بپوشاند، حق تعالى از استبرق (66) و حرير بهشت بر او بپوشاند، و ملائكه بر او صلوات فرستند، مادام كه از آن جامه رشته اى باقى باشد، و هر كه مؤمن تشنه اى را شربت آبى بخوراند. خدا از شراب سر به مهر بهشت به او بخوراند، و كسى كه اعانت مؤمنى كند يا غمى از او زايل گرداند، خدا او را در سايه عرش خود جا دهد در روزى كه به غير سايه عرش سايه اى نباشد.

و به سند معتبر از حضرت امام على النقى عليه السلام منقول است كه حضرت موسى بن عمران على نبينا و آله و عليه السلام از خداوند خود سؤ ال كرد: الهى چه چيز است جزاى كسى كه مسكينى را اطعام نمايد خالص از براى تو؟ خطاب رسيد: يا موسى روز قيامت امر مى كنم منادى را كه در ميان خلايق ندا كند كه او از آزادى كرده هاى خداست از آتش جهنم .

و از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است : سه چيز است كه موجب رفع درجات مؤمن مى گردد به همه كس : سلام كردن ، و طعام به مردم خورانيدن ، و در شب موقعى كه مردم در خوابند نماز كردن .

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است : هر كه مؤمنى را سير كند بهشت براى او واجب شود. و فرمود: اگر من شخصى را از مؤمنان اطعام كنم نزد من بهتر است از اين كه صدهزار كس يا زياده از غير مؤمن را اطعام كنم .

و به سند صحيح از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است : هر كه سه نفر از مسلمانان را اطعام نمايد، حق تعالى او را از سه بهشت اطعام نمايد در ملكوت آسمان : از جنة الفردوس ، و جنة عدن ، و طوبى كه درختى است در بهشت كه حق تعالى در جنت عدن ، و طوبى كه درختى است در بهشت كه حق تعالى در جنت عدن به يد قدرت خود غرس نموده .

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است : هر كه مؤمنى را اطعام نمايد تا او را سير كند، هيچ يك از خلق خدا احصاى ثواب آن نتوانند نمود، نه ملك مقرب و نه پيغمبر مرسل . مگر خداوند عالميان ، بعد از آن فرمود:از جمله چيزهايى كه مغفرت را واجب و لازم مى گرداند اطعام مسلمانان گرسنه است .

و به سند معتبر منقول است حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: هر كه مؤ منى را شربتى از آب بدهد از جايى كه قدرت بر آن داشته باشد، حق تعالى به هر شربتى هفتاد هزار حسنه به او كرامت فرمايد، و اگر در جايى باشد كه آب كم باشد، چنان باشد كه دو بنده از فرزندان اسماعيل را آزاد كرده باشد.

و به سند معتبر از حسين بن نعيم منقول است : حضرت صادق عليه السلام از من پرسيد كه آيا برادران مؤمن خود را دوست مى دارى ؟ گفتم : بلى ، فرمود: به فقيران ايشان نفع مى رسانى ؟ گفتم : بلى ، فرمود: بر تو لازم است كه دوست دارى كسى را كه خدا او را دوست مى دارد، و الله كه تا ايشان را دوست ندارى نفع به ايشان نمى توانى رسانيدن . آيا ايشان را به ايشان را دوست ندارى نفع به ايشان نمى توانى رسانيدن ، آيا ايشان را به منزل خود دعوت مى نمائى ؟ گفتم : بلى ، هر وقت كه چيزى مى خورم البته دو كس يا سه كس ‍ يا كم تر يا بيش تر از ايشان با من مى باشند.فرمود: فضل ايشان بر تو زياده است از فضل تو بر ايشان ، گفتم : فداى تو گردم طعام خود را به ايشان مى خورانم و بر بساط خود ايشان را مى نشانم ، و فضل ايشان بر من عظيم تر است ، فرمود: بلى چون ايشان داخل خانه تو مى شوند، داخل مى شوند به آمرزش گناهان تو و عيال تو، و چون بيرون مى روند، مى برند گناهان تو و عيال تو را.

و در حديث ديگر فرمود: داخل مى شوند با روزى فراوان ، و بيرون مى روند با مغفرت گناهان تو.

و در حديث ديگر فرمود: هر كه مؤمن مال دارى را طعام بخوراند برابر است با اين كه يكى از فرزندان اسماعيل را از كشتن خلاص ‍ كند، و هر كه مؤمن محتاجى را طعام نمايد چنان است كه صد كس از فرزندان اسماعيل را از كشتن خلاص كرده باشد.

و در حديث ديگر فرمود: اطعام يك مؤمن نزد بهتر است از آزاد كردن ده بنده و ده حج .

يا اءباذر عزوجل عند لسان كل قائل ، فليتق الله اءمره ، ليعلم ما يقول .

يا اءباذر اترك فضول الكلام ، و حسبك من الكلام ما تبلغ به حاجتك .

يا اءباذر كفى بالمرء كذبا اءن يحدث بكل ما يسمع .

يا اءباذر ما من شى ء اءحق بطول السجن من اللسان .

اى ابوذر حق تعالى نزد هر گوينده اى است ، يعنى بر گفتار هر كسى مطلع است ، پس بايد آدمى از خدا بترسد، و بداند كه چه مى گويد، مبادا چيزى بگويد كه موجب غضب الهى گردد.

اى ابوذر ترك كن سخن هاى زيادتى و لغو را، و كافى است تو را از سخن آنقدر كه به سبب آن به حاجت خود برسى .

اى ابوذر از براى دروغ گفتن گوينده همين بس است كه هر چه بشنود نقل كند.

اى ابوذر هيچ چيز سزاوارتر نيست به بسيار محبوس داشتن و زندان كردن ، از زبان .

آن چه حضرت فرمودند كه هر شنيده اى را نقل كردن دروغ است ، ممكن است مراد آن باشد كه اگر به جزم نقل كند دروغ است ، بلكه اگر نقل كند بايد به قائلش نسبت دهند.

چنان چه به سند معتبر از اميرالمؤمنين عليه السلام منقول است كه چون حديثى يا سخنى نقل كنيد، آن را نسبت دهيد به آن كس كه به شما حديث كرده است ، اگر حق باشد ثوابش از شما باشد، و اگر باطل و دروغ باشد گناهش بر او باشد.

و محتمل است مراد آن باشد كه نزد مردم ، دروغ گو مى شويد و به كذب مشهور مى شويد، هر چند كه به قائلش نسبت دهيد دروغ نيست .

و ممكن است كه مراد آن باشد كه مى بايد سخنى كه نقل كنيد ماءخذش را معلوم كنيد، و از مردمى كه بر قولشان اعتمادى نيست سخن نقل مكنيد كه حرفهاى بى اصل را شنيدن و نقل كردن به منزله دروغ است در قباحت و شناعت ، و الله تعالى يعلم .

يا اءباذر ان من اجلال الله تعالى اكرام ذى الشبية المسلم ، و اكرام حملة القرآن العالمين به ، و اكرام السلطان المقسط.

اى ابوذر از جمله اجلال و تعظيم حق سبحانه و تعالى است گرامى داشتن مسلمانى كه ريشش سفيد شده باشد، و گرامى داشتن حاملان قرآن كه به احكام قرآن عمل نمايند، و گرامى داشتن پادشاه عادل .

**اكرام پيران مسلمان**

بدان كه گرامى داشتن مسلمانان همگى لازم است ؛ خصوصا پيران ايشان ، چون موى سفيد در سر اثر رحمت الهى است ، و حق تعالى آن را حرمت مى دارد، پس حرمت داشتن آن تعظيم الهى نمودن است چنانچه در خطب و احاديث بسيار وارد شده است كه رحم كنيد خردان خود را، و توقير نماييد پيران خود را.

و از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه تبجيل و تعظيم نماييد مشايخ و پيران خود را كه از تعظيم خداست تعظيم ايشان .

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است : هر كه فضل و حرمت مرد پيرى را بداند، و او را توقير و تعظيم نمايد، حق تعالى او را از فزع اكبر روز قيامت ايمن گرداند.

و از حضرت صادق عليه السلام به سند معتبر منقول است : سه كسند كه به حق و حرمت ايشان جاهل نمى باشد مگر منافقى كه نفاقش ‍ معروف و ظاهر باشد: كسى كه در اسلام ريشش سفيد شده باشد، و حامل قرآن ، و امام عادل .

**فضيلت حاملان قرآن**

به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه ديوانها كه در قيامت حساب مى كنند سه ديوان است : ديوان نعمتها، و ديوان حسنات ، و ديوان گناهان ، پس چون ديوان نعمت حسنات را برابر كنند نعمتها تمام حسنات را فرا گيرد، و ديوان گناهان باقى ماند، پس فرزند آدم را طلبند و گناهانش را حساب كنند، در اين حال قرآن به بهترين صورتها بيايد، و در پيش آن مرد روان شود، و گويد: خداوندا منم قرآن ، و اين بنده مؤمن توست كه خود را به تعب مى انداخت به تلاوت من ، و در طول شب مرا به ترتيل مى خواند، و چون مرا در تهجد (67) مى خواند آب از ديده اش جارى مى شد، خداوند او را راضى كن چنانچه مرا راضى كرده . پس ‍ خداوند عزيز جبار فرمايد كه اى بنده من دست راست را بگشا. پس پر كند حق تعالى آن را از رضا و خشنودى خود، و دست چپش ‍ را پر كند از رحمت خود. پس به او گويد: اينك بهشت از براى تو مباح است ، قران بخوان و بالا رو، پس هر يك آيه را كه بخواند يك درجه بالا رود.

و در حديث ديگر فرمود: حق تعالى به قرآن خطاب فرمايد: به عزت و جلال خود قسم كه امروز گرامى دارم هر كه تو را گرامى داشته ، و خوار كنم هر كه تو را خوار كرده .

و از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه اشراف و بزرگان امت من حاملان قرآنند، و جمعى كه در شب عبادت مى كنند.

و در حديث ديگر فرمودند: حاملان قرآن بزرگان اهل بهشت اند.

و فرمود: خدا عذاب نمى فرمايد دلى را كه قرآن را حفظ نمايد.

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است كه اهل قرآن در اعلاى درجات بهشتند بعد از پيغمبران ، پس ضعيف و حقير مشماريد اهل قرآن را. و حق ايشان را سهل مدانيد كه ايشان را نزد حق تعالى منزلت رفيع هست .

**احوال سلاطين و امرا و معاشرت نمودن ايشان**

بدان كه عدل ملوك و امرا از اعظم مصالح ناس است ، و عدل و صلاح ايشان موجب صلاح جميع عباد و معمورى (68) بلاد است ، و فسق و فجور ايشان مورث اختلال نظام امور اكثر عالميان ، و ميل اكثر ناس به طور ايشان مى گردد.

چنانچه از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم به سند معتبر منقول است كه دو صنفند از امت من اگر ايشان صالح و شايسته اند امت من نيز صالحند، و اگر ايشان فاسدند امت من نيز فاسدند، صحابه پرسيدند، كيستند ايشان يا رسول الله ؟ فرمود: فقها، و امرا.

و به سند ديگر منقول است از آن حضرت كه فرمود: دو كسند كه به شفاعت نمى رسند: صاحب سلطنتى كه ظلم و جور و تعدى كند، و كسى كه در دين غلو كند و از دين خارج شود.

و از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است كه پدرم در وقت فوت مرا وصيت فرمود: اى فرزند زنهار بپرهيز از ظلم كسى كه ياورى بر تو به غير از خدا نيابد.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است : هر كه متولى امرى از امور مسلمانان بشود، و ايشان را ضايع بگذارد، خدا او را ضايع بگذارد.

يا اباذر لا يزال العبد يزداد من الله بعدا ما سيى ء خلقه .

اى ابوذر پيوسته آدمى از خدا دور مى شود مادام كه خلقش بد است .

بدان كه خلق صفتى را مى گويند كه ملكه نفس و عادات او شده باشد، و اخلاق حسنه نزد حق تعالى بهتر است از اعمال حسنه ، و همچنين خلقهاى بد بدتر است از علماى بد، و بسا باشد كه صاحب خلق بدى عبادت بسيار كند، و صاحب خلق نيكى آن عبادت را نكند، و درجه او نزد خدا رفيع تر باشد.

به سند صحيح از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است : از مؤمنان كسى ايمانش كامل تر است كه خلقش نيكوتر است .

و از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه روز قيامت در ميزان عمل چيزى بهتر از خلق حسن نيست .

يا اباذر الكلمة الطيبة صدقه ، و كل خطوة تخطوها الى الصلاة صدقة .

يا اباذر من اجاب داعى الله و احسن عمارة مساجد الله ، كان ثوابه من الله الجنة ، فقلت : بابى انت و امى يا رسول الله كيف نعمر مساجد الله ؟ قال ؟ قال : لا ترفع فيها الاصوات ، و لا يخاض فيها الباطل ، و لا يشترى فيها و لا يبايع ، و اترك اللغو ما دمت فيها، فان لم تفعل فلا تلومن يوم القيامة الا نفسك .

يا اباذر ان الله تعالى يعطيك ما دمت جالسا فى المسجد بكل نفس تنفس فيه درجة فى الجنة ، و تصلى عليك الملائكه و تكتب لك بكل نفس تنفست فيه عشر حسنات ، و تمحى عنك عشر سيئات .

يا اباذر اءتعلم فى اءى شى ء اءنزلت هذه الاية : (( اصبروا و صابروا و ربطوا و اتقوا الله لعلكم تفلحون )) قلت : لا فداك ابى و امى ، قال : فى انتظار الصلاة خلف الصلاة .

يا اباذر اسباغ الوضوء فى المكاره من الكفارات ، و كثرة الاختلاف الى المسجد، فذلكم الرباط.

يا اباذر يقول الله تبارك و تعالى : ان احب العباد الى المتحابون من اجلى المتعلقة قلوبهم بالمساجد، و المستغفرون بالاسحار، اولئك اذا اءردت باءهل الارض عقوبة ذكرتهم ، فصرفت العقوبة عنهم .

يا اءباذر كل جلوس فى المسجد لغو الا ثلاثة : قرائة مصل ، اءو ذكر الله ، اءوسائل عن علم .

اى ابوذر كلمه پاكيزه و نيكو صدقه است . يعنى سخنى كه بگويى و به سبب آن نفعى به مؤمنى برسد ثواب تصدق دارد، يا سخن خوب هر چه باشد از قرآن و ادعيه و اذكار و حكم و معارف همه صدقه است .

زيرا صدقه هر نعمتى آن است كه آن را در راه رضاى حق تعالى صرف نماييد، پس صدقه زبان آن است كه آن را با طالبانش بذل كنند، و صدقه پا آن است كه در راه قرب خدا سعى نمايند، چنان چه بعد از اين فرمود: هر گامى كه به سوى نماز جماعت در مساجد يا مطلق نماز بر مى دارى صدقه است .

اى ابوذر هر كه اجابت نمايد داعى خدا را، يعنى مؤ ذن را، كه از جانب خدا مردم را به نماز مى خواند، و نيكو آبادان كند و معمور گرداند مساجد الهى را، ثوابش از جانب خدا بهشت است . ابوذر گفت : پدر و مادرم فداى تو باد يا رسول الله چگونه آبادان كنيم مساجد الهى را؟ فرمود: صدا در مسجدها بلند نكنند، و مشغول سخن لغو و باطل نشوند، و چيزى نخرند و نفروشند، و ترك نمايند سخن لغو و بى فايده را مادام كه در مسجدند، و اگر آن چه نهى شده بكنى در قيامت ملامت نخواهى كرد مگر خود را.

اى ابوذر به درستى كه مادام كه در مسجد نشسته اى حق تعالى به هر نفسى كه مى كشى درجه اى در بهشت به تو عطا مى فرمايد، و بر تو صلوات مى فرستند ملائكه ، و طلب رحمت از براى تو مى نمايند، و به هر نفسى كه در مسجد مى كشى ده حسنه در نامه عملت ثبت مى كنند، و دو گناه محو مى نمايند.

اى ابوذر مى دانى كه اين آيه در چه چيز نازل شده است (اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلكم تفلحون) ترجمه اش به قول اكثر مفسرين آن است كه اى گروه مؤمنان صبر كنيد بر مشقت طاعات ، و بر آن چه به شما مى رسد از سختيهاى دنيا، و شكيبايى ورزيد بر شدايد حرب با دشمنان دين ، يا با نفس و شيطان ، قدم استوار داريد در ميدان محاربه ، و ساخته و مهيا و آماده باشيد در سرحدها براى دفع دشمنان دين از مسلمانان ، و بترسيد از خدا و بپرهيزيد از معاصى شايد كه رستگار شويد. ابوذر گفت : نمى دانم پدر و مادرم فداى تو باد يا رسول الله .

فرمود: اين آيه در باب انتظار كشيدن نماز نازل شده است . يعنى كسى كه از نماز ظهر مثلا فارغ شود در مسجد بماند و مشغول تعقيب و ياد خدا باشد تا وقت فضيلت نماز ديگر داخل شود و آن را به جماعت به جا آورد، و ميان اين دو نماز مشغول كار دنيا نشود، و صبر كرده است بر مشقت طاعات و قدم استوار كرده است در معارضه نفس و شيطان ، و خود را مربوط ساخته و بسته است بر عبادات ، و انتظار برده كه در نماز ديگر با نفس و شيطان بار ديگر مجادله نمايد، و مهياى محاربه ايشان بوده است ، و در كمين شيطان بوده كه در حصار ايمانش رخنه نكند، و همچنين در مابين نماز عصر و شام ، و مابين نماز شام و خفتن و ساير نمازها، اگر كسى را شغل ضرورى نبوده باشد.

و ممكن است كه مراد حضرت اين باشد كه هر كه شامل اين عمل نيز هست ، گويا شامل جهاد با دشمنان ظاهرى نيز بوده باشد، و ممكن است كه آيه در خصوص اين امر نازل شده باشد.

اى ابوذر وضو را كامل و تمام با شرايط و آداب و سنتها به جا آوردن در سختيها و هواى سرد از كفارات است ، موجب كفاره گناهان مى گردد، و بسيار به مسجدها رفتن و ملازم مساجد بودن رباط است كه حق تعالى در اين آيه به آن امر فرموده است .

اى ابوذر حق تعالى مى فرمايد: به درستى كه محبوب ترين بندگان به سوى من گروهى اند كه با يكديگر دوستى مى كنند به مال حلال كه من به ايشان داده ام ، و دلهاى ايشان بسته است به مساجد، و از گناهان خود استغفار مى نمايند در سحرها، اين جماعتند كه هر گاه اراده مى نمايم كه به اهل زمين عذابى بفرستم به بركت ايشان عقوبت خود را از اهل زمين باز مى دارم .

اى ابوذر هر نشستى و بودنى در مسجد لغو و بى فايده است ، مگر براى سه چيز: نماز گزارنده اى كه در نماز خود قرائت قرآن كند، يا كسى كه به ياد خدا مشغول باشد، يا كسى كه علم و مسائل دين خود را از علما سؤ ال نمايد.

بدان كه هر يك از مفاد مضامين مذكوره در احاديث بسيار منقول است ، و بعضى سابقا مذكور شد. و بايد دانست كه ممكنات محتاج به مكان را يك خانه و يك بارگاه و يك درگاه و يك تخت و يك كرسى مى باشد، اما خداوند بى نياز چون در مكان نيست . و نسبت همه مكانها به او مساوى است ، براى طالبان عبادت و معرفت و قرب خويش بارگاهها و منظره ها و جلوه گاهها مقرر فرموده ، چنان چه بلا تشبيه پادشاهان را عرشى مى باشد كه جلوه بزرگى و كمال خود را براى مردم بر آن عرش مى كنند.

خداوند ذوالجلال را عرشها است ، و در هيچ يك محتاج نيست ، يك عرش او جميع ممكنات است كه مستقر قدرت و عظمت اويند، و در هر ذره از ذرات ممكنات كه نظر مى كنى صفات كمالش بر تو جلوه ها مى كند، و اثر قدرتش در آن ظاهر، و اثر علم و حكمتش ‍ باهر، و اثر لطف و مرحمتش در آنه هويدا است ، نه به آن معنى باطلى كه آن ملحد مى گويد كه با همه چيز يكى است و همه چيز اوست ؛ تعالى شاءنه عما يقولون ، بلكه آثار صفات كماليه خود را در همه چيزها ظاهر گردانيده ، و در هر چيز كه نظر مى كنى چندين هزار آثار قدرت و علم و لطف و رحمت او مشاهده مى نمايى .

و از اين عرشها يك عرش كه از همه بزرگ تر است ، و آثار قدرت او در آن بيش تر است ، آن را عظيم و اعظم فرموده ، و دوستان خاص خود را به مشاهده آن عرش برده ، و اگر نه نسبت او به آن عرش و زمين و آسمان و دريا و صحرا يكى است . و يك عرش ‍ ديگر محبت و معرفت اوست ، يعنى دلهاى دوستان و مقربانش كه آن دلها را برگزيده و مستقر بارگاه عظمت و جلال محبت و معرفت صفات كمال و جلال و جمال خود گردانيده ، چنان چه منقول است كه دل مؤمن عرش خداوند رحمان است .

و ديگر براى طالبان عبادت و قرب خويش بارگاههاى مقرر فرمود، و آن بارگاه را مهبط (69) فيضهاى بى نهايت و رحمتهاى بى اندازه خود گردانيده ، بارگاه اعظمش عرش اعلا است كه خاص الخاص خود را به آن بارگاه راه داد. و در زمين بارگاهها مقرر فرمود، و بسان بارگاه ناقصان و عاجزان و طلا و نقره و ياقوت و مرواريد نياراسته ؛ زيرا كه حسن ذاتى را آرايشى نمى بايد، اينان زشت هاى معيوب خود را به زيورهاى دنى مى آرايند، و چندان كه بيش تر مى آرايند وقاحتشان بيش تر ظاهر مى شود.

وليكن قادر ذوالجلال سنگ سياهى چندى را بر روى يكديگر مى گذارد، و صد هزار نور معنوى در آن سنگها از فيوض نامتناهى تعبيه مى فرمايد، و عالميان را از اطراف و جوانب به درگاه خود مى خواند، مى روند و رو بر آن سنگ و خاك مى مالند، و از آن نورهاى معنوى بهره هاى نامتناهى مى برند، و اگر خانه كعبه را از يك دانه ياقوت مى ساخت مردم به سير ياقوت مى رفتند نه به فرمان حى لا يموت ، و بزرگوارى و نفاذ حكمش ظاهر نمى شد.

بعد از آن بارگاهها بسان بارگاه خود بى پيرايه و كم زينت براى مقربان خاص خود مقرر فرمود، و از نور جلال خود چندان در آن جا جلوه داده كه پادشاهان با شوكت و نخوت چون به آن آستانها مى رسند بى اختيار بر خاك مى افتند، و جبين را فرش آن زمين مى كنند، و كسى را كه اندك بصيرتى داشته باشد مى داند كه به عوض طلا و مرواريد و ياقوت بر آن در و ديوارها چه نورها و فيضهاى روحانى به كار رفته كه ديده عقلها را خيره مى كند.

ديگر از بارگاههاى قربش مساجد است ، كه آنها را محل قرب و فيض خود گردانيده ، (( و ان بيوتى فى الاءرض ‍ المساجد ))در شاءن آنها فرموده ، و بر روى بورياهاى كهنه براى دوستان خود، كه ديده بصيرتشان را جلا داده ، فرشهاى زراندود عزت و مكرمت بر روى خز و پرنيان لطف و مرحمت گسترده ، و در شبهاى تار مشعلهاى نور و هدايت و محرابهاى عبادت براى ايشان افروخته است ، و دلهاى ايشان را چنان مايل به آن مكان عاليشان گردانيده است كه يك تار بورياى كهنه آن را به ملك قيصر و خاقان نمى فروشند، و اگر به ضرورت زمانى دور مى شوند، مانند ماهى كه از آب جدا شود قرار نمى گيرند تا باز خود را به آن محل انس و راحت رسانند.

و از جمله فوايد عظيمه مساجد اجتماع و ملاقات برادران مؤمن است كه با يكديگر فوايد عظيمه مساجد اجتماع و ملاقات برادران مؤمن است كه با يكديگر ملاقات مى كنند، و از فوايد يكديگر بهره مند مى شوند، و در سلوك راه بندگى معين يكديگر مى گردند، و در نماز به بركت يكديگر به فضيلت جماعت فائز مى شوند.

و نمازها را به جماعت ادا نمودن از سنن مؤ كد حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله و سلم است ، و بر آن فوايد بى غايت مترتب مى شود، و به قبول اقرب است ، زيرا ظاهر است كه اگر شخصى تنها به درگاه پادشاهى رود حاجتش به حصول آنقدر نزديك نيست كه با جمعى كثير برود، و اين نيز معلوم است كه داءب (70) بزرگان نيست كه چون جمعى به درگاه ايشان روند و عمل يكى شايسته باشد عمل او را قبول كنند و ديگران را محروم برگردانند.

و ايضا چنان چه آدمى در نمازى يا كارى كه به تنهايى كند، به گوش و چشم و زبان و ساير اعضا و جوارح احتياج دارد، و از هر يك كارى مى آيد كه از عضو ديگر نمى آيد، و از مجموع اينها مطلوب به عمل مى آيد، همچنين در ميان افراد انسان كامل من جميع الوجوه ناياب است ، پس جمعى كه در يك جا مجتمع مى شوند يكى علم دارد، و يكى پرهيزگارى دارد، و يك رقت دارد، و يكى حضور قلب دارد، و همچنين ساير صفات ، چون همه با هم در عبادت شريك شدند، و عمل خود را يكى كردن ، معجون تام الاجزائى به همى مى رسد كه خاصيت آن قبول و استجابت دعا و قرب و ساير فوايد عظيمه است .

و ايضا به تجربه و اخبار معلوم است كه اين شركت موجب كسب كمالات از يكديگر مى شود، و دلها را به يكديگر راهى به هم مى رسد، چنان چه به تجربه ظاهر شده است كه اگر يك صاحب رقتى در ميان جماعتى كه با يكديگر نماز كنند باشد، همه را به رقت مى آورد، و يك فايده ديگر آن است كه اين جمعيت ، لشكر صف بسته آراسته اند در برابر شيطان و لشكر او كه جراءت نمى كنند كه بر ايشان مسلط شوند، چنان چه وارد شده است كه رخنه در ميان صفها مگذاريد كه شيطان جا مى كند. و ايضا مروى است كه جدا از صف تنها مايستيد كه گرگ ، گوسفند از گله جدا مانده را مى خورد. و فوايد نماز جماعت بى نهايت است ، و به ذكر همه آنها سخن به طول مى كشد، در اين باب به ذكر چند حديث در فضيلت نماز جماعت و تعقيب اكتفا مى نماييم .

به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه صفوف امت من در زمين مانند صفهاى ملائكه است در آسمان ، و يك ركعت نماز جماعت برابر است با بيست و چهار ركعت كه در هر ركعتى نزد حق تعالى محبوب تر باشد از عبادت چهل سال ، و در روزى كه حق تعالى اولين و آخرين را براى حساب جمع نمايد، هر كه قدم به سوى جماعت برداشته باشد خدا هولهاى قيامت را بر او آسان كند، و او را به بهشت رساند.

و در حديث ديگر فرمود: هر كه نماز صبح را به جماعت بگزارد، و بنشيند به تعقيب و مشغول ذكر الهى باشد تا آفتاب طالع شود، حق تعالى در جنت الفردوس هفتاد درجه به او كرامت فرمايد كه از هر درجه تا درجه ديگر هفتاد سال راه باشد به دويدن اسب فربه تندرو، و هر كه نماز ظهر را با جماعت به جا آورد حق تعالى در جنت عدن پنجاه درجه به او كرامت و عطا فرمايد كه از هر درجه تا درجه ديگر پنجاه سال راه باشد به دويدن اسب تندرو، و هر كه نماز عصر را با جماعت بكند چنان باشد كه هشت نفر از فرزندان اسماعيل را از بندگى آزاد كرده باشد، و كسى كه نماز خفتن را به جماعت بكند ثواب يك حج مبرور و يك عمره مقبول براى او نوشته شود، و هر كه نماز خفتن را به جماعت بكند ثواب عبادت شب قدر به او عطا فرمايند.

و در حديث ديگر منقول است كه به صحابه فرمود: مى خواهيد شما را دلالت كنم بر عملى كه كفاره گناهان شما باشد، و به سبب آن حق تعالى حسنات شما را زياده گرداند؟ گفتند: بلى يا رسول الله ، فرمود: وضو را كامل ساختن با دشوارى و شدت ، و بسيار گام برداشتن به سوى مسجدها، و انتظار كشيدن نماز بعد از نماز، و هر كه از شما از خانه خود با وضو بيرون آيد، و نماز را در مسجد با مسلمانان به جماعت ادا نمايد، و انتظار نماز ديگر برد، ملائكه از براى او دعا كنند كه خدايا او را بيامرز، خدايا او را رحم كن و بر او رحمت فرست .

و در حديث معتبر ديگر فرمود: هر كه پيش نمازى جماعتى بكند به رخصت ايشان ، و راضى به امامت او باشند، و در حاضر شدن به نماز رعايت اعتدال نمايد، و نماز نيكو موافق حال ايشان به جا آورد، حق تعالى مثل ثواب آن جماعت به او عطا فرمايد، بى آن كه از ثواب ايشان چيزى كم شود. و هر كه به پاى خود به سوى مسجد برود براى نماز جماعت ، به هر گامى كه بر دارد هفتاد هزار حسنه در نامه عملش بنويسند، و هفتاد هزار درجه برايش بلند كنند، و اگر بر اين عمل باشد تا بميرد، حق تعالى هفتاد هزار ملك بر او موكل فرمايد كه در قبر او را عيادت كنند، و در تنهايى قبر مونس او باشند، و از براى او استغفار نمايند تا از قبرش مبعوث شود.

و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام وصيت فرمود: سه چيز است باعث رفع درجات مى شود: كامل ساختن وضو در هواى سرد، و انتظار كشيدن نماز بعد از نماز، و در شب و روز قدم برداشتن به جهت نمازهاى جماعت .

يا اءباذر كن بالعمل بالتقوى اءشد اهتماما منك بالعمل ، فانه لا يقل عمل بالتقوى ، و كيف يقل عمل يتقبل ، يقول الله عز و جل : (( انما يتقبل الله من المتقين )) .

يا اءباذر لا يكون الرجل من المتقين حتى يحاسب نفسه اءشد من محاسبة الشريك شريكه ، فيعلم من اءين مطعمه ، و من اءين مشريه ، و من اءين ملبسه ، اءمن حل ذلك اءم من حرام .

يا اءباذر من لم يبال من اين اكتسب المال ، لم يبال الله عز و جل من اين ادخله النار،

يا اءباذر من سره اءن يكون اءكرم الناس ، فليتق الله عز و جل .

يا اباذر ان اءحبكم الى الله جل ثناؤ ه اءكثر كم ذكرا له ، و اءكرمكم عندالله عز و جل اءتقاكم له ، و اءنجاكم من عذاب الله اءشدكم له خوفا.

يا اءباذر ان المتقين الذين يتقون الله عز و جل من الشى ء الذى لا يتقى منه خوفا من الدخول فى الشبة .

يا اءباذر من اءطاع الله عز و جل ، فقد ذكر الله و ان قلت صلاته وصيامه و تلاوته للقرآن .

يا اءباذر اءصل الدين الورع و راءسه الطاعة .

يا اءباذر كن ورعا تكن اءعبد الناس ، و خير دينكم الورع

يا اءباذر فضل العلم خير من فضل العبادة ، واعلم اءنكم لو صليتم حتى تكونوا كالحنايا، وصمتم حتى تكونوا كالاءوتار، ما ينفعكم الابورع .

يا اءباذر ان اءهل الورع و الزهد فى الدنيا هم اءولياء الله حقا.

اى ابوذر بايد كه اهتمام كردن تو به عمل با تقوا زياده باشد از اهتمام تو به اصل عمل و بسيارى آن ، به درست كه اندك نيست عملى كه با تقوا و پرهيزگارى باشد، و چگونه اندك باشد عملى كه مقبول درگاه الهى باشد، و عمل باتقوا مقبول است ، چنان چه حق تعالى مى فرمايد كه خدا قبول نمى فرمايد عملها را مگر از متقيان و پرهيزگاران .

اى ابوذر آدمى از متقيان نمى شود تا محاسبه نفس خود نكند شديدتر و به دقت تر از محاسبه شريكى كه در مال شريك خود مى كند تا آن كه به سبب محاسبه نفس از احوال خود آگاه شود، و بداند كه خوراكش از كجا به هم مى رسد، و آشاميدنش از كجاست ، و پوشش از كجا به او مى رسد، ايا از حلال به هم مى رسد يا از حرام ، پس سعى كند كه اينها همه از حلال باشد.

اى ابوذر كسى كه پروا نكند كه مالش را از كجا كسب مى كند، و از حرام پروا نداشته باشد، حق تعالى پروا نكند كه از كجا او را داخل جهنم كند.

اى ابوذر كسى كه خواهد گرامى ترين مردم باشد پس تقوا را پيشه خود كند، و از خدا بپرهيزد.

اى ابوذر محبوب ترين شما نزد حق تعالى كسى است كه خدا را بيش تر ياد كند، پس تقوا را پيشه خود كنيد، و از خدا بپرهيزيد، و گرامى ترين شما نزد حق سبحانه و تعالى كسى است كه پرهيزگارى از براى خدا بيش تر كند، و كسى از شما نجاتش از عذاب الهى بيش تر است كه ترس از خدا بيش تر داشته باشد.

اى ابوذر متقيان جماعتى اند كه از خدا مى ترسند، و احتراز مى نمايند از مرتكب شدن چيزهايى كه از آنها اجتناب لازم نيست و حلال است ، از ترس آن كه مبادا در شبهه داخل شوند.

اى ابوذر هر كه اطاعت خدا مى كند در فعل طاعات و ترك محرمات ، پس به تحقيق كه ياد خدا و ذكر خدا بسيار كرده است ، هر چند نماز و روزه و تلاوت قرآنش كم باشد.

اى ابوذر اصل دين ورع و ترك محرمات است ، و سر دين طاعت خداست .

اى ابوذر صاحب ورع باش تا عابدترين مردم باشى ، و بهترين اعمال دين شما ورع از منهيات خداست .

اى ابوذر فضيلت عمل زياده و بهتر است از فضيلت عبادت ، و بدان كه اگر آنقدر نماز كنيد كه مانند كمان خم شويد، و آنقدر روزه بداريد كه مانند زه كمان باريك شويد، به شما نفع نخواهد كرد مگر با ورع

اى ابوذر آنان كه ورع از محرمات ورزيده اند و زهد و ترك دنيا اختيار كرده اند ايشان به حق و راستى اوليا و دوستان خدايند.

بدان كه تقوا سرمايه جميع سعادات است ، و يك شرط عظيم از شرايط قبول طاعات است ، چنان چه نص قرآن بر آن دلالت كرده است ، و تقوا در اصطلاح خود را محافظت نمودن و نگاه داشتن است از هر چه در آخرت ضرر به آدمى رساند و مراتب آن بسيار است :

مرتبه اول تقوا از شرك و كفر است كه موجب هميشه بودن در جهنم مى شود، و بدون اين تقوا هيچ عملى و عبادتى صحيح نيست .

مرتبه دوم تقوا از جميع محرمات و به جا آوردن جميع واجبات است .

مرتبه سوم تقوا از فعل مكروهات و به جاى آوردن مستحبات است ، و اين مرتبه به تدريج كامل مى گردد تا به مرتبه اى كه متوجه غير معبود حقيقى شدن منافى اين مرتبه است .

و اين دو مرتبه كه هر يك بر مراتب بسيار مشتملند در كمال و قبول عمل دخيلند، و هر چند آدمى در اين مراتب كامل تر مى شود عملش به قبول نزديك تر مى گردد، و فوايد و آثار از قرب و محبت و معرفت و انصاف به اخلاق حسنه بيش تر بر اعمالش مترتب مى شود، و به اين مرتبه آخر اشاره است آن چه حق تعالى فرموده است كه (اتقو الله حق تقاته) از خدا بپرهيزيد آن چه سزاوار تقوا و پرهيزگارى است .

از حضرت صادق عليه السلام پرسيدند از تفسير اين آيه كه (اتقوا الله حق تقاته ) حضرت فرمود: تقوا و پرهيزگارى آن است كه خدا را اطاعت نمايند و معصيت او نكنند، و پيوسته در ياد خدا باشند، و خدا را در هيچ حالى فراموش نكنند، و شكر نعمت او نمايند و كفران نكنند.

و از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پرسيدند كه كدام عمل بهترين اعمال است ؟ فرمود: تقوا و پرهيزگارى .

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است : اندك عملى كه با تقوا باشد بهتر است از عمل بسيارى كه بى تقوا باشد، راوى پرسيد: چگونه مى شود عمل بسيارى كه بى تقوا باشد؟ فرمود: مثل شخصى كه طعام بسيار اطعام مى كند، و به همسايگانش نيكى و احسان مى كند، و پيوسته ميهمانان به خانه اش مى آيند، اما اگر حرامى او را ميسر شود مرتكب مى شود، اين است عمل صالح بدون تقوا، و عمل اندك با تقوا آن است كه آنقدر كه او مى كند از اطعام و احسان و خيرات نمى كند، اما چون درى از درهاى حرام بر او گشوده شد داخل آن نمى شود.

و از امام محمد باقر عليه السلام منقول است : دشوارترين عبادتها ورع است .

و از حضرت صادق عليه السلام پرسيدند كه صاحب ورع از مردمان كيست ؟ فرمود: كسى كه بپرهيزد از چيزهايى كه خدا حرام كرده است .

يا اءباذر من لم ياءت يوم القيامة بثلاث فقد خسر، قلت : و ما الثلاث فداك اءبى و امى ؟ قال : ورع يحجزه عما حرم الله عز و جل عليه ، و حلم يرد به جهل السفيه ، و خلق يدارى به الناس .

اى ابوذر هر كه در روز قيامت نيايد با سه خصلت ، پس به تحقيق كه او خاسر و زيان كار است ، ابوذر گفت : آن سه خصلت كدام است پدر و مادرم فداى تو باد؟ فرمود: ورعى او را مانع شود از مرتكب شدن چيزهايى كه حق تعالى بر او حرام گردانيده است ، و حلمى كه به آن رد كند و دفع نمايد جهالت و سفاهت بى خردان را، و خلقى كه به آن مدارا نمايد با مردم .

بدان كه حلم و بردبارى نمودن و خشم خود را فرو خوردن ، و از تنديها و بديهاى مردم عفو نمودن ، از صفات پيغمبران و ائمه صلوات الله عليهم و دوستان خداست ، و عقل و شرع بر حسن و نيكى اين صفات جميله شهادت داده است .

چنان چه به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه در خطبه اى فرمود: مى خواهيد خبر دهم شما را به بهترين خلقهاى دنيا و آخرت ، عفو نماييد از كسى كه بر شما ظلم كند، و صله و نيكى كنيد با كسى كه شما را محروم گرداند.

و از حضرت على بن الحسين عليه السلام منقول است كه چون روز قيامت حق تعالى اولين و آخرين را در يك زمين جمع نمايد، منادى ندا كند كه كجايند اهل فضل ؟ پس عده اى از مردم برخيزند، ملائكه به ايشان گويند كه چه چيز بود فضل شما؟ گويند كه ما صله مى كرديم با كسى كه با ما قطع مى كرد، و عطا مى كرديم به كسى كه ما را محروم مى كرد، و عفو مى نموديم از كسى كه با ما ظلم مى كرد، پس به ايشان گويند كه راست گفتيد داخل بهشت شويد.

و از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است كه پشيمانى بر عفو خوردن بهتر و آسان تر است از پشيمانى بر عقوبت .

و از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه حق تعالى هرگز كسى را به جهالت و تند خويى عزيز نكرده است ، و هرگز كسى را به حلم و بردبارى ذليل نكرده است .

و از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است كه سه خصلت است هر كه اين سه خصلت در او نباشد از من نيست و از خدا نيست ، يعنى از امت پسنديده من و بنده خالص خدا نيست ، پرسيدند كه آن خصلتها چيست ؟ فرمود: حلمى كه به آن رد كند جهالت و بى خردى جاهلان را و خلق نيكى كه به آن در ميان مردم تعيش نمايد، و ورعى كه او را مانع شود از ارتكاب معصيتهاى خدا.

يا اءباذر ان سرك اءن تكون اءقوى الناس ، فتوكل على الله . و ان سرك اءن تكون اءكرم الناس ، فاتق الله . و ان سرك اءن تكون اءغنى الناس ، فكن بما فى يد الله عز و جل اءوثق منك بما فى يديك

يا اءباذر لو اءن الناس كلهم اءخذوا بهذه الآية لكفتهم (و من يتق الله يجعل له مخرجا و يرزقه من حيث لا يحتسب و من يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شى ء قدرا) (71) .

يا اءباذر يقول الله جل ثناوه : و عزتى و جلالى لا يؤ ثر عبدى هواى على هواه الا جعلت غناه فى نفسه ، و همومه فى آخرته ، و ضمنت السماوات و الاءرض رزقه ، و كففت عليه ضيعته ، و كنت له من وراء تجارة كل تاجر.

اى ابوذر اگر خواهى كه قوى ترين مردم باشى ، پس توكل كن بر خدا، و اگر خواهى كه گرامى ترين مردم باشى ، پس تقوا را پيشه خود كن و بپرهيز از خدا و اگر خواهى غنى تر و بى نيازترين مردم باشى ، پس اعتماد بر آن چه نزد خداست و در دست قدرت قدرت اوست بيش تر داشته باش از آن چه در دست توست .

اى ابوذر اگر همه مردم اين آيه را اخذ كنند و عمل نمايند ايشان را كافى است ، و ترجمه ظاهر لفظ آيه اين است كه هر كه بترسد از خدا و بپرهيزد از مناهى او، و صاحب درجه تقوا شود، حق تعالى مقرر فرمايد براى او راه بيرون شدنى و چاره اى در هر كار و در هر امرى از امور دنيا و آخرت او، و روزى دهد او را از جايى كه گمان نداشته باشد و به خاطرش خطور نكند، و هر كه توكل كند بر حق تعالى و كارهاى خود را به او واگذارد، پس خدا كافى است براى او، و بس است از جهت تمشيت و كفايت مهمات او، به درستى كه حق تعالى امور و ارادات خود را بر وجه كمال به مشيت مى رساند، و از براى هر چيز اندازه اى مقرر فرموده است موافق حكمت و مصلحت .

اى ابوذر حق تعالى مى فرمايد كه به عزت و جلال خود قسم مى خورم كه اختيار نمى نمايد بنده خواهش و فرموده مرا بر خواهشها و هواهاى نفسانى خودش ، مگر آن كه غناى او را در نفس او مى گذارم ، و نفس او را غنى مى گردانم از خلق ، و چنان مى كنم كه فكر و انديشه و هم او براى امور آخرتش باشد، و آسمانها و زمين را ضامن روزى او مى گردانم ، و معيشت او را بر او گرد مى آورم ، و براى او مهيا مى گردانم ، و تجارت هر تجارت كننده اى را به سوى او مى رسانم ، يا من از براى او هستم به عوض آن كه تجارت تاجران باطل را ترك كرده و رضاى مرا اجتناب نمود. بدان كه توكل و تفويض و رضا و تسليم اركان عظيمه ايمانند، و آيات و اخبار در فضيلت اين اخلاق پسنديده فوق حد و احصا است .

چنان چه از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه سر طاعت خدا صبر است ، و راضى بودن از خدا در آن چه بنده خواهد يا كراهت از آن داشته باشد، و چون راضى شود البته ، آن چه خير است براى او ميسر خواهد شد.

و در حديث ديگر فرمود: خدا شناس ترين مردم كسى است كه به قضاهاى خدا بيش تر راضى باشد.

و در حديث ديگر فرمود: حق تعالى به حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم وحى نمود كه بنده مؤمن خود را هر چيز كه از او منع مى نمايم البته خيرش در آن است ، پس بايد كه راضى باشد به قضاى من ، و صبر كند بر بلاى من ، و شكر كند نعمت هاى مرا، تا او را از جمله صديقان بنويسم نزد خود.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است كه حضرت موسى عليه السلام گفت : اى پروردگار من مرا مى برى و اطفال صغار مرا مى گذارى ، حق تعالى فرمود: اى موسى راضى نيستى كه من روزى دهنده و نگاه دارنده ايشان باشم ؟ گفت : بلى پروردگار من تو نيكو وكيلى و نيكو كفالت كننده اى .

بدان كه توكل عبارت از آن است كه آدمى امور خود را به پروردگار خود بگذارد، و از او اميد خيرات و دفع شرور داشته باشد، و بداند كه هر چه واقع مى شود به تقدير الهى مى شود، و اگر خدا خواهد كه نفعى به كسى برسد هيچ كس منع آن نفع از او نمى تواند كرد، و خدا قدرتش از همه كس بيش تر است ، و اگر خيرى و نفعى را از تو منع نمايد و نخواهد كه به او برسد جميع عالم اگر متفق شوند به او نمى توانند رسانيد.

و تفويض نيز نزديك به اين معنى است ، و بايد كه به اين سبب از مخلوقين ماءيوس شود، و رضاى ايشان را بر رضاى خدا اختيار نكند، و در جميع امور بر خود و بر ديگران اعتماد نكند، و همگى اعتمادش بر خدا باشد، و اين اعلاى مراتب يگانه پرستى است ، كه قدرت و تصرف و تدبير را مخصوص خدا داند، و قدرتهاى مخلوقين را همه مقهور قدرت حق تعالى داند.

و به سند معتبر منقول است كه حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم از جبرئيل سؤ ال نمودند از معنى توكل بر خدا، جبرئيل گفت : توكل آن است كه بدانند مخلوقين ضرر و نفع نمى رسانند، و در عطا و منع مستقل نيستند، و از مخلوقين ماءيوس شوند، پس ‍ چون بنده اى چنين باشد از براى غير خدا كار نمى كند. و اميد ندارد از غير او، و طمع از غير او نمى كند، اين است معنى توكل .

و از حضرت رضا عليه السلام سؤ ال نمودند از معنى توكل ، فرمود: آن است كه چون دانستى خدا با تو است از غير او نترسى .

و معنى رضا به قضا آن است كه بعد از آن كه توكل بر خدا كرده باشد، و در هر بابى به آن چه موافق فرموده خداست عمل كرده باشد، ديگر آن چه واقع شود از عافيت و بلا و شدت و رخا (72) بداند كه البته خير او در آن چيزى است كه واقع شد؛ زيرا كه اين امر به تقدير الهى واقع شده ، و حق تعالى قادر بر دفع اين امر بوده ، و حق تعالى ظالم نيست كه خواهد بر او ظلم كند، و بخيل نيست كه نخواهد خير به او برسد، و نادان نيست كه مصلحت او را نداند تا بنده كارى را به ياد خدا دهد، و عاجز نيست كه آن چه خير است به او نتواند رسانيد، پس كمال ايمان به اين صفات كماليه الهى مقتضى آن است كه به هر چه از جانب خدا به او رسد از صميم قلب راضى باشد، و جزع و شكايت نكند و بداند كه عين خير و صلاح اوست .

و بايد دانست كه توكل نه اين معنى دارد كه در خانه را بر روى خود ببندى ، و در خانه بنشينى و دست از كار و كسب بردارى و بگويى توكل كرده ام ؛ زيرا اين تحكم است نه توكل ، و نه آن است كه خود را در چاه اندازى يا در مهلكه ها افكنى و بگويى توكل كرده ام ، بلكه توكل آن است كه سعى خود را، چنان چه خدا فرموده است و به راهى كه او فرموده است و به قدرى كه او فرموده است ، به جا آورى ، و طلب حرام نكنى ، و ترك واجبات و مستحبات نكنى ، و زياده از قدر ضرورت به حرص جمع نكنى ، و با وجود سعى اعتماد بر كسب خود نداشته باشى ، و بدانى كه اگر خدا خواهد چشم و گوش و زبان و دست و پا و عقل و روح و ساير قوا و اعضاى تو را مى توان گرفت ، پس سعى تو به اسباب و آلات اوست .

و بدانى كه اگر خدا تو را به راه نفع تو هدايت نفرمايد عاجزى ، و آن مشترى كه به در دكان تو مى آيد بدانى كه رازق حقيقى از روز اول چنين مقدر كرده است پيش از خلق تو به چندين هزار سال كه امروز اين مشترى به در دكان تو بيايد، و ده يك روزى امروز تو از نفع سوداى او به تو برسد، و اگر به دكان نمى رفتى به تو نمى رسيد، و با وجود رفتن به دكان اگر خدا نمى خواست آن چند كس به در دكان تو نمى آمدند، و اگر خدا به دل آن مرد بزرگ نمى انداخت دست به كيسه نمى كرد كه آن زر را به تو دهد، چنان چه فرموده اند: در دكان خود را بگشا و بساط خود را پهن كن و به خدا توكل كن .

و اگر ترك طلب ضرورى كنى آثم و گناهكارى ، و اگر خود را به دست خود به مهلكه اندازى خلاف فرموده خدا كرده اى و مستحق عقاب مى شود؛ زيرا كه خدا فرموده است : تقيه بكن و حفظ نفس بكن ، و چون به سفر روى با رفيق برو، و چون بيمار شوى به طبيب برو، اما با وجود اينها بدان كه اگر خدا حفظ نمى كرد، آن حفظ تو بى فايده بود، چه ظاهر است كه جمعى زياد بر آن محافظت مى كنند به ناگاه كشته مى شوند.

و بسيار است كه با هزار نفر به سفر مى روند و مالشان به غارت مى رود و كشته مى شوند، و صد طبيب حاذق بر سرشان مى آيند و همه خطا مى كنند و مى ميرند، با اين كه اين اسباب حفظ و حربه و سلاح و رفيق و خلق كردن طبيب و مهربان كردن و مشفق گردانيدن نفر و ملازم كه حمايت اين كس كنند همه از خداوند است ، و همچنين در باب حفظ كردن مال و اسباب و امتعه و حيوانات نبايد آنها را به ميان صحرا انداخت و توكل كرد، بلكه با شرايط حفظ توكل مى بايد كرد.

يا اءباذر اءن ابن آدم فر من رزقه كما يفر من الموت لاءدركه رزقه ، كما يدركه الموت .

يا اءباذر اءلا اعلمك ينفعك الله عز و جل بهن ؟ قلت : بلى يا رسول الله ، قال : احفظ الله تجده اءمامك ، تعرف الى الله فى الرخاء يعرفك فى الشدة ، و اذا ساءلت فاسئل الله عز و جل ، و اذا استعنت فاستعن بالله ، فقد جرى القلم بما هو كائن الى يوم القيامة ، فلو اءن الخلق كلهم جهدوا اءن ينفعوك بشى ء لم يكتب لك ما قدروا عليه ، ولو جهدوا اءن يضروك بشى ء لم يكتبه الله عليك ما قدروا عليه ، فان استطعت اءن تعمل لله عز و جل بالرضا و اليقين فافعل ، و ان لم تستطع فان فى الصبر على ما تكره خيرا كثيرا، و ان النصر مع الصبر، و الفرج مع الكرب ، و ان مع العصر يسرا.

اى ابوذر! اگر فرزند آدم بگريزد روزى اش چنان چه مى گريزد از مرگ ، هر آينه روزى او را در مى يابد، چنان چه مرگ او را در مى يابد.

اى ابوذر آيا تعليم كنم تو را كلمه اى چند كه حق تعالى تو را به آنها منتفع گرداند؟ ابوذر گفت : بلى يا رسول الله ، فرمود: اى ابوذر حرمت الهى را در او امر و نواهى او نگاهدار، تا خدا را پيش روى خود يابى ، يعنى هر امرى كه صلاح تو در آن باشد پيش از آن كه متوجه آن امر شوى خدا براى تو ميسر گرداند، و خود را بشناسان به خدا، و راه آشنايى ميان خود و خدا بگشا در حالت رخا و نعمت ، به اين كه در آن حال خدا را عبادت كنى .

و به سبب وفور نعمت پروردگار خود را فراموش نكنى ، تا در هنگام شدت و بلا خدا تو را شناسد، يعنى در سختيها چون پناه به او برى دعايت را مستجاب گرداند، و هر گاه خواهى چيزى را از كسى استعانت بجويى ، به درستى كه قلم تقدير الهى جارى شده است به آن چه واقع خواهد شد تا روز قيامت .

پس اگر جميع خلق جهد كنند و سعى نمايند كه نفع رسانند به تو يك چيزى كه از براى تو نوشته نشده باشد، قدرت بر آن ندارند، و هر عباداتى را كه توانى از براى خدا به جا آورى با رضا و خوشنودى را قضاهاى خدا و يقين به قضا و قدر با احوال آخرت بكن ، و از خلق پروا مكن ، و هر چه را نتوانى كرد پس صبر كن ، به درستى كه در صبر كردن بر مكروهات و بلاها خير و نفع و ثواب بسيار هست ، و به درستى كه با هر دشوارى و تنگى آسانى و راحتى در دنيا يا در آخرت مى باشد، و حق تعالى همين فقره را در سوره الم نشرح براى تسلى پيغمبرش نازل گردانيده است .

و بدان كه صبر از جمله فروغ رضا به قضاست ، و موجب فرج و راحت دنيا و عقبا و ثوابهاى بى انتهاست ، و بهترين صبرها صبر بر مشقت ترك گناهان است كه بر نفس بسيار دشوار و گران است ، و بعد از آن صبر بر مشقت كردن طاعات است ، و بعد از آن صبر بر بلاها و معصيتهاست .

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه صبر از ايمان به منزله سر است از بدن ، چنان چه به جدايى سر بدن بر طرف مى شود و بى جان مى گردد، همچنين با رفتن صبر ايمان بر طرف و ضايع مى شود و اين مضمون در احاديث بسيار وارد شده است .

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است كه بهشت محفوف (73) است به مكاره (74) و صبر بر مكاره ، پس هر كه صبر كند بر مكاره در دنيا داخل بهشت مى شود، و جهنم محفوف است به لذتها و شهوتها و خواهشها، پس هر كه به نفس بدهد لذتها و خواهشهاى او را داخل جهنم مى شود.

و حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود: پدرم در هنگام وفات مرا در برگرفت ، و گفت : اى فرزند! صبر كن بر حق هر چند تلخ باشد.

و بدان كه يقين اعلا درجات ايمان است ، و يقين را بر چند معنى اطلاق مى كنند:

اول : يقين به قضا و قدر است به حدى كه بر آن آثار ايمان مترتب شود، و مورث انقطاع به خدا و توكل و تفويض و رضا و تسليم گردد.

چنان چه از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه هر چيز را اندازه و حدى هست ، راوى گفت : فداى تو شوم كدام است حد توكل / فرمود: اندازه و حد توكل يقين است ،و حديقين آن است كه از غير خدا نترسى .

دوم : يقين به ثواب و عقاب آخرت است ، به حدى كه اثرش بر وجه كمال بر اعضا و جوارح ظاهر گردد، چنان چه از بعضى روايات حارثه ظاهر يم شود كه در وصف يقين خود گفت : گويا مى بينم كه عرش الهى را بر پا كرده اند براى حساب ، و گويا اهل جهنم را در جهنم مى بينم .

سوم : يقين در جميع امورى است كه به آنها ايمان مى بايد آورد، و ايمان در هر چيز كه به حد كمال رسيد و اثرش بر اعضا و جوارح ظاهر گرديد و از شوايب خالص شد، آن را يقين مى گويند.

چنان چه از حضرت امام رضا عليه السلام منقول است كه ايمان افضل است از اسلام به يك درجه ، و تقوا افضل است از ايمان به يك درجه ، و يقين افضل است از تقوا به يك درجه ، و هيچ چيز در ميان بنى آدم كم تر از يقين قسمت نشده است .

يا اءباذر استغن بغنى الله ك فقلت : ما هو يا رسول الله ؟ قال : غداء يوم و عشاء ليلة ، فمن قنع بما رزقه الله يا.باذر فهو اءغنى الناس .

اى ابوذر مستغنى شو به غنا و توانگرى كه خدا به تو كرامت فرمايد، و به آن چه بدهد قانع شو، و خود را محتاج مردم مكن ، تا خدا تو را غنى و بى نياز گرداند. ابوذر پرسيد: غناى الهى كدام است يا رسول الله ؟ فرمود: چاشت يك روز و شام يك شب ، يعنى همين كه خدا اين را به تو مكن تا اين را دارى ، پس هر كه قانع شود به آن چه خدا به او روزى كرده است او غنى ترين مردم است .

بدان كه غنا و بى نيازى بدون قناعت حاصل نمى شود، و غنا بى نيازى نفس است ، و بسيار است كه كسى به غناى نفس و قناعت با عدم مال غنى است و بر خدا توكل دارد، و طبعش مايل به مال و جمع مال نيست ، و از مردم ماءيوس است ، و بسيار است كه كسى مالك خزائن است ، و به اعتبار حرص عجز و تذلل به مردم بيش تر مى كند، و سعى در تحصيل مال بيش تر مى كند، و در خور خواهش و ميل نفسش از همه كس محتاج تر است ، بلكه غالب اوقات چنين است .

دنيا از بابت آب شور درياست ، كه هر چند بيش تر مى خورند تشنه تر مى شوند، همچنين طالب دنيا هر چند بيش تر جمع مى كند حرصش بيش تر مى شود.

و به سند معتبر منقول است كه حضرت اميرالمؤمنين صلوات الله عليه فرمود: هر كه راضى مى شود از دنيا به آن چه او را كافى است ، اندك چيزى از دنيا او را كافى است ، و كسى كه راضى نمى شود از دنيا به آن چه او را كافى است ، تمام او را كافى نيست .

و از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم منقول است : هر كه از خدا به اندكى از معاش راضى شود، خدا از او به اندكى از عمل راضى مى شود.

يا اءباذر ان الله عز و جل يقول : انى لست كلام الحكيم اءتقبل ولكن همه وهواه ، فان كان همه وهواه ، فيما اءحب و اءرضى ، جعلت صمته حمدا لى و وقارا و ان يتكلم .

يا اباذر ان الله تبارك و تعالى لا ينظر الى صوركم و الى اءموالكم ، ولكن ينظر الى قلوبكم و اءعمالكم .

يا اءباذر التقوى هاهنا، التقوى هاهنا؛ و اءشار الى صدره .

اى ابوذر به درستى كه خداى تعالى مى گويد: من سخن حكيم را قبول نمى كنم كه به زبان كلمات حكمت گويد و دلش از آنها خبر نداشته باشد و به آنها عمل ننمايد، وليكن قصد او و خواهش او را قبول مى كنم اگر همت و خواهش او در چيزى است كه من دوست مى دارم و مى پسندم ، من خاموشى او را حمد خود مى گردانم ، و به حمد خود قبول مى كنم و وقار او را مى دانم هر چند سخن نگويد.

اى ابوذر به درستى كه حق تعالى نظر نمى كند به صورتهاى شما، و نه به مالهاى شما، وليكن نظر مى كند به دلهاى شما و عملهاى شما.

اى ابوذر تقوا در اين جاست ، تقوا در اين جاست ، و اشاره به سينه خود فرمودند.

بدان كه مفاد اين كلمات شريفه همان است كه سابقا مكرر مذكور شد در تحقيق نيت و غير آن كه اصل در ذكر شكر و حمد و حكمت و معرفت و تقوا همه امرى است كه در دل آدمى قرار مى گيرد، و به محض زبان حكمتى را بيان كردن كه آدمى خود به آن متصف نباشد و دل از آن خبر نداشته باشد، ريا و خودنمايى است ، و از براى خدا نيست ، و هيچ نفعى به حال او و ديگران نمى كند.

و اگر آدمى به آن كلمات حكمتى كه تكلم به آنها مى نمايد متصف باشد و جبلى (75) او شده باشد سخنش حكمت است ، و مردم منتفع مى شوند، و خاموشى اش حكمت است ، و افعال و اطوارش همه واعظ مردمند، و جميع اعضا و جوارحش به زبان حال به حكمت گويايند، و از دلش چشمه هاى حكمت مى جوشد، و به زبان و ساير اعضا و جوارحش جارى مى شود، و فيض آن چشمه ها به عالميان مى رسد، و از ديدنش عالمى هدايت مى يابند. چنان چه در احاديث معتبره وارد شده است كه شما داعيان (76) مردم باشيد به راه خدا به غير زبانهاى خود، بلكه با اعمال خود كه از براى خدا به جا آورديد مردم را راغب به خيرات گردانيد.

و همچنين تقواى حقيقى آن است كه از دل ناشى شود، و كمال ايمان و تصديق بزرگوارى خدا و امور آخرت و نهايت درجه خوف و رجا موجب پرهيزگارى او شده باشد از براى خدا در آشكار و پنهان ، و اگر خود تشنيع خلق يا اغراض فاسده دنيا باعث ترك معاصى يا فعل طاعات گردد، آن محض شرك و رياست نه پرهيزگارى و تقوا، و حق تعالى تقوا را به دل نسبت داده است ، و فرموده است كه تعظيم شعاير الهى از تقواى دلهاست .

يا اباذر اربع لا يصيبهن الا مؤمن : الصمت و هو اءول العبادة ، و التواضع لله سبحانه ، و ذكر الله تعالى على كل حال ، و قلة الشى ء يعنى قلة المال .

يا اباذر هم بالحسنة و ان لم تعملها، لكيلا تكتب من الغافلين .

يا اباذر من ملك ما بين فخذيه و ما بين لحييه دخل الجنة ، قلت : يا رسول الله انا لنؤ خذ بما تنطق به اءلسنتا، قال : يا اباذر و هل يكب الناس ‍ على مناخرهم فى النار الا حصائد اءلسنتهم ، انك لا تزال سالما ما سكت ، فان تكلمت كتب لك او عليك .

يا اباذر ان الرجل يتكلم بالكلمة فى المجالس ليضحكهم بها، فيهوى فى جهنم ما بين السماء والارض .

با اباذر ويل للذى يحدث فيكذب ليضحك به القوم ويل له .

يا اباذر من صمت نجا، فعليك بالصدق ، لا تخرجن من فيك كذبة اءبدا، قلت : يا رسول الله فما توبه الرجل الذى يكذب متعمدا؟ فقال : الاستغفار و الصلوات الخمس تغسل ذلك .

اى ابوذر چهار خصلت است كه نمى يابد آنها را و متصف به آنها نمى گردد مگر مؤمن كاملى : خاموشى و آن اول عبادتهاى خداست ، و تواضع و شكستگى نزد خدا، يا از براى خدا نزد خدا و خلق ، و ذكر و ياد خدا كردن بر هر حالى ، و كمى چيزى ؛ يعنى كمى مال و فقر و درويشى .

اى ابوذر قصد كن حسنه را و كار خير را، هر چند كه آن را به عمل نياورى ، تا نوشته نشوى از جمله غافلان .

اى ابوذر كسى كه مالك شود و حفظ نمايد آن چه در ميان دو ران اوست ، يعنى فرجش را از حرام ، و آن چه در ميان دو لحيه اوست ، يعنى زبانش را از لغو و باطل ، داخل بهشت ميشود. ابوذر پرسيد: يا رسول الله آيا ما را مؤ اخذه مى نمايند به آن چه گويا مى شود به آن زبانهاى ما؟

حضرت فرمود: اى ابوذر مگر مردم را مى اندازد بر رو در آتش جهنم چيزى به غير از درو كرده هاى زبانهاى ايشان ، به درستى كه تو پيوسته به سلامتى از شر زبان ، مادام كه ساكتى ، پس چون سخن گفتى اگر سخن خيرى مى گويى از براى تو ثواب نوشته مى شود، و اگر سخن بد مى گويى بر تو گناه نوشته مى شود.

اى ابوذر به درستى كه شخصى در مجلسى تكلم مى نمايد به كلمه اى كه اهل آن مجلس را بخنداند، پس به سبب آن فرو مى رود در طبقات جهنم به قدر ما بين آسمان و زمين .

اى ابوذر واى بر كسى كه سخن دروغ گويد براى آن كه جماعتى بخندند، واى بر او واى بر او؛ و جهنم از براى اوست .

اى ابوذر هر كه خاموش شد نجات يافت ، و اگر سخن گويى ، بر تو باد به راستگويى ، و از دهان خود بيرون مكن دروغى را هرگز، ابوذر گفت : يا رسول الله چه چيز است توبه كسى كه عمدا دروغ گويد؟ فرمود: استغفار نمودن ، و نمازهاى پنجگانه لوث اين گناه را مى شويند.

بدان كه صدق و راستگويى از جمله صفات جامعه است كه بر اكثر صفات و اعمال حسنه اشتمال دارد؛ زيرا كه صدق در گفتار و در كردار هر دو مى باشد. راستى گفتار آن است كه با خدا و خلق در هيچ سخنى دروغ نگويد، و كردارش مخالف گفتارش نباشد. پس ‍ يكى از لوازم صدق آن است كه هرگز مرتكب هيچ گناهى نشود، و ترك هيچ طاعتى نكند؛ زيرا كه مؤمن دعوى مى كند كه من بزرگى خدا را مى دانم ، و يقين به بهشت و دوزخ دارم ، راستى اين سخن مقتضى آن است كه هرگز معصيت نكند؛ زيرا كه هر معصيتى منافات با يقين به بزرگوارى خداى تعالى و يقين به بهشت و دوزخ دارد.

و يكى ديگر از لوازم صدق آن است كه مستحبى را ترك نكند. و مكروهى را به فعل نياورد؛ زيرا كسى نيست كه دعوى اين نكند كه ما تابع رضاى الهى هستيم و از بديها گريزانيم .

و ايضا تصديق به بهشت و عظمت الهى و اطلاع او بر دقايق امور، مقتضى آن است كه چنان چه در خدمت عظيمان مخلوقين از براى رعايت عظمت ايشان و توقع نفع قليلى از ايشان مرتكب خلاف آداب و ترك اولى نمى شوند، پس در حضور پادشاه پادشاهان و اعظم عظما بايد مرتكب هيچ ترك اولايى نشوند تا قرب او بيش تر حاصل شود، و فوايد و منافع نامتناهى بيش تر عايد گردد. پس هر ترك اولايى ، بلكه متوجه غير جناب مقدس او شدن ، منافات با اين تصديق دارد.

و ايضا آدمى در هر روزى اقلا ده مرتبه در نمازها نزد خدا مى گويد: تو را عبادت مى كنيم و بس ، و استعانت از تو مى جوييم و بس ، پس اگر يك معصيت بكند كه عبادت شيطان است ، يا در يك امر متوجه غير خدا شود و يارى از غير خدا بجويد، در آن قول كاذب است ، و همچنين اظهار ورع نمودن به ريا، و عبادت را در حضور مردم به شرايط به جا آوردن ، و در خلوت روش ديگر بودن و ساير افعالى كه اخلاص در آنها نباشد. دروغ فعلى است ، زيرا كه آدمى به اين فعل اظهار حالى از براى خود مى كند كه متصف به آن نيست ، و اگر كسى از اين راه ملاحظه نمايد ميداند كه جميع اخلاق و افعال حسنه به صدق و راستى بر مى گردد، و حق تعالى مدح صادقان بسيار نموده . و فرموده است كه خدا با راستگويان است .

و همچنين كذب و دروغ اصل اكثر صفات ذميمه است ، و ظاهر بسيارى از اخبار و قول بعضى از اصحاب آن است كه از گناهان كبيره است ، و از بسيار از اخبار ظاهر مى شود كه دروغ را به جد و به خوش طبعى و هزل گفتن هر دو حرام است ، اما بعضى از افراد صدق هست كه بد است ، و بعضى از افراد كذب هست كه خوب است ، بلكه واجب مى شود گاهى ، مانند راستى كه باعث ضررى شود به مؤمنى ، و موجب كشتن نفس محترمى شود، اين چنين راستى را حرام است گفتن ، و دروغى كه باعث نجات مؤمنى شود از كشتن يا از ضررى واجب است گفتن .

و همچنين اگر مالى را مؤمنى به ما به امانت سپرده است ، و ظالمى از ما مى طلبد، ما را واجب است كه انكار كنيم ، بلكه قسم هم مى توانيم خورد كه مالى از آن مرد نزد ما نيست ، و در چنين جاها اگر تو ريه توان كرد لازم است ، به اين كه قصد كند مالى كه مرا به تو بايد داد نزد من نيست و مانند اين .

و همچنين نزد عشارى يا ظالمى يا حاكمى كه به اقرار او مؤ اخذه كند و مالى از او فوت شود جايز است دروغ گفتن ، و در اصلاح ميان دو مؤمن دروغ گفتن جايز است ، مثل آن كه به هر يك نقل كنيم كه ديگرى حرف خير شما مى گفت و تعريف شما مى كرد، هر چند او مذمت كرده باشد و دشنام داده باشد.

و همچنين تجويز دروغ كرده اند در خلف وعده كردن با زنان كه توقعات زياد از اين كس كنند، هر چند اطلاق دروغ بر اين معنى مجاز است .

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است كه حق تعالى براى بديها قفلها مقرر فرموده است ، و شراب را كليد آن قفلها گردانيده است ، و دروغ بدتر است از شراب .

و در حديث ديگر فرمود: دروغ باعث خرابى ايمان است .

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه دروغ بر خدا و رسول صلى الله عليه و آله و سلم از گناهان كبيره است .

و از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است : اول كسى كه دروغگو را تكذيب مى نمايد خداست ، ديگر دو ملكى كه بر او موكلند و با او مى باشند، ديگر خود مى داند كه دروغ مى گويد.

و به سند معتبر از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام منقول است كه هيچ بنده اى مزد ايمان را نمى يابد تا ترك نكند دروغ را، جدش را و هزلش را.

يا اباذر اياك و الغيبة فان الغيبة اشد من انزنا، قلت : يا رسول الله و لم ذلك بابى انت و امى ؟ قال : لان الرجل يزنى فيتوب الله عليه ، و الغيبة لا تغفر حتى يغفرها صاحبها.

يا اباذر سباب المسلم فسوق ، و قتاله كفر، و اكل لحمه من معاصى الله ، و حرمة ماله كحرمة دمه ، قلت : يا رسول الله و ما الغيبة ؟ قال : ذكرك اءخاك بما يكره ، قلت : يا رسول الله فان كان فيه ذاك الذى يذكر به ؟ قال : العم اءنك اذا ذكرته بما هو فيه فقد اغتبته ، و اذا ذكرته بما ليس فيه بهته .

يا اباذر من ذب عن اخيه المسلم الغيبة ، كان حقا على الله عزوجل ان يعتقه من النار.

يا اباذر من اغتيب عنده اخوه المسلم ، و هو يستطيع نصره فنصره ، نصره الله عزوجل فى الدنيا و الاخرة ، و ان خذله و هو يستطيع نصره ، خذله الله فى الدنيا و الاخرة .

اى ابوذر حذر نما از غيبت كردن ، پس به درستى كه غيبت بدتر است از زنا، گفتم : يا رسول الله چرا چنين است ؟ پدر و مادرم فداى تو باد، فرمود: براى آن كه مردى زنا مى كند پس توبه مى كند به سوى خدا، پس خدا توبه او را قبول مى نمايد، و غيبت آمرزيده نمى شود تا بيامرزد صاحب غيبت .

اى ابوذر دشنام دادن مسلمان گناه بزرگ است ، و با او جنگ و قتال كردن در مرتبه كفر است ، و گوشتش را خوردن به غيبت از معصيتهاى خداست ، و حرمت مال او مانند حرمت خون اوست ، گفتم : يا رسول الله غيبت چيست ؟ فرمود: آن است كه ياد كنى برادر مؤمن خود را به چيزى كه او را بد آيد، گفتم : يا رسول الله اگر در او باشد آن عيب كه ياد كرده مى شود به آن ، فرمود: بدان به درستى كه اگر او را ياد كنى به آن چه در او هست ، پس به تحقيق كه او را غيبت كرده اى ، و اگر ياد كنى او را به آن چه در او نيست ، بهتان بسته اى بر او.

اى ابوذر هر كه دفع كند از برادر مسلمان خود غيبت را، لازم است براى خدا عزوجل كه او را آزاد گرداند از آتش جهنم .

اى ابوذر هر كه غيبت كرده شود نزد او برادر مسلمان او و او را تواند يارى كند، پس يارى كند او را، خداى عزوجل او را يارى كند در دنيا و آخرت ، و اگر او را يارى نكرد و تواند او را يارى كند، خدا او را يارى نكند در دنيا و آخرت .

**مذمت و حرمت غيبت**

بدان كه در خرمت غيبت مسلمانان در ميان علما خلافى نيست ، و آيه و احاديث متواتره بر حرمت آن دلالت دارد، و ظاهر بعضى از احاديث آن است كه از جمله گناهان كبيره است ، و جمعى از علما نيز كبيره مى دانند و ظاهر اين حديث شريف كه حضرت فرمود از زنا بدتر است ، دلالت مى كند بر آن كه از اكبر كباير است ، و از جميع گناهان شيوعش بيش تر است .

زيرا صفات ذميمه اى كه باعث غيبت مى باشد، از حسد و كينه و عداوت ، در اكثر خلق بر وجه كمال مى باشند، و خصوصيتى به پير و جوان ، و عالم و جاهل ، و شريف و وضيع (77) ندارد، چه ظاهر است كه هر كس را دشمنى و هم چشمى و همكارى مى باشد و مانعى كه در گناهان ديگر مى باشد در اين جا نيست ، زيرا كه مانع اكثر ناس در عدم ارتكاب گناهان يا قباحت عرفى است يا عدم قدرت ، و در اين گناه قباحت بالكليه بر طرف شده است ، بلكه يك جزو از اجزاى استعداد در اين زمانها اين است كه كسى خوش نقل و شيرين زبان و چرب و نرم باشد، و غيبت را بر وجه كمال تواند كرد.

و ايضا شيطان لباسها براى تجويز اين عمل پيدا كرده است كه اهل علم و صلاح در آن لباسها پخته و ناصحانه و مشفقانه غيبت مى كنند از روى نهايت محبت و ديندارى و خداترسى ، و عدم قدرت نيز در اين گناه نيست ، زيرا كه احتياج به زرى و پولى و معينى و آلاتى ندارد، و سخن گفتن در نهايت آسانى است ، و به اين سببها شيوعش از جميع گناهان ديگر بيش تر است . با آنكه تهديد و تحذير در اين گناه زياده از گناهان ديگر وارد شده است .

چنانچه در قرآن فرموده (يا ايها الذين امنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا يغتب بعضكم بعضا ايحب احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا فكر هتموه و اتقوا الله ان الله تواب رحيم) . (78)

اى گروه مومنان اجتناب نماييد و ترك كنيد بسيارى از گمانها را، به درستى كه بعضى از گمانها گناه است ، و تجسس و تفحص عيبهاى مردم مكنيد و غيبت نكنند بعضى از شما بعضى را، يعنى يكديگر را غيبت مكنيد و به بدى ياد مكنيد، آيا دوست ميدارد احدى از شما كه گوشت مرده برادر مؤمن خود را بخورد، به تحقيق از خوردن گوشت مرده برادر مؤمن خود كراهت داريد، پس از غيبت نيز كراهت داشته باشيد كه در آن مرتبه است ، و بترسيد، و بپرهيزيد از عقوبات الهى ، به درستى كه خدا بسيار قبول كننده توبه هاست ، و بسيار مهربان است به بندگان .

و به سند معتبر از امام صادق عليه السلام منقول است هر كه بگويد در شاءن مؤمنى چيزى را كه چشمش ديده و گوشهايش شنيده باشد، پس آن داخل است در آن جماعت كه خدا مذمت ايشان فرموده است (ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة فى الذين آمنوا لهم عذاب اليم). (79)

يعنى : آنان كه دوست مى دارند فاش شود خصلتهاى بد و عيبها در شاءن جماعتى كه ايمان آورده اند، عمر ايشان را است عذابى دردناك .

و در روايت ديگر منقول است كه از آن حضرت پرسيدند از تفسير اين حديث كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمودند كه عورت مؤمن بر مؤمن حرام است ، فرمود: تنها مراد آن نيست كه عورت ظاهرش را ببينى ، بلكه مراد آن است كه سرش را فاش كنى و عيبش را تفحص كنى و نقل كنى كه او را رسوا كنى .

و به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله منقول است : هر كه ايمان به خدا و روز قيامت داشته باشد، ننشيند در مجلسى كه در آن مجلس امامى را دشنام دهند، يا مسلمانى را غيبت كنند.

و به سند معتبر منقول است كه شخصى به حضرت على بن الحسين عليه السلام گفت : فلان شخص ، شخص شما را نسبت مى دهد به اينكه گمراهيد و صاحب بدعتيد، حضرت فرمود: حق همنشينى آن شخص را رعايت نكردى كه سخن او را به ما نقل كردى ، و حق ما را رعايت نكردى كه از برادر ما چيزى به ما نقل كردى كه ما نمى دانستيم ، به درستى كه مرگ همه را در خواهد يافت ، و در روز بعث همه در يك جا حاضر خواهيم شد، و وعده گاه همه قيامت است ، و خدا در ميان همه حكم خواهد كرد، و زينهار احتراز كن از غيبت ، كه آن نان و خورش سگان جهنم است ، و بدان كسى كه ذكر عيوب مردم بسيار مى كند، اين بسيار گفتن گواهى مى دهد كه در او عيب بسيار هست .

**مذمت بهتان و متهم ساختن مؤمنان و گمان بد بردن به ايشان**

و به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله منقول است : هر كه بهتان زند بر مؤمنى يا مؤمنه اى ، و بگويد در حق او چيزى كه در او نباشد، خدا او را روز قيامت بر تلى از آتش نگه دارد تا از عهده سخن خود به در آيد.

و در حديث ديگر فرمود: زينهار بپرهيزيد از گمان بد به مردم بردن ، كه گمان بد بدترين دروغهاست .

و به سند معتبر منقول است كه از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام پرسيدند ميان حق و باطل چه قدر فاصله است ؟ حضرت فرمود: چهار انگشت ، بعد از آن چهار انگشت را گذاشتند بر ميان چشم و گوش و بعد از آن فرمود: هر چه را به چشم خود مى بينى حق است ، و آن چه را به گوش خود مى شنوى اكثرش باطل است .

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است : تعجيل مكنيد در حكم كردن به بدى شيعيان ما كه اگر يك قدم ايشان مى لغزد قدم ديگر ايشان ثابت مى ماند.

و به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله منقول است كه فرمود: اى گروهى كه به زبان مسلمان شده ايد، و ايمان به دل شما نرسيده است ، مذمت مكنيد مسلمان را، و تتبع عيبهاى ايشان مكنيد، كه هر تتبع عيبهاى مخفى مسلمانان بكند خدا عيبهاى او را تتبع كند، و او را رسوا كند؛ اگر چه در ميان خانه اش باشد.

و به سند معتبر از حضرت رسول عليه السلام منقول است : هر كه گناه مؤمنى را فاش كند، چنان باشد كه خود آن گناه را كرده باشد، و هر كه مؤمنى را بر گناهى سرزنش كند، نميرد تا مرتكب آن بشود.

يا اباذر لا يدخل الجنة قتات ، قلت ، و ما القتات ؟ قال : النمام .

يا اباذر صاحب النميمة لا يستريح من عذاب الله عزوجل فى الاخرة .

اى ابوذر داخل بهشت نمى شود قتات ، ابوذر پرسيد: كيست قتات ؟ فرمود: نمام و سخن چين كه سخن هاى مردم را نزد ديگران نقل كند تا در ميان ايشان عداوت پيدا كند.

اى ابوذر صاحب نميمه و سخن چين راحت نمى يابد از عذاب خدا در آخرت .

به سند صحيح از حضرت رسول صلى الله عليه و آله منقول است كه به صحابه فرمودند: مى خواهيد خبر دهم شما را به بدترين شما؟ گفتند: بلى يا رسول الله ، فرمود: جماعتى اند كه راه مى روند در ميان مردم به سخن چينى ، و جدايى مى افكنند ميان دوستان ، و طلب مى كنند عيبها براى جماعتى كه برى اند از عيب .

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است كه بهشت حرام است بر سخن چينانى كه در ميان مردم نمّامى مى كنند.

يااباذر من كان ذاوجهين و لسانين فى الدنيا، فهو ذولسانين فى النار.

اى ابوذر هر كه صاحب دو رو و دو زبان باشد در دنيا، پس او صاحب دو زبان يا دو رو خواهد بود در آتش جهنم .

بدان كه از جمله منافقان آن است كه با مردم به زبان نيك و روى خوش ملاقات نمايند، و اظهار محبت كنند، و در غيبت ايشان در مقام عداوت باشند، و مذمت ايشان كنند، و اين خسيس ترين صفات ذميمه است .

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است كه بد بنده اى است بنده اى كه مصاحب دو رو و دو زبان باشد، و در حضور مبالغه نمايد در مدح ، و در غيبت گوشت او را خورد، و اگر عطايى به او كنند حسد برد، و اگر به بلايى مبتلا شود او را واگذار و يارى او نكند.

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است : هر كه ملاقات كند مسلمانان را به دو رو و دو زبان . چون در صحراى محشر حاضر شود دو زبان از آتش داشته باشد.

يا اباذر المجالس بالامانة ، و افشاء سر اخيك خيانة ، فاجتنب مجلس العشيرة .

اى ابوذر مجالس مى بايد به امانت باشد، و حرفى كه در آن جا مذكور شود و احتمال ضررى نسبت به صاحبان مجلس داشته باشد نقل كردن آن حرف ، نبايد در جايى نقل كنند، و افشا كردن سرى كه برادر مؤمن در پنهانى به تو گفته باشد و راضى به نقل آن نباشد خيانت است ، پس اجتناب كن در فاش كردن راز برادر خود، و اجتناب كن از مجلسى كه خويشان با يكديگر مى نشينند و بد مردم را مى گويند، يا افتخار به پدران مى كنند، يا به نفاق با يكديگر مى نشينند، و چون جدا شدند راز يكديگر را فاش مى كنند.

بدان كه از آداب مجالس و مصاحبتها آن است كه رازهاى آن مجلس را فاش نكنند كه مفاسد عظيمه بر اين مترتب مى شود، و حرفهاى مخفى در ميان مصاحبان بسيار مى گذرد كه اعتماد بر دوستى و آشنايى كرده از يكديگر مخفى نمى دارند، و گاه باشد كه ذكرش موجب قتل نفوس و تلف اموال و احداث عداوتهاى عظيم شود، و اين نيز قسمتى است از سخن چينى .

و همچنين سرى كه برادر مؤمنى به اين كس بسپارد امانتى است از او، و آن را نقل كردن بدترين خيانتهاست ؛ زيرا چنان چه تو سر برادر خود را نگاه نداشتى ، آن ديگر هم سر تو را نگاه نخواهد داشت ، و آن دوست را هم دوستى است ، و دوست گاه باشد كه دشمن اين كس باشد، و در اندك زمانى سخن فاش مى شود. بلى اگر غرض دينى متعلق باشد به ذكر كردن آن چه در آن مجلس ‍ گذشته است ، جايز است نقل كردن .

چنان چه از حضرت رسول صلى الله عليه و آله منقول است كه آن چه در مجالس مى گذرد امانت است مگر سه مجلس : مجلسى كه در آن خونى به حرام ريخته شود، و مجلسى كه در آن فرج حرامى را حلال كنند، و مجلسى كه در آن مالى را به ناحق و حرام ببرند.

يا اباذر تعرض من اءعمال اهل الدنيا على الله من الجمعة الى الجمعة فى يومين الاثنين و الخميس فيغفر كل عبد مؤمن الا عبدا كانت بينه و بين اءخيه شحناء، فيقال : اتركوا عمل هذين حتى يصلحا.

يا اباذر اياك و هجران اخيك ، فان العمل لا يتقبل مع الهجران .

يا اباذر انهاك عن الهجران ، و ان كنت لا بد فاعلا فلا تهجره ثلاثة ايام كاملا، فمن مات فيها مهاجرا لاخيه كانت النار اولى به .

اى ابوذر عرض مى كنند اعمال اهل دنيا را بر خدا آن چه كرده اند از جمعه تا جمعه در هر روز دوشنبه و روز پنجشنبه ، پس مى آمرزند گناه هر بنده مؤمنى را مگر بنده اى كه ميان او و برادر مؤمنش كينه و عداوتى بوده باشد، پس مى گويند: واگذاريد عمل اين دو مؤمن را تا با يكديگر صلح كنند، و كينه از ميان ايشان بر طرف شود.

اى ابوذر بپرهيز از دورى كردن از برادر مؤمن خود به آزردگى ، به درستى كه با هجران و دورى از برادر مؤمن عملى مقبول نمى شود.

اى ابوذر تو را نهى مى كنم از هجران از برادر مؤمن ، و اگر به ناچار دورى كنى ، تا سه روز تمام مكن ، و كسى كه سه روز از برادر خود به خشم و غضب كناره كند، و در آن سه روز به آن حال بميرد، آتش جهنم اولاست به او.

و به سند معتبر منقول است كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمود: مى خواهيد خبر دهم شما را به بدترين مردم ؟ گفتند: بلى يا رسول الله ، فرمود: بدترين مردم كسى است كه مردم را دشمن دارد و مردم او را دشمن دارند.

و به سند ديگر منقول است كه اميرالمؤمنين عليه السلام به فرزندان خود فرمود: اى فرزندان زينهار بپرهيزيد از دشمنى كردن با مردم ؛ زيرا كه ايشان از دو قسم بيرون نيستند: يا عاقلى است كه مكر مى كند به شما و شما را به مكر مغلوب مى گرداند، يا جاهلى است كه به زودى در برابر، معارضه و سفاهت مى كند.

و در حديث ديگر وارد است كه چهار چيزند كه اندك آنها بسيار است : آتش اندكى از آن بسيار است ، و خواب اندكى از آن بسيار است و بيمارى اندكى از آن بسيار است ، و عداوت اندكى از آن بسيار است .

و به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله منقول است : هر كه هم و اندوه او بسيار است بدنش پيوسته بيمار است ، و هر كه خلقش بد است خودش پيوسته در عذاب است ، و هر كه با مردم منازعه بسيار مى كند مروت و انسانيتش بر طرف مى شود، و كرامت و عزتش زائل مى گردد، بعد از آن فرمود: پيوسته جبرئيل مرا نهى مى كرد از منازعه كردن با مردم ، چنانچه نهى مى كرد از شراب خوردن و بت پرستيدن .

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است : هر كه عداوت در دل مردم مى كارد، آن چه مى كارد مى درود. و در حديث ديگر فرمود حضرت رسول صلى الله عليه و آله فرمود: جبرئيل مرا وصيتى كرد كه زينهار با مردم مخاصمه و منازعه مكن كه عيبها را ظاهر مى كند، و عزت را برطرف مى كند.

و به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه و آله منقول است كه هجرت و دورى بيش از سه روز نمى باشد.

يا اباذر من احب ان يتمثل له قياما، فليتبوء مقعده فى النار.

يا اباذر من مات و فى قلبه مثقال ذره من كبر لم يجد رائحة الجنة ، الا ان يتوب قبل ذلك ، فقال رجل : يا رسول الله انى ليعجبنى الجمال حتى وددت ان علاقة سوطى و قبال تعلى حسن ، فهل يرهب على ذلك ؟ قال : كيف تجد قلبك ؟ قال : اجده عارفا للحق مطمئنا اليه ، قال : ليس ذلك بالكبر، و لكن الكبر ان تترك الحق ، و تتجاوزه الى غيره ، و تنظر الى الناس ، و لاترى ان احدا عرضه كعرضك و لا دمه كدمك .

يا اباذر اكثر من يدخل النار المستكبرون ، فقال رجل : و هل ينجو من الكبر احد يا رسول الله ؟ قال : نعم من لبس الصوف ، و ركب الحمار، و حلب العنز، و جالس المساكين ،

يا اباذر من حمل بضاعتة ، فقد برى ء من الكبر، يعنى ما يشترى من السوق .

يا اباذر من جر ثوبه خيلاء لم ينظر الله عزوجل اليه يوم القيامة .

يا اباذر من رفع ذيله و خصف نعله و عفر وجهه ، فقد برى ء من الكبر.

يا اباذر من كان له قميصان ، فليلبس احدهما و ليلبس فى الاخر اءخاه .

يا اباذر سيكون ناس من امتى يولدون فى النعيم و يغذون به ، و همتهم اءلوان الطعام و الشراب ، و يمد حون بالقول ، اولئك شرار امتى .

يا اباذر من ترك لبس الجمال و هو يقدر عليه تواضعا لله عزوجل ، فقد كساه حلة الكرامة .

يا اباذر طوبى لمن تواضع لله تعالى فى غير منقصة ، و اذل نفسه فى غير مسكنة ، و اءنفق مالا جمعه فى غير معصية ، و رحم اهل الذل والمسكنة ، و خالط اهل الفقه و الحكمة ، طوبى لمن صلحت سريرته ، و حسنت علانيته ، و عزل عن الناس شره ، طوبى لمن عمل بعلمه ، و اءنفق الفضل من ماله ، و اءمسك الفضل من قوله .

يا اباذر البس الخشن من اللباس ، والصفيق من الثياب لئلا تجد الفخر فيك مسلكا.

اى ابوذر هر كه دوست دارد كه مردم در برابرش بايستند، پس جاى خود را در آتش جهنم مهيا كند، و بداند كه از اهل جهنم است .

اى ابوذر هر كه بميرد و در دلش به قدر سنگينى ذره اى از كبر باشد، نشنود بوى بهشت را، مگر آن كه پيش از مردن توبه كند، شخصى گفت : يا رسول الله مرا خوش مى آيد جمال و دوست مى دارم زينت را، حتى آن كه مى خواهد علاقه (80)تازيانه ام و بند نعلم نيكو باشد، آيا به سبب اين حال بر من خوف اين هست كه تكبر داشته باشم ؟ حضرت فرمود: دل خود را چگونه مى يابى ؟ گفت : دل خود را عارف و دانا مى يابم به حق ، و اطمينان و قرار دارد به سوى حق ، و از قبول حق ابا ندارد، و شك و تزلزل در آن نيست ، فرمود: پس اين حال كبر نيست ، و ليكن كبر آن است كه حق را ترك كنى ، و از حق در گذرى به سوى غير حق ، و نظر كنى به مردم و چنين دانى كه هيچ كس عرضش مثل عرض تو نيست ، و خونش مثل خون تو نيست ، يعنى خود را در هر باب بر مردم زيادتى دهى ، و مردم را حقير شمارى .

اى ابوذر اكثر جماعتى كه داخل آتش جهنم مى شوند متكبرانند، پس شخصى عرض كرد كه آيا از كبر كسى نجات دارد يا رسول الله ؟ فرمود: بلى ، كسى كه پشم بپوشد، و بر الاغ سوار شود، و بز را به دست خود بدو شد، و با مسكينان و فقيران همنشينى كند.

اى ابوذر هر كه بضاعت خود را يعنى چيزى كه از بازار براى عيال خود مى خرد خود ببرد برى ء (81) مى شود از تكبر.

اى ابوذر هر كه جامه خود را بر زمين بكشد از روى خيلا و تكبر، حق تعالى نظر رحمت به سوى او نكند در قيامت .

اى ابوذر هر كه دامن جامه اش را بر دارد به اين كه جامه را كوتاه بدوزد، يا اگر بلند باشد بر زند و بر زمين نكشد، چنان كه متكبران عرب مى كرده اند، و نعلش را پينه بزند، و رويش را نزد خدا بر خاك بمالد. برى ء مى شود از كبر.

اى ابوذر هر كه دو پيراهن داشته باشد، بايد يكى را خود بپوشد، و يكى را به برادر مؤمن خود بپوشاند.

اى ابوذر زود باشد كه جمعى در ميان امت من به هم رسند كه در نعمت و لذت متولد شوند، و به غذاهاى لذيذ و نعمتها نشو و نما كنند، و همت ايشان مصروف باشد بر تحصيل كردن و خوردن الوان طعامها و شربتها، و مردم ايشان را به سخنان و اشعار مدح نمايند، ايشان بدان امت منند.

اى ابوذر هر كه ترك نمايد جمال و زينت را، و حال آن كه قدرت بر آن داشته باشد از روى تواضع و فروتنى از براى خداوند عزيز جليل ، خدا بر او حله كرامت بپوشاند.

اى ابوذر خوشا حال كسى كه تواضع و شكستگى كند از براى خدا نزد مردم بى آنكه او را منقصه اى باشد، و نقص دنيايى باعث آن شكستگى شده باشد، يا بدون آن كه در آن تواضع نقصى در دين او به هم رسد، يا بدون آن كه مذلتى در آن شكستگى براى او باشد، يا بدون آن كه خيانتى كرده باشد و به آن سبب تذلل نمايد و ذليل گرداند نفس خود را، نه مذلتى كه از راه مسكنت و احتياج باشد، و انفاق كند و صرف نمايد مالى را كه جمع كرده باشد در طاعت خدا، و رحم كند بر اهل مذلت و خوارى و مسكنت ، و مخالطه و مصاحبت كند با اهل فقه و دانش و حكمت ، خوشا حال كسى كه به صلاح و نيكى باشد پنهان او و نيكو باشد علانيه او، دور گرداند از مردم شر و بدى و ضرر خود را، خوشا حال كسى كه عمل نمايد به علم خود، و انفاق نمايد زيادتى مال خود را در راه خدا، و نگاه دارد زيادتى سخن خود را.

اى ابوذر لباسهاى درشت بپوش ، و جامه هاى گنده در بر كن تا فخر و تكبر به تو راه نيابد.

**مذمت تكبر**

بدان كه تكبر بدترين صفات ذميمه است ، و موجب مذلت دنيا و آخرت مى گردد، و كفر و عناد كفار هر قومى از روى تكبر صادر شده است ، و اول معصيتى كه خدا را كردند معصيت شيطان بود كه تكبر كرد از سجده حضرت آدم و ملعون ابد شد.

تكبر خود را بزرگ دانستن ، و اظهار كبريا و عظمت كردن و بزرگى را بر خود بستن است ، و اين انواع دارد:

يك نوعش كه از همه بدتر است و موجب كفر است ، و در بسيارى از احاديث تكبر را به آن تفسير كرده اند، آن است كه هر كه تكبر كند از بندگى خدا و از تابع شدن پيغمبران و اوصيا و علما و اهل حق و از بندگى خدا و از تابع شدن پيغمبران و اوصيا و علما و اهل حق و از متابعت حق و از قبول كردن فضيلت جماعتى كه حق تعالى ايشان را تفضيل داده است ، مانند تكبرى كه كفار مى كردند از متابعت پيغمبران و منافقين مى كردند از متابعت اوصياى ايشان ، به اعتبار اين كه تحريك ايشان مانع بود از اين كه تابع شخصى شوند كه به حسب عقل ناقص و ديده هاى كور ايشان حقيرتر است ، و اقرار به فضيلت او بكنند.

نوع ديگرش : حقير شمردن مردم ، و خود را از ديگران بهتر دانستن ، نوع ديگرش ، كه از نوع سابق حاصل مى شود، خانه هاى رفيع ساختن است براى اظهار زيادتى ، و جامه هاى نفيس پوشيدن ، و بر اسبان نفيس سوار شدن ، و خادمان بسيار داشتن به قصد تفوق و رفعت بر امثال و اقران و فقرا و مساكين .

نوع ديگر آن است كه از مردم توقع تواضع و شكستگى نمايند، و خود نسبت به ايشان ترفع كنند، و طبعشان مايل باشد كه مردم ذليل ايشان باشند، و خواهش عزت و رفعت داشته باشند، و در راه رفتن و نشستن و برخاستن و ساير حركات و سكنات تمكين و وقار بر خود بندند، و گردن كشى كنند، و در مجالس بالا نشينى طلبند، و از اعمال خيرى كه منافى وقار ايشان است ابا نمايند. و اين انواع همه به يكديگر نزديك است و بر يكديگر بسته اند، و انواع ديگر هست كه به اينها بر مى گردد، و اخبار بر اين مضامين بسيار است .

چنان چه به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است كه اعظم افراد كبر آن است كه سفاهت شمارى حق را، و حقير شمارى مردم را، پرسيدند كه سفيه شمردن حق كدام است ؟ فرمود: آن است كه جاهل باشى به حق ، و طعن كنى اهل حق را.

و در حديث ديگر منقول است كه شخصى به آن حضرت عرض نمود كه من طعام نيكو مى خورم ، و بوى خوش مى بويم ، و بر اسب نفيس سوار مى شوم ، و غلام از پى خود مى برم ، آيا در اين جا تجبر و تكبر هست ؟ حضرت فرمود: جبار ملعون آن است كه مردم را حقير داند، و حق را به جهالت شمارد، راوى گفت : من حق را جهالت نمى شمارم ، اما تحقير مردم را نمى دانم ، فرمود: كسى كه مردم را سهل شمارد، و تجبر و زيادتى كند اوست جبار.

**اصلاح سريره**

يعنى باطن خود را نيك كردن ، و اكتفا به نيكى ظاهر ننمودن ، چنان چه حضرت رسول صلى الله عليه و آله به اين معنى اشاره فرموده ، و در پنهان بد بودن و باطن را بد داشتن و ظاهر را به نيكى آراستن شعبه اى است از نفاق .

چنان چه از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام منقول است كه به نوف بكالى فرمود: اى نوف زينهار چنين مباش كه خود را براى مردم زينت دهى به نيكيها، و چون تنها باشى از خدا پروا نكنى در معصيتها، اگر چنين كنى خدا تو را رسوا كند در روز قيامت .

و در حديث ديگر از آن حضرت منقول است : هر كه پنهان خود را اصلاح كند، حق تعالى آشكار او را اصلاح نمايد، و هر كه ميان خود و خدا اصلاح نمايد، حق تعالى در ميان او و مردم اصلاح نمايد.

**پشم پوشى**

بدان كه احاديث در باب پشم پوشيدن اختلافى دارد، و در احاديث سنيان مدح پشم پوشى وارد شده است ، و اكثر احاديث شيعه دلالت بر مذمت مى كند، و بعضى كه دلالت بر مدح مى كند محمول بر تقيه است ، و اين حديث شريف و بعضى از اخبار ديگر دلالت بر وجه جمعى مى كند كه اگر از براى تواضع و شكستگى گاهى در هنگام عبادت يا غير آن پوشند، يا از براى دفع سرما، يا از براى اين كه ارزانتر تمام مى شود قصور ندارد، اما مداومت بر اين نمودن ، و اين را لباس مخصوص خود گردانيدن ، و به اين سبب خود را بر ديگران ترجيح دادن ، و اين را جهت امتياز خود ساختن بدو مذموم است .

يا اءباذر يكون فى آخر الزمان قوم يلبسون الصوف فى صيفهم و شتائهم ، و يرون اءن لهم الفضل بذلك على غيرهم ، اولئك يلعنهم ملائكة السماوات و الارض .

يا اءباذر اءلا اخبرك باءهل الجنة ؟ قلت : بلى يا رسول الله : قال : كل اءشعث اءغبر ذى طمرين لايؤ به به لو اءقسم على الله لاءبره .

اى ابوذر در آخر الزمان جماعتى خواهند بود كه پشم پوشند در تابستان و زمستان ، و گمان كنند كه ايشان را به سبب اين پشم پوشيدن فضل و زيادتى بر ديگران هست ، اين گروه را لعنت مى كنند ملائكه آسمانها و زمين .

اى ابوذر آيا تو را خبر دهم به اهل بهشت ؟ ابوذر گفت : بلى يا رسول الله ، فرمود: ژوليده موى گرد آلوده كه دو جامه كهنه پوشيده باشد، و مردم او را حقير شمارند و اعتنا به شاءن او نكنند، و اگر بر خدا قسم دهد در امرى ، خدا قسم او را البته قبول فرمايد و حاجتش را رد نكند.

بدان كه چون حضرت رسول صلى الله عليه و آله به وحى الهى بر جميع علوم آينده و رموز غيبيه مطلعند، و بيان مدح تواضع و شكستگى و شال پوشى نمودند، و مى دانستند كه جمعى از اصحاب بدعت و ضلالت بعد از آن حضرت پيدا مى شوند كه در اين لباس به تزوير و مكر مردم را فريب دهند، لهذا متصل به آن فرمودند كه جماعتى پيدا خواهند شد، علامت ايشان اين است كه به چنين لباسى ممتاز خواهند بود، آن گروه ملعونند تا مردم فريب نخورند، و غير فرقه ضاله مبتدعه صوفيه ديگر كسى اين علامت را ندارند، و اين يكى از معجزات عظيمه حضرت رسالت پناهى است كه از وجود ايشان خبر داده اند، و سخن را در مذمت ايشان مقرون به اعجاز ساخته اند كه كسى از شبهه اى در حقيقت اين كلام معجز نظام نماند، و هر كه با وجود اين آيه بينه انكار نمايد به لعنت خدا و رسول گرفتار گردد.

و آن چه حضرت فرموده اند از پشم پوشى منشاء لعن ايشان همين نيست ، بلكه چون آن جناب به وحى الهى مى دانسته اند كه ايشان شرع آن حضرت را باطل خواهند كرد، و اساس دين آن حضرت را خراب خواهند نمود، و در عقايد به كفر و زندقه قائل خواهند شد، و در اعمال ترك عبادت الهى كرده به مخترعات بدعتهاى خود عمل نموده مردم را از عبادت باز خواهند داشت ، لعن ايشان فرموده ، و اين هيئات و لباس را علامتى براى ايشان بيان فرموده كه به آن علامت ايشان را بشناسند.

- پى‏نوشت‏ها -

1- در متن ، (( مكنونات )) آمده و احتمالا (( مكونات )) به معنى موجودات است .
2- اختلافى .
3- باعث .
4- كودكى .
5- كافران .
6- نظم .
7- سوره حديد: 3.
8- روى مى آورد.
9- راه يابنده ، ممكن .
10- آوردن .
11- آشكار.
12- بيماريهاى .
13- عزيزان .
14- سوره بقره گ 58.
15- فريب مى خورند.
16- باغها.
17- خادمان .
18- گياه تلخ و سمى .
19- آب گرم .
20- سختى ، فشار.
21- شمارش .
22- خالص .
23- مركب .
24- زياده روى نكنيد.
25- مجسم .
26- هم نشينى .
27- تقاضايى .
28- جاودانگى .
29- بى نياز كننده .
30- خوراكيها
31- پوشيدنيها.
32- اخته .
33- دادخواهى .
34- بخشنده .
35- سوره اعراف : 32.
36- چسبيده .
37- زندگى .
38- چرك ، پليد.
39- سوره لقمان : 6
40- يارى .
41- سوره عنكبوت : 45.
42- خوبيها و بخششها.
43- آشكارا.
44- آب گوشت
45- خشم ، قهر
46- سوره مريم 71 72.
47- هراسهاپ
48- مطيع .
49- نابود.
50- وجب
51- مذهب ، آيين
52- ظاهر سازى ، فريب .
53- برخوردارى ، بهره جستن .
54- نهى شده .
55- سوره علق گ 7 8.
56- بناگوش ، رخسار.
57- سوره شورى : 20.
58- جمع ميمون ، به معنى مبارك .
59- آلوده .
60- آن چه نهى و منع شده است .
61- سوره احزاب گ 53.
62- سوره غافر: 60.
63- دو برابر.
64- هم شكل .
65- هم جنس .
66- ديبا، پارچه زرى .
67- شب زنده دارى .
68- آبادانى .
69- جاى فرود آمدن .
70- عادت ، روش .
71- سوره طلاق : 2 3.
72- راحتى ، فراوانى روزى .
73- پيچيده شده .
74- رنجها، سختيها.
75- طبيعى ، فطرى .
76- دعوت كنندگان .
77- فرومايه .
78- سوره حجرات : 12.
79- سوره نور: 19.
80- بند.
81- پاك .